قانون مدني

مصوب ۱۳۱۴٫۰۸٫۰۸
با اصلاحات و الحاقات بعدي

مقدمه

در انتشار و آثار و اجراء قوانين بطور عموم

ماده ۱	(اصلاحي ۱۳۷۰٫۰۸٫۱۴) - مصوبات مجلس شوراي اسلامي و نتيجه همه پرسي پس از طي مراحل قانوني به رئيس جمهور ابلاغ مي شود. رئيس جمهور بايد ظرف مدت پنج روز آن را امضاء و به مجريان ابلاغ نمايد و دستور انتشار آن را صادر كند و روزنامه رسمي موظف است ظرف مدت ۷۲ ساعت پس از ابلاغ منتشر نمايد. تبصره (اصلاحي ۱۳۷۰٫۰۸٫۱۴)- در صورت استنكاف رئيس جمهور از امضاء يا ابلاغ در مدت مذكور در اين ماده به دستور رئيس مجلس شوراي اسلامي روزنامه رسمي موظف است ظرف مدت ۷۲ ساعت مصوبه را چاپ و منتشر نمايد
ماده ۲	(اصلاحي ۱۳۴۸٫۰۸٫۲۹) - قوانين پانزده روز پس از انتشار در سراسر كشور لازم الاجرا است مگر آنكه در خود قانون ترتيب خاصي براي موقع اجرا مقرر شده باشد.
ماده ۳	انتشار قوانين بايد در روزنامه رسمي بعمل آيد.
ماده ۴	اثر قانون نسبت بآتيه است و قانون نسبت بماقبل خود اثر ندارد مگر اينكه در خود قانون، مقررات خاصي نسبت باين موضوع اتخاذ شده باشد.
ماده ۵	كليه سكنه ايران اعم از اتباع داخله و خارجه مطيع قوانين ايران خواهند بود مگر در مواريكه قانون استثناء كرده باشد.
ماده ۶	قوانين مربوط باحوال شخصيه از قبيل نكاح و طلاق و اهليت اشخاص وارث در مورد كليه اتباع ايران ولو اينكه مقيم در خارجه باشند مجري خواهد بود.
ماده ۷	اتباع خارجه مقيم در خاك ايران از حيث مسائل مربوطه باحوال شخصيه و اهليت خود و همچنين از حيث حقوق ارثيه در حدود معاهدات مطيع قوانين و مقررات دولت متبوع خود خواهند بود.

ماده ۸	اموال غيرمنقول كه اتباع خارجه در ايران بر طبق عهود تملك كرده يا ميكنند از هر جهت تابع قوانين ايران خواهد بود.
ماده ۹	مقررات عهودي كه بر طبق قانون اساسي بين دولت ايران و ساير دول منعقد شده باشد در حكم قانون است.
ماده ۱۰	قراردادهاي خصوصي نسبت بكساني كه آنرا منعقد نموده اند در صورتيكه مخالف صريح قانون نباشد نافذ است.

جلد اول - در اموال

كتاب اول - در بيان اموال و مالكيت بطور كلي

باب اول - در بيان انواع اموال

ماده ۱۱	اموال بر دو قسم است منقول و غيرمنقول.

فصل اول - در اموال غيرمنقول

ماده ۱۲	مال غيرمنقول آنست كه از محلي بمحل ديگر نتوان نقل نمود اعم از اينكه استقرار آن ذاتي باشد يا بواسطه عمل انسان بنحويكه نقل آن مستلزم خرابي يا نقص خود مال يا محل آن شود.
ماده ۱۳	اراضي و ابنيه و آسيا و هر چه كه در بنا منصوب و عرفاً جزء بنا محسوب ميشود غيرمنقول است و همچنين است لوله ها كه براي جريان آب يا مقاصد ديگر در زمين يا بنا كشيده شده باشد.
ماده ۱۴	آينه و پرده نقاشي و مجسمه و امثال آنها در صورتيكه در بنا يا زمين بكار رفته باشد بطوريكه نقل آن موجب نقص يا خرابي خود آن يا محل آن بشود غيرمنقول است.
ماده ۱۵	ثمره و حاصل مادام كه چيده يا درو نشده است غيرمنقول است اگر قسمتي از آن چيده يا درو شده باشد تنها آن قسمت منقول است.
ماده ۱۶	مطلق اشجار و شاخه‌هاي آن و نهال و قلمه مادام كه بريده يا كنده نشده است غير منقول است.

ماده ۱۷	حيوانات و اشيائيكه مالك آن را براي عمل زراعت اختصاص داده باشد از قبيل گاو و گاوميش و ماشين و اسباب و ادوات زراعت و تخم و غيره و بطور كلي هر مال منقول كه براي استفاده از عمل زراعت لازم و مالك آنرا باين امر تخصيص داده باشد از جهت صلاحيت محاكم وتوقيف اموال جزو ملك محسوب و در حكم مال غيرمنقول است و همچنين است تلمبه و گاو و يا حيوان ديگري كه براي آبياري زراعت يا خانه و باغ اختصاص داده شده است.
ماده ۱۸	حق انتفاع از اشياء غيرمنقوله مثل حق عمري و سكني و همچنين حق ارتفاق نسبت به ملك غير از قبيل حق‌العبور و حق‌المجري و دعاوي راجعه باموال غيرمنقوله از قبيل تقاضاي خلع يد و امثال آن تابع اموال غيرمنقول است.

فصل دوم - در اموال منقوله

ماده ۱۹	اشيائي كه نقل آن از محلي بمحل ديگر ممكن باشد بدون اينكه بخود يا محل آن خرابي وارد آيد منقول است.
ماده ۲۰	كليه ديون از قبيل قرض و ثمن مبيع و مال‌الاجاره عين مستأجره از حيث صلاحيت محاكم در حكم منقول است ولو اينكه مبيع يا عين مستأجره از اموال غيرمنقوله باشد.
ماده ۲۱	انواع كشتيهاي كوچك و بزرگ و قايقها و آسياها و حمامهائيكه در روي رودخانه و درياها ساخته ميشود و ميتوان آنها را حركت داد و كليه كارخانه‌هائيكه نظر بطرز ساختمان جزو بناي عمارتي نباشد داخل در منقولات است ولي توقيف بعضي از اشياء مزبوره ممكن است نظر به اهميت آنها موافق ترتيبات خاصه بعمل آيد.
ماده ۲۲	مصالح بنائي از قبيل سنگ و آجر و غيره كه براي بنائي تهيه شده يا بواسطه خرابي از بنا جدا شده باشد مادامي كه در بنا بكار نرفته داخل منقول است.

فصل سوم - در اموالیکه مالك خاص ندارد

ماده ۲۳	استفاده از اموالیکه مالك خاص ندارد مطابق قوانين مربوطه بآنها خواهد بود.
ماده ۲۴	هيچكس نميتواند طرق و شوارع عامه و كوچه‌هائي را كه آخر آنها مسدود نيست تملك نمايد.
ماده ۲۵	هيچكس نميتواند اموالي را كه مورد استفاده عموم است و مالك خاص ندارد از قبيل پلها و كاروانسراها و آب انبارهاي عمومي و مدارس قديمه و ميدان گاههاي عمومي تملك كند. و همچنين است قنوات و چاههائي كه مورد استفاده عموم است.

ماده ۲۶	(اصلاحي ۱۳۷۰٫۰۸٫۱۴) - اموال دولتي كه معد است براي مصالح يا انتفاعات عمومي مثل استحكامات و قلاع و خندقها و خاكريزهاي نظامي و قورخانه و اسلحه و ذخيره و سفاين جنگي و همچنين اثاثه و ابنيه و عمارات دولتي و سيم هاي تلگرافي دولتي و موزه ها و كتابخانه هاي عمومي و آثار تاريخي و امثال آنها و بالجمله آنچه از اموال منقوله و غيرمنقوله كه دولت به عنوان مصالح عمومي و منافع ملي در تحت تصرف دارد، قابل تملك خصوصي نيست و همچنين است اموالي كه موافق مصالح عمومي به ايالت و ولايت يا ناحيه يا شهري اختصاص يافته باشد.
ماده ۲۷	امواليكه ملك اشخاص نميباشد و افراد مردم ميتوانند آنها را مطابق مقررات مندرجه در اين قانون و قوانين مخصوصه مربوطه بهر يك از اقسام مختلفه آنها تملك كرده و يا از آنها استفاده كنند مباحات ناميده ميشود مثل اراضي موات يعني زمينهائيكه معطل افتاده و آبادي و كشت و زرع در آنها نباشد.
ماده ۲۸	اموال مجهول‌المالك با اذن حاكم يا مأذون از قِبَل او بمصارف فقرا ميرسد.

باب دوم - در حقوق مختلفه كه براي اشخاص نسبت باموال حاصل ميشود

ماده ۲۹	ممكن است اشخاص نسبت باموال علاقه‌هاي ذيل را دارا باشند: ۱- مالكيت (اعم از عين يا منفعت) ۲- حق انتفاع ۳- حق ارتفاق بملك غير

فصل اول - در مالكيت

ماده ۳۰	هر مالكي نسبت بمايملك خود حق همه گونه تصرف و انتفاع دارد مگر در مواردي كه قانون استثناء كرده باشد.
ماده ۳۱	هيچ مالي را از تصرف صاحب آن نميتوان بيرون كرد مگر بحكم قانون.
ماده ۳۲	تمام ثمرات و متعلقات اموال منقوله و غيرمنقوله كه طبعاً يا در نتيجه عملي حاصل شده باشد بالتبع، مال مالك اموال مزبوره است.

ماده ۳۳	نما و محصولي كه از زمين حاصل ميشود مال مالك زمين است چه بخودي خود روئيده باشد يا به واسطه عمليات مالك مگر اينكه نما يا حاصل از اصله يا حبه غيرحاصل شده باشد كه در اينصورت درخت و محصول، مال صاحب اصله يا حبه خواهد بود اگر چه بدون رضاي صاحب زمين كاشته شده باشد.
ماده ۳۴	نِتاج حيوانات در ملكيت، تابع مادر است و هر كس مالك مادر شد مالك نِتاج آن هم خواهد شد.
ماده ۳۵	تصرف بعنوان مالكيت دليل مالكيت است مگر اينكه خلاف آن ثابت شود.
ماده ۳۶	تصرفي كه ثابت شود ناشي از سبب مُمَلِّك يا ناقل قانوني نبوده معتبر نخواهد بود.
ماده ۳۷	اگر متصرف فعلي اقرار كند كه ملك سابقاً مال مدعي او بوده است در اينصورت مشاراليه نميتواند براي رد ادعاي مالكيت شخص مزبور بتصرف خود استناد كند مگر اينكه ثابت نمايد كه مِلك بناقل صحيح باو منتقل شده است.
ماده ۳۸	مالكيت زمين مستلزم مالكيت فضاي مُحاذي آن است تا هر كجا بالا رود و همچنين است نسبت بزير زمين بالجمله مالك حق همه گونه تصرف در هوا و قرار دارد مگر آنچه را كه قانون استثناء كرده باشد.
ماده ۳۹	هر بنا و درخت كه در روي زمين است و همچنين هر بنا و حفريكه در زير زمين است مِلك مالك آن زمين محسوب ميشود مگر اينكه خلاف آن ثابت شود

فصل دوم - در حق انتفاع

ماده ۴۰	حق انتفاع عبارت از حقي است كه بموجب آن شخص ميتواند از مالي كه عين آن ملك ديگري است يا مالك خاصي ندارد استفاده كند.

مبحث اول - در عُمري و رُقبي و سُكني

ماده ۴۱	عُمري حق انتفاعي است كه بموجب عقدي از طرف مالك براي شخص بمدت عمر خود يا عمر مُنتفع و يا عمر شخص ثالثي برقرار شده باشد.
ماده ۴۲	رقبي حق انتفاعي است كه از طرف مالك براي مدت معيني برقرار ميگردد.
ماده ۴۳	اگر حق انتفاع عبارت از سكونت در مسكني باشد سكني يا حق سكني ناميده ميشود و اين حق ممكن است بطريق عمري يا بطريق رقبي برقرار شود.

ماده ۴۴	در صورتيكه مالك براي حق انتفاع مدتي معين نكرده باشد حبس مطلق بوده و حق مزبور تا فوت مالك خواهد بود مگر اينكه مالك قبل از فوت خود رجوع كند.
ماده ۴۵	در موارد فوق حق انتفاع را فقط درباره شخص يا اشخاصي ميتوان برقرار كرد كه در حين ايجاد حق مزبور وجود داشته باشند ولي ممكن است حق انتفاع تَبَعاً براي كساني هم كه در حين عقد بوجود نيامده‌اند برقرار شود و مادامیكه صاحبان حق انتفاع موجود هستند حق مزبور باقي و بعداز انقراض آنها حق زايل ميگردد.
ماده ۴۶	حق انتفاع ممكن است فقط نسبت بمالي برقرار شود كه استفاده از آن با بقاي عين ممكن باشد اعم از اينكه مال مزبور منقول باشد يا غيرمنقول و مشاع باشد يا مَفروز.
ماده ۴۷	در حبس اعم از عمري و غيره، قبض شرط صحت است.
ماده ۴۸	مُنتفع بايد از ماليكه موضوع حق انتفاع است سوء استفاده نكرده و در حفاظت آن تَعَدّي يا تفريط ننمايد.
ماده ۴۹	مخارج لازمه براي نگاهداري مالي كه موضوع انتفاع است بر عهده منتفع نيست مگر اين كه خلاف آن شرط شده باشد.
ماده ۵۰	اگر مالي كه موضوع حق انتفاع است بدون تعدي يا تفريط منتفع تلف شود مشاراليه مسئول آن نخواهد بود.
ماده ۵۱	حق انتفاع در موارد ذيل زايل ميشود: ۱- در صورت انقضاء مدت ۲- در صورت تلف شدن مالي كه موضوع انتفاع است
ماده ۵۲	در موارد ذيل مُنتفع ضامن تَضَرُّرات مالك است: ۱-در صورتيكه مُنتفع از مال موضوع انتفاع سوء استفاده كند ۲- در صورتيكه شرايط مقرره از طرف مالك را رعايت ننمايد و اين عدم رعايت موجب خسارتي بر موضوع حق انتفاع باشد.
ماده ۵۳	انتقال عين از طرف مالك بغير موجب بطلان حق انتفاع نميشود ولي اگر منتقلٌ‌اليه جاهل باشد كه حق انتفاع متعلق بديگري است اختيار فسخ معامله را خواهد داشت.
ماده ۵۴	ساير كيفيات انتفاع از مال ديگري بنحوي خواهد بود كه مالك قرار داده يا عرف و عادت اقتضاء بنمايد.

مبحث دوم - در وقف

ماده ۵۵	وقف عبارتست از اینکه عین مال حبس و منافع آن تسبیل شود.
ماده ۵۶	وقف واقع میشود بایجاب از طرف واقف بهر لفظي که صراحتاً دلالت بر معني آن کند و قبول طبقه اول از موقوفٌعليهم يا قائم مقام قانوني آنها در صورتي که محصور باشند مثل وقف بر اولاد و اگر موقوفٌعليهم غيرمحصور يا وقف بر مصالح عامه باشد در اين صورت قبول حاکم شرط است.
ماده ۵۷	واقف بايد مالك مالي باشد که وقف ميکند و بعلاوه داراي اهليتي باشد که در معاملات معتبر است.
ماده ۵۸	فقط وقف مالي جائز است که با بقاي عين بتوان از آن منتفع شد اعم از اينکه منقول باشد يا غيرمنقول مشاع باشد يا مفروز.
ماده ۵۹	اگر واقف عين موقوفه را بتصرف وقف ندهد وقف محقق نميشود و هر وقت بقبض داد وقف تحقق پيدا مي‌کند.
ماده ۶۰	در قبض فوريت شرط نيست بلکه مادامیکه واقف رجوع از وقف نکرده است هر وقت قبض بدهد وقف تمام ميشود.
ماده ۶۱	وقف بعد از وقوع آن بنحو صحّت و حُصول قبض لازم است و واقف نميتواند از آن رجوع کند يا در آن تغييري بدهد يا از موقوفٌعليهم کسي را خارج کند يا کسي را داخل در موقوفٌعليهم نمايد يا با آنها شريك کند يا اگر در ضمن عقد مُتولّي معين نکرده بعد از آن مُتولّي قرار دهد يا خود بعنوان توليت دخالت کند.
ماده ۶۲	در صورتيکه موقوفٌعليهم محصور باشند خود آنها قبض ميکنند و قبض طبقه اولي کافي است و اگر موقوفٌعليهم غيرمحصور يا وقف بر مَصالح عامه باشد متولّي وقف و الّا حاکم قبض ميکند.
ماده ۶۳	ولي و وصي محجورين از جانب آنها موقوفه را قبض ميکنند و اگر خود واقف توليت را براي خود قرار داده باشد قبض خود او کفايت ميکند.
ماده ۶۴	مالي را که منافع آن موقتاً متعلق بديگري است ميتوان وقف نمود و همچنين وقف ملکي که در آن حق ارتفاق موجود است جائز است بدون اينکه بحق مزبور خللي وارد آيد.
ماده ۶۵	صحّت وقفي که بعلت اِضرار دُيّان واقف واقع شده باشد منوط باجازه دُيّان است.

ماده ۶۶	وقف بر مقاصد غیرمشروع باطل است.
ماده ۶۷	مالي که قبض و اقباض آن ممکن نیست وقف آن باطل است لیکن اگر واقف تنها قادر بر اخذ و اقباض آن نباشد و موقوف‌علیه قادر باخذ آن باشد صحیح است.
ماده ۶۸	هر چیزیکه طبعاً یا بر حسب عرف و عادت جزء یا از توابع و متعلقات عین موقوفه محسوب میشود داخل در وقف است مگر اینکه واقف آنرا استثناء کند بنحوي که در فصل بیع مذکور است.
ماده ۶۹	وقف بر مَعدوم صحیح نیست مگر به تبع موجود.
ماده ۷۰	اگر وقف بر موجود و معدوم معاً واقع شود نسبت بسهم موجود صحیح و نسبت بسهم معدوم باطل است.
ماده ۷۱	وقف بر مجهول صحیح نیست.
ماده ۷۲	وقف بر نفس باین معني که واقف خود را موقوف‌علیه یا جزء موقوف‌علیهم نماید یا پرداخت دیون یا سایر مخارج خود را از منافع موقوفه قرار دهد باطل است اعم از اینکه راجع بحال حیات باشد یا بعد از فوت.
ماده ۷۳	وقف بر اولاد و اقوام و خدمه و واردین و امثال آنها صحیح است.
ماده ۷۴	در وقف بر مصالح عامه اگر خود واقف نیز مصداق موقوف‌علیهم واقع شود میتواند منتفع گردد.
ماده ۷۵	واقف میتواند تولیت یعني اداره کردن امور موقوفه را مادام‌الحیوة یا در مدت معیني براي خود قرار دهد و نیز میتواند متولي دیگري معین کند که مستقلاً یا مجتمعاً با خود واقف اداره کند. تولیت اموال موقوفه ممکن است بیك یا چند نفر دیگر غیر از خود واقف واگذار شود که هر یك مستقلاً یا منضماً اداره کنند و همچنین واقف میتواند شرط کند که خود او یا متولي که معین شده است نصب متولي کند و یا در اینموضوع هر ترتیبي را که مقتضي بداند قرار دهد.
ماده ۷۶	کسیکه واقف او را مُتولّي قرار داده میتواند بدواً تولیت را قبول یا رد کند و اگر قبول کرد دیگر نمیتواند رد نماید و اگر رد کرد مثل صورتیست که از اصل مُتولّي قرار داده نشده باشد.

ماده ۷۷	هر گاه واقف براي دو نفر يا بيشتر بطور استقلال توليت قرار داده باشد هر يك از آنها فوت كند ديگري يا ديگران مستقلاً تصرف ميكنند و اگر بنحو اجتماع قرار داده باشد تصرف هر يك بدون تصويب ديگري يا ديگران نافذ نيست و بعد از فوت يكي از آنها حاكم شخصي را ضميمه آنكه باقيمانده است مينمايد كه مجتمعاً تصرف كنند.
ماده ۷۸	واقف ميتواند بر متولي ناظر قرار دهد كه اعمال متولي بتصويب يا اطلاع او باشد.
ماده ۷۹	واقف يا حاكم نميتواند كسي را كه در ضمن عقد وقف مُتولّي قرار داده شده است عزل كنند مگر در صورتيكه حق عزل شرط شده باشد و اگر خيانت مُتولّي ظاهر شود حاكم ضَمّ امين ميكند.
ماده ۸۰	اگر واقف وصف مخصوصي را در شخص مُتولّي شرط كرده باشد و مُتولّي فاقد آن وَصف گردد مُنعَزِل ميشود.
ماده ۸۱	(اصلاحي ۱۳۷۰٫۰۸٫۱۴) - در اوقاف عامه كه مُتولّي معين نداشته باشد، اداره موقوفه طبق نظر وليّ فقيه خواهد بود.
ماده ۸۲	هر گاه واقف براي اداره كردن موقوفه ترتيب خاصي معين كرده باشد متولي بايد بهمان ترتيب رفتار كند و اگر ترتيبي قرار نداده باشد متولي بايد راجع بتعمير و اجاره و جمعآوري منافع و تقسيم آن بر مستحقين و حفظ موقوفه و غيره مثل وكيل اميني عمل نمايد.
ماده ۸۳	مُتولّي نميتواند توليت را بديگري تفويض كند مگر آنكه واقف در ضمن وقف باو اذن داده باشد ولي اگر در ضمن وقف شرط مباشرت نشده باشد ميتواند وكيل بگيرد.
ماده ۸۴	جائز است واقف از منافع موقوفه سهمي براي عمل مُتولّي قرار دهد و اگر حق‌التوليه معين نشده باشد متولي مستحق اُجرتُ‌المِثل عمل است.
ماده ۸۵	بعد از آنكه منافع موقوفه حاصل و حِصه هر يك از موقوف‌عليهم معين شد موقوف‌عليه ميتواند حِصه خود را تصرف كند اگر چه مُتولّي اِذن نداده باشد مگر اينكه واقف اِذن در تصرف را شرط كرده باشد.
ماده ۸۶	در صورتيكه واقف ترتيبي قرار نداده باشد مخارج تعمير و اصلاح موقوفه و اموري كه براي تحصيل منفعت لازم است بر حق موقوف‌عليهم مقدم خواهد بود.
ماده ۸۷	واقف ميتواند شرط كند كه منافع موقوفه مابين موقوف‌عليهم بتساوي تقسيم شود يا بتفاوت و يا اينكه اختيار بِمُتولّي يا شخص ديگري بدهد كه هر نحو مَصلحت داند تقسيم كند.

ماده ۸۸	بيع وقف در صورتيكه خراب شود يا خوف آن باشد كه منجر بخرابي گردد بطوري كه انتفاع از آن ممكن نباشد در صورتي جايز است كه عمران آن متعذر باشد يا كسي براي عمران آن حاضر نشود.
ماده ۸۹	هر گاه بعض موقوفه خراب يا مُشرف بخرابي گردد بطوريكه اِنتفاع از آن ممكن نباشد همان بعض فروخته ميشود مگر اينكه خرابي بعض سبب سَلب اِنتفاع قسمتي كه باقيمانده است بشود، در اينصورت تمام فروخته ميشود.
ماده ۹۰	عين موقوفه در مورد جواز بيع باقرب بغرض واقف تبديل ميشود.
ماده ۹۱	در موارد ذيل منافع موقوفات عامه صرف بريات عموميه خواهد شد: ۱) در صورتيكه منافع موقوفه مجهول‌المصرف باشد مگر اينكه قدر مُتَيَقّني در بين باشد ۲) در صورتيكه صرف منافع موقوفه در مورد خاصي كه واقف معين كرده است متعذر باشد

مبحث سوم - در حق اِنتفاع از مُباحات

ماده ۹۲	هر كس ميتواند با رعايت قوانين و نظامات راجعه بهر يك از مباحات از آنها استفاده نمايد.

فصل سوم

در حق ارتفاق نسبت بملك غير و در احكام و آثار املاك نسبت به املاك مجاور

مبحث اول - در حق ارتفاق نسبت بملك غير

ماده ۹۳	ارتفاق حقي است براي شخص در ملك ديگري.
ماده ۹۴	صاحبان املاك ميتوانند در ملك خود هر حقي را كه بخواهند نسبت بديگري قرار دهند در اين صورت كيفيت استحقاق تابع قرارداد و عقديست كه مطابق آن حق داده شده است.
ماده ۹۵	هر گاه زمين يا خانه كسي مجراي فاضلاب يا آب باران زمين يا خانه ديگري بوده است صاحب آن خانه يا زمين نميتواند جلوگيري از آن كند مگر در صورتيكه عدم استحقاق او معلوم شود.
ماده ۹۶	چشمه واقعه در زمين كسي محكوم بملكيت صاحب زمين است مگر اينكه ديگري نسبت بآن چشمه عيناً يا انتفاعاً حقي داشته باشد.

ماده ۹۷	هر گاه كسي از قديم در خانه يا ملك ديگري مجراي آب بملك خود يا حق مرور داشته صاحب خانه يا ملك نميتواند مانع آب بردن يا عبور او از ملك خود شود و همچنين است ساير حقوق از قبيل حق داشتن در و شبكه و ناودان و حق شرب و غيره.
ماده ۹۸	اگر كسي حق عبور در مِلك غير ندارد ولي صاحب مِلك اِذن داده باشد كه از ملك او عبور كنند هر وقت بخواهد ميتواند از اِذن خود رجوع كرده و مانع عبور او بشود و همچنين است ساير ارتفاقات.
ماده ۹۹	هيچكس حق ندارد ناودان خود را بطرف ملك ديگري بگذارد يا آب باران از بام خود به بام يا ملك همسايه جاري كند و يا برف بريزد مگر باذن او.
ماده ۱۰۰	اگر مجراي آب شخصي در خانه ديگري باشد و در مجري خرابي بهم رسد بنحويكه عبور آب موجب خسارت خانه شود مالك خانه حق ندارد صاحب مجري را بتعمير مجري اجبار كند بلكه خود او بايد دفع ضرر از خود نمايد چنانچه اگر خرابي مجري مانع عبور آب شود مالك خانه ملزم نيست كه مجري را تعمير كند بلكه صاحب حق بايد خود رفع مانع كند در اينصورت براي تعمير مجري ميتواند داخل خانه يا زمين شود وليكن بدون ضرورت حق ورود ندارد مگر باذن صاحب ملك.
ماده ۱۰۱	هرگاه كسي از آبي كه ملك ديگري است بنحوي از انحاء حق انتفاع داشته باشد از قبيل دايركردن آسيا و امثال آن صاحب آن نميتواند مجري را تغيير دهد بنحويكه مانع از استفاده حق ديگري باشد.
ماده ۱۰۲	هر گاه ملكي كلاً يا جزئاً بكسي منتقل شود و براي آن ملك حق‌الارتفاقي در ملك ديگر يا در جزء ديگر همان ملك موجود باشد آن‌حق بحال خود باقي ميماند مگر اينكه خلاف آن تصريح شده باشد.
ماده ۱۰۳	هر گاه شركاء ملكي داراي حقوق و منافعي باشند و آن ملك مابين شركاء تقسيم شود هر كدام از آنها بقدر حِصه مالك آن حقوق و منافع خواهد بود مثل اينكه اگر ملكي داراي حق عبور در ملك غير بوده و آن ملك كه داراي حق است بين چند نفر تقسيم شود هر يك از آنها حق عبور از همان محلي كه سابقاً حق داشته است خواهد داشت.
ماده ۱۰۴	حقُ‌الارتفاق مستلزم وسايل انتفاع از آن حق نيز خواهد بود مثل اينكه اگر كسي حق شرب از چشمه يا حوض يا آب انبار غير دارد حق عبور تا آن چشمه يا حوض و آب انبار هم براي برداشتن آب دارد.
ماده ۱۰۵	كسي كه حق‌الارتفاق در ملك غير دارد مخارجي كه براي تَمتّع از آن حق لازم شود بعهده صاحب حق ميباشد مگر اينكه بين او و صاحب ملك بر خلاف آن قراري داده شده باشد.
ماده ۱۰۶	مالك ملكي كه مورد حق‌الارتفاق غير است نميتواند در ملك خود تصرفاتي نمايد كه باعث تضييع يا تعطيل حق مزبور باشد مگر بااجازه صاحب حق.

ماده ۱۰۷	تصرفات صاحب حق در ملك غير كه متعلق حق اوست بايد باندازه‌اي باشد كه قرار دادند و يا بمقدار متعارف و آنچه ضرورت انتفاع اقتضا ميكند.
ماده ۱۰۸	در تمام مواردي كه انتفاع كسي از ملك ديگري بموجب اذن مَحض باشد مالك ميتواند هر وقت بخواهد از اذن خود رجوع كند مگر اينكه مانع قانوني موجود باشد.

مبحث دوم - در احكام و آثار املاك نسبت باملاك مجاور

ماده ۱۰۹	ديواري كه مابين دو ملك واقع است مشترك مابين صاحب آن دو ملك محسوب ميشود مگر اينكه قرينه يا دليلي بر خلاف آن موجود باشد.
ماده ۱۱۰	بنا بطور ترصيف و وضع سرتير از جمله قرائن است كه دلالت بر تصرف و اختصاص مي‌كنند.
ماده ۱۱۱	هر گاه از دو طرف بنا متّصل بديوار بطور ترصيف باشد و يا از هر دو طرف بروي ديوار سرتير گذاشته شده باشد، آن ديوار محكوم باشتراك است مگر اينكه خلاف آن ثابت شود.
ماده ۱۱۲	هر گاه قرائن اختصاصي فقط از يكطرف باشد تمام ديوار محكوم بملكيت صاحب آن طرف خواهد بود مگر اينكه خلافش ثابت شود.
ماده ۱۱۳	مخارج ديوار مشترك بر عهده كساني است كه در آن شركت دارند.
ماده ۱۱۴	هيچيك از شركاء نميتواند ديگري را اجبار بر بنا و تعمير ديوار مشترك نمايد مگر اينكه دفع ضرر بنحو ديگر ممكن نباشد.
ماده ۱۱۵	در صورتيكه ديوار مشترك خراب شود و احد شريكين از تجديد بناء و اجازه تصرف در مبناي مشترك امتناع نمايد شريك ديگر ميتواند در حِصّه خاص خود تجديد بناي ديوار را كند.
ماده ۱۱۶	هر گاه احد شركاء راضي بتصرف ديگري در مبنا باشد ولي از تحمّل مخارج مضايقه نمايد شريك ديگر ميتواند بناي ديوار را تجديد كند و در اينصورت اگر بناي جديد با مصالح مشترك ساخته شود ديوار مشترك خواهد بود والّا مختص بشريكي است كه بنا را تجديد كرده است.
ماده ۱۱۷	اگر يكي از دو شريك ديوار مشترك را خراب كند در صورتيكه خراب كردن آن لازم نبوده بايد آنكه خراب كرده مجدداً آنرا بنا كند.

ماده ۱۱۸	هيچيك از دو شريك حق ندارد ديوار مشترك را بالا ببرد يا روي آن بنا سرتير بگذارد يا دريچه و رف باز كند يا هر نوع تصرّفي نمايد مگر به اذن شريك ديگر.
ماده ۱۱۹	هر يك از شركاء بر روي ديوار مشترك سرتير داشته باشد نميتواند بدون رضاي شريك ديگر تيرها را از جاي خود تغيير دهد و بجاي ديگر از ديوار بگذارد.
ماده ۱۲۰	اگر صاحب ديوار بهمسايه اذن دهد كه بروي ديوار او سرتير بگذارد يا روي آن بنا كند هر وقت بخواهد ميتواند از اذن خود رجوع كند مگر اينكه بوَجه ملزمي اين حق را از خود سلب كرده باشد.
ماده ۱۲۱	هر گاه كسي به اذن صاحب ديوار بر روي ديوار سرتيري گذارده باشد و بعد آنرا بردارد نميتواند مجدداً بگذارد مگر باذن جديد ازصاحب ديوار و همچنين است ساير تصرفات.
ماده ۱۲۲	اگر ديواري متمايل بملك غير يا شارع و نحو آن شود كه مشرف بخرابي گردد صاحب آن اجبار ميشود كه آنرا خراب كند.
ماده ۱۲۳	اگر خانه يا زميني بين دو نفر تقسيم شود يكي از آنها نميتواند ديگري را مجبور كند كه با هم ديواري مابين دو قسمت بكشند.
ماده ۱۲۴	اگر از قديم سرتير عمارتي روي ديوار مختصي همسايه بوده و سابقه اين تصرف معلوم نباشد بايد بحال سابق باقي بماند و اگر بسبب خرابي عمارت و نحو آن سرتير برداشته شود صاحب عمارت ميتواند آنرا تجديد كند و همسايه حق ممانعت ندارد مگر اينكه ثابت نمايد وضعيت سابق بصِرف اجازه او ايجاد شده بوده است.
ماده ۱۲۵	هر گاه طبقه تحتاني مال كسي باشد و طبقه فوقاني مال ديگري هر يك از آنها ميتواند بطور متعارف در حصه اختصاصي خود تصرف بكند ليكن نسبت بسقف بين دو طبقه هر يك از مالكين طبقه فوقاني و تحتاني ميتواند در كف يا سقف طبقه اختصاصي خود بطور متعارف آن اندازه تصرف نمايد كه مزاحم حق ديگري نباشد.
ماده ۱۲۶	صاحب اطاق تحتاني نسبت بديوارهاي اطاق و صاحب فوقاني نسبت بديوارهاي غرفه بالاختصاص و هر دو نسبت بسقف مابين اطاق و غرفه بالاشتراك متصرف شناخته ميشوند.
ماده ۱۲۷	پله فوقاني ملك صاحب طبقه فوقاني محسوب است، مگر اينكه خلاف آن ثابت شود.
ماده ۱۲۸	هيچيك از صاحبان طبقه تحتاني و غرفه فوقاني نميتواند ديگري را اجبار به تعمير يا مساعدت در تعمير ديوارها و سقف آن بنمايد.

ماده ۱۲۹	هر گاه سقف واقع مابين عمارت تحتاني و فوقاني خراب شود در صورتيكه بين مالك فوقاني و مالك تحتاني موافقت در تجديد بنا حاصل نشود و قرارداد ملزمي سابقاً بين آنها موجود نباشد هر يك از مالكين اگر تبرُعاً سقف را تجديد نموده چنانچه با مصالح مشتركه ساخته شده باشد سقف مشترك است و اگر با مصالح مُختصه ساخته شده متعلق به باني خواهد بود.
ماده ۱۳۰	كسي حق ندارد خانه خود را بفضاي خانه همسايه بدون اذن او خروجي بدهد و اگر بدون اذن خروجي بدهد ملزم برفع آن خواهد بود.
ماده ۱۳۱	اگر شاخه درخت كسي داخل در فضاي خانه يا زمين همسايه شود بايد از آنجا عطف كند و اگر نكرد همسايه ميتواند آنرا عطف كند و اگر نشد از حد خانه خود قطع كند و همچنين است حكم ريشه‌هاي درخت كه داخل ملك غير ميشود.
ماده ۱۳۲	كسي نميتواند در ملك خود تصرفي كند كه مستلزم تضرّر همسايه شود مگر تصرفي كه بقدر متعارف و براي رفع حاجت يا رفع ضرر از خود باشد.
ماده ۱۳۳	كسي نميتواند از ديوار خانه خود به خانه همسايه در باز كند اگر چه ديوار ملك مختصي او باشد ليكن ميتواند از ديوار مختصي خود روزنه يا شبكه باز كند و همسايه حق منع او را ندارد ولي همسايه هم ميتواند جلو روزنه و شبكه ديوار بكشد يا پرده بياويزد كه مانع رؤيت شود.
ماده ۱۳۴	هيچيك از اشخاصيكه در يك معبر يا يك مجري شريكند نميتوانند شركاء ديگر را مانع از عبور يا بردن آب شوند.
ماده ۱۳۵	درخت و حفيره و نحو آنها كه فاصل مابين املاك باشد در حكم ديوار مابين خواهد بود.

مبحث سوم - در حريم املاك

ماده ۱۳۶	حريم مقداري از اراضي اطراف ملك و قنات و نهر و امثال آن است كه براي كمال انتفاع از آن ضرورت دارد.
ماده ۱۳۷	حريم چاه براي آب خوردن (۲۰) گز و براي زراعت (۳۰) گز است.
ماده ۱۳۸	حريم چشمه و قنات از هر طرف در زمين رخوه (۵۰۰) گز و در زمين سخت (۲۵۰) گز است ليكن اگر مقادير مذكوره در اين ماده و ماده قبل براي جلوگيري از ضرر كافي نباشد باندازه‌اي كه براي دفع ضرر كافي باشد بآن افزوده ميشود.

ماده ۱۳۹	حريم در حكم ملك صاحب حريم است و تملّك و تصرّف در آن كه منافي باشد با آنچه مقصود از حريم است بدون اذن از طرف مالك صحيح نيست و بنابر اين كسي نميتواند در حريم چشمه و يا قنات ديگري چاه يا قنات بكَند ولي تصرفاتيكه موجب تضرّر نشود جائز است.

كتاب دوم - در اسباب تملّك

ماده ۱۴۰	تملك حاصل ميشود: ۱)باحياء اراضي موات و حيازت اشياء مباحه ۲)بوسيله عقود و تعهّدات ۳) بوسيله اخذ بِشَفعه ۴)بارث در احياء اراضي موات و حيازت اشيا مباحه

باب اول - در احياء اراضي موات و مباحه

ماده ۱۴۱	مراد از احياي زمين آنستكه اراضي مَوات و مُباحه را بوسيله عملياتي كه در عرف آباد كردن محسوب است از قبيل زراعت،درختكاري، بنا ساختن و غيره قابل استفاده نمايند.
ماده ۱۴۲	شروع در احياء از قبيل سنگ چيدن اطراف زمين يا كندن چاه و غيره تحجير است و موجب مالكيت نميشود ولي براي تحجيركننده ايجاد حق اولويت در احياء مينمايد.
ماده ۱۴۳	هر كس از اراضي موات و مباحه قسمتي را بقصد تملّك احياء كند مالك آن قسمت ميشود.
ماده ۱۴۴	احياء اطراف زمين موجب تملك وسط آن نيز ميباشد.
ماده ۱۴۵	احياءكننده بايد قوانين ديگر مربوطه باين موضوع را از هر حيث رعايت نمايد.

باب دوم در حيازت مباحات

ماده ۱۴۶	مقصود از حيازت تصرف و وضع يد است يا مهيا كردن وسايل تصرف و استيلا.
ماده ۱۴۷	هر كس مال مباحي را با رعايت قوانين مربوطه بآن حيازت كند مالك آن ميشود.

ماده ۱۴۸	هر كس در زمين مباح نهري بكَند و متصل كند برودخانه آن نهر را احياء كرده و مالك آن نهر ميشود ولي مادامیکه متصل برودخانه نشده است تحجير محسوب است.
ماده ۱۴۹	هر گاه كسي بقصد حيازت مياه مباحه نهر يا مجري احداث كند آب مباحي كه در نهر يا مجراي مزبور وارد شود ملك صاحب مجري است و بدون اذن مالك نميتوان از آن نهري جدا كرد يا زميني مشروب نمود.
ماده ۱۵۰	هر گاه چند نفر در كندن مجري يا چاه شريك شوند بنسبت عمل و مخارجي كه موجب تفاوت عمل باشد مالك آب آن ميشوند و بهمان نسبت بين آنها تقسيم ميشود.
ماده ۱۵۱	يكي از شركاء نميتواند از مجراي مشترك مجرائي جدا كند يا دهنه نهر را وسيع يا تنگ كند يا روي آن پل يا آسياب بسازد يا اطراف آن درخت بكارد يا هر نحو تصرفي كند مگر باذن ساير شركاء.
ماده ۱۵۲	اگر نصيب مفروض يكي از شركاء از آب نهر مشترك داخل مجراي مختصي آن شخص شود آن آب ملك مخصوص آن ميشود و هرنحو تصرفي در آن ميتواند بكند.
ماده ۱۵۳	هر گاه نهري مشترك مابين جماعتي باشد و در مقدار نصيب هر يك از آنها اختلاف شود حكم بتساوي نصيب آنها ميشود مگر اينكه دليلي بر زيادتي نصيب بعضي از آنها موجود باشد.
ماده ۱۵۴	كسي نميتواند از ملك غير آب بملك خود ببرد بدون اذن مالك اگر چه راه ديگري نداشته باشد.
ماده ۱۵۵	هر كس حق دارد از نهرهاي مباحه اراضي خود را مشروب كند يا براي زمين و آسياب و ساير حوائج خود از آن نهر جدا كند.
ماده ۱۵۶	هر گاه آب نهر كافي نباشد كه تمام اراضي اطراف آن مشروب شود و مابين صاحبان اراضي در تقدم و تأخر اختلاف شود و هيچيك نتواند حق تقدم خود را ثابت كند با رعايت ترتيب هر زميني كه بمنبع آب نزديكتر است بقدر حاجت حق تقدم بر زمين پائين‌تر خواهد داشت.
ماده ۱۵۷	هر گاه دو زمين در دو طرف نهر محاذي هم واقع شوند و حق تقدم يكي بر ديگري محرز نباشد و هر دو در يكزمان بخواهند آب ببرند و آب كافي براي هر دو نباشد بايد براي تقدم و تأخر در بردن آب بنسبت حِصه قرعه زده و اگر آب كافي براي هر دو باشد بنسبت حِصه تقسيم ميكنند.
ماده ۱۵۸	هر گاه تاريخ احياء اراضي اطراف رودخانه مختلف باشد زميني كه احياء آن مُقدّم بوده است در آب نيز مُقدّم ميشود بر زمين متأخّر دراحياء اگر چه پائين‌تر از آن باشد.

ماده ۱۵۹	هر گاه كسي بخواهد جديداً زميني در اطراف رودخانه احياء كند اگر آب رودخانه زياد باشد و براي صاحبان اراضي سابقه تضييقي نباشد ميتواند از آب رودخانه زمين جديد را مشروب كند و الّا حقّ بردن آب ندارد اگر چه زمين او بالاتر از ساير اراضي باشد.
ماده ۱۶۰	هر كس در زمين خود يا اراضي مباحه بقصد تملك قنات يا چاهي بكند تا بآب برسد يا چشمه جاري كند مالك آب آن ميشود و در اراضي مباحه مادامكه بآب نرسيده تحجير محسوب است.

باب سوم - در معادن

ماده ۱۶۱	معدني كه در زمين كسي واقع شده باشد ملك صاحب زمين است و استخراج آن تابع قوانين مخصوصه خواهد بود.

باب چهارم - در اشياء پيدا شده و حيوانات ضالّه

فصل اول - در اشياء پيدا شده

ماده ۱۶۲	(اصلاحي ۱۳۷۰٫۰۸٫۱۴) - هر كس مالي پيدا كند كه قيمت آن كمتر از يك درهم كه وزن آن ۱۲/۶ نخود نقره باشد، مي تواند آنرا تملك كند.
ماده ۱۶۳	(اصلاحي ۱۳۷۰٫۰۸٫۱۴) - اگر قيمت مال پيدا شده يك درهم كه وزن آن ۱۲/۶ نخود نقره يا بيشتر باشد، پيداكننده بايد يكسال تعريف كند و اگر در مدت مزبور صاحب مال پيدا نشد، مشاراليه مختار است كه آن را بطور امانت نگاهدارد يا تصرف ديگري در آن بكند در صورتي كه آن را بطور امانت نگاهدارد و بدون تقصير او تلف شود، ضامن نخواهد بود. تبصره (الحاقي ۱۳۷۰٫۰۸٫۱۴)- در صورتيكه پيداكننده مال از همان ابتدا يا پيش از پايان مدت يكسال علم حاصل كند كه تعريف بي فايده است و يا از يافتن صاحب مال مأيوس گردد تكليف تعريف از او ساقط مي شود.
ماده ۱۶۴	(اصلاحي ۱۳۷۰٫۰۸٫۱۴) - تعريف اشياء پيدا شده عبارتست از نشر و اعلان بر حسب مقررات شرعي بنحوي كه بتوان گفت كه عادتاً به اطلاع اهالي محل رسيده است.
ماده ۱۶۵	هر كس در بيابان يا خرابه كه خالي از سكنه بوده و مالك خاصي ندارد مالي پيدا كند ميتواند آنرا تملك كند و محتاج بتعريف نيست مگر اينكه معلوم باشد كه مال عهد زمان حاضر است در اينصورت در حكم ساير اشياء پيدا شده در آبادي خواهد بود.

ماده ۱۶۶	اگر كسي در ملك غير يا ملكي كه از غير خريده مالي پيدا كند يا احتمال بدهد كه مال مالك فعلي يا مالكين سابق است بايد بآنها اطلاع بدهد اگر آنها مدعي مالكيت شدند و بقرائن مالكيت آنها معلوم شد بايد به آنها بدهد و الّا بطريقي كه فوقاً مقرر است رفتار نمايد.
ماده ۱۶۷	اگر مالي كه پيدا شده است ممكن نيست باقي بماند و فاسد ميشود بايد بقيمت عادله فروخته شود و قيمت آن در حكم خود مال پيداشده خواهد بود.
ماده ۱۶۸	اگر مال پيدا شده در زمان تعريف بدون تقصير پيداكننده تلف شود مشاراليه ضامن نخواهد بود.
ماده ۱۶۹	منافعي كه از مال پيدا شده حاصل ميشود قبل از تملك متعلق بصاحب آنست و بعد از تملك مال پيدا كننده است.

فصل دوم - در حيوانات ضالّه

ماده ۱۷۰	حيوان گم شده (ضاله) عبارت از هر حيوان مملوكي است كه بدون متصرف يافت شود ولي اگر حيوان مزبور در چراگاه يا نزديك آبي يافت شود يا مُتِمكّن از دفاع خود در مقابل حيوانات درنده باشد ضالّه محسوب نميگردد.
ماده ۱۷۱	هر كس حيوانات ضاله پيدا نمايد بايد آنرا بمالك آن رد كند و اگر مالك را نشناسد بايد بحاكم يا قائم مقام او تسليم كند و الّا ضامن خواهد بود اگر چه آنرا بعد از تصرف رها كرده باشد.
ماده ۱۷۲	اگر حيوان گمشده در نقاط مسكونه يافت شود و پيدا كننده با دست رسي بحاكم يا قائم مقام او آنرا تسليم نكند حق مطالبه مخارج نگاهداري آنرا از مالك نخواهد داشت. هر گاه حيوان ضاله در نقاط غير مسكونه يافت شود پيداكننده ميتواند مخارج نگاهداري آنرا از مالك مطالبه كند مشروط بر اينكه از حيوان انتفاعي نبرده باشد و الا مخارج نگاهداري با منافع حاصله احتساب و پيداكننده يا مالك فقط براي بقيه حق رجوع بيكديگر را خواهد داشت.

باب پنجم - در دفينه

ماده ۱۷۳	دفينه مالي است كه در زمين يا بنائي دفن شده و بر حسب اتفاق و تصادف پيدا ميشود.
ماده ۱۷۴	دفينه كه مالك آن معلوم نباشد ملك كسي است كه آنرا پيدا كرده است.

ماده ۱۷۵	اگر كسي در ملك غير دفينه پيدا نمايد بايد بمالك اطلاع دهد اگر مالك زمين مدعي مالكيت دفينه شد و آنرا ثابت كرد دفينه بمدعي مالكيت تعلق ميگيرد.
ماده ۱۷۶	دفينه كه در اراضي مباحه كشف شود متعلق بمستخرج آنست.
ماده ۱۷۷	جواهريكه از دريا استخراج ميشود ملك كسي است كه آنرا استخراج كرده است و آنچه كه آب بساحل ميياندازد ملك كسي است كه آن را حيازت نمايد.
ماده ۱۷۸	مالي كه در دريا غرق شده و مالك از آن اعراض كرده است مال كسي است كه آنرا بيرون بياورد.

باب ششم - در شكار

ماده ۱۷۹	شكار كردن موجب تملك است.
ماده ۱۸۰	شكار حيوانات اهلي و حيوانات ديگري كه علامت مالكيت در آن باشد موجب تملك نميشود.
ماده ۱۸۱	اگر كسي كندو يا محلي براي زنبور عسل تهيه كند زنبور عسلي كه در آن جمع ميشوند ملك آن شخص است همينطور است حكم كبوتر كه در برج كبوتر جمع شود.
ماده ۱۸۲	مقررات ديگر راجع بشكار بموجب نظامات مخصوصه معين خواهد شد.

قسمت دوم

در عقود و معاملات و الزامات

باب اول - در عقود و تعهّدات بطور كلي

ماده ۱۸۳	عقد عبارت است از اينكه يك يا چند نفر در مقابل يك يا چند نفر ديگر تعهد بر امري نمايند و مورد قبول آنها باشد.

فصل اول - در اقسام عقود و معاملات

ماده ۱۸۴	عقود و معاملات باقسام ذيل منقسم ميشوند: لازم، جائز، خياري، مُنجّز و مُعلّق.
ماده ۱۸۵	عقد لازم آنست كه هيچيك از طرفين معامله حق فسخ آنرا نداشته باشد مگر در موارد معينه.
ماده ۱۸۶	عقد جائز آنست كه هر يك از طرفين بتواند هر وقتي بخواهد فسخ كند.
ماده ۱۸۷	عقد ممكن است نسبت بيكطرف لازم باشد و نسبت بطرف ديگر جائز.
ماده ۱۸۸	عقد خياري آنست كه براي طرفين يا يكي از آنها يا براي ثالثي اختيار فسخ باشد.
ماده ۱۸۹	عقد منجّز آنست كه تأثير آن بر حسب انشاء موقوف بامر ديگري نباشد و الّا معلّق خواهد بود.

فصل دوم

در شرايط اساسي براي صحّت معامله

ماده ۱۹۰	براي صحّت هر معامله شرايط ذيل اساسي است. ۱)قصد طرفين و رضاي آنها ۲)اهليت طرفين ۳) موضوع معين كه مورد معامله باشد ۴)مشروعيت جهة معامله

مبحث اول - در قصد طرفين و رضاي آنها

ماده ۱۹۱	عقد محقق ميشود بقصد انشاء بشرط مقرون بودن به چيزي كه دلالت بر قصد كند.
ماده ۱۹۲	در مواردیکه براي طرفين يا يكي از آنها تلفّظ ممكن نباشد اشاره كه مُبيّن قصد و رضا باشد كافي خواهد بود.
ماده ۱۹۳	انشاء معامله ممكن است بوسيله عملي كه مبيّن قصد و رضا باشد مثل قبض و اقباض حاصل گردد مگر در مواردي كه قانون استثناء كرده باشد.

ماده ۱۹۴	الفاظ و اشارات و اعمال ديگر كه متعاملين بوسيله آن انشاء معامله مينمايند بايد موافق باشد بنحويكه احد طرفين همان عقدي را قبول كند كه طرف ديگر قصد انشاء آنرا داشته است و الّا معامله باطل خواهد بود.
ماده ۱۹۵	اگر كسي در حال مستي يا بيهوشي يا در خواب معامله نمايد آن معامله بواسطه فقدان قصد باطل است.
ماده ۱۹۶	كسي كه معامله ميكند آن معامله براي خود آنشخص محسوب است مگر اينكه در موقع عقد خلاف آنرا تصريح نمايد يا بعد خلاف آن ثابت شود معذلك ممكن است در ضمن معامله كه شخص براي خود ميكند تعهّدي هم بنفع شخص ثالثي بنمايد.
ماده ۱۹۷	در صورتيكه ثَمن يا مُثمَن معامله عين متعلق بغير باشد آن معامله براي صاحب عين خواهد بود.
ماده ۱۹۸	ممكن است طرفين يا يكي از آنها بوكالت از غير اقدام بنمايد و نيز ممكن است كه يكنفر بوكالت از طرف متعاملين اين اقدام را بعمل آورد.
ماده ۱۹۹	رضاي حاصل در نتيجه اشتباه يا اكراه موجب نفوذ معامله نيست.
ماده ۲۰۰	اشتباه وقتي موجب عدم نفوذ معامله است كه مربوط بخود موضوع معامله باشد.
ماده ۲۰۱	اشتباه در شخص طرف بصحّت معامله خللي وارد نميآورد مگر در مواردیكه شخصيت طرف علت عمده عقد بوده باشد.
ماده ۲۰۲	اكراه باعمالي حاصل ميشود كه مؤثر در شخص با شعوري بوده و او را نسبت بجان يا مال يا آبروي خود تهديد كند بنحويكه عادتاً قابل تحمّل نباشد. در مورد اعمال اكراه‌آميز سن و شخصيت و اخلاق و مرد يا زن بودن شخص بايد در نظر گرفته شود.
ماده ۲۰۳	اكراه موجب عدم نفوذ معامله است اگر چه از طرف شخص خارجي غير از متعاملين واقع شود.
ماده ۲۰۴	تهديد طرف معامله در نفس يا جان يا آبروي اقوام نزديك او از قبيل زوج و زوجه و آباء و اولاد موجب اكراه است. در مورد اين ماده تشخيص نزديكي درجه براي مؤثر بودن اكراه بسته بنظر عرف است.
ماده ۲۰۵	هر گاه شخصي كه تهديد شده است بداند كه تهديد كننده نميتواند تهديد خود را بموقع اجرا گذارد و يا خود شخص مزبور قادر باشد براينكه بدون مشقت اكراه را از خود دفع كند و معامله را واقع نسازد آن شخص مكره محسوب نميشود.

ماده ۲۰۶	اگر كسي در نتيجه اضطرار اقدام بمعامله كند مكره محسوب نشده و معامله اضطراري معتبر خواهد بود.
ماده ۲۰۷	ملزم شدن شخص به انشاء معامله بحكم مقامات صالحه قانوني اكراه محسوب نميشود.
ماده ۲۰۸	مجرد خوف از كسي بدون آنكه از طرف آن كس تهديدي شده باشد اكراه محسوب نميشود.
ماده ۲۰۹	امضاء معامله بعد از رفع اكراه موجب نفوذ معامله است.

مبحث دوم - در اهليت طرفين

ماده ۲۱۰	متعاملين بايد براي معامله اهليت داشته باشند.
ماده ۲۱۱	براي اينكه متعاملين اهل محسوب شوند بايد بالغ و عاقل و رشيد باشند.
ماده ۲۱۲	معامله با اشخاصي كه بالغ يا عاقل يا رشيد نيستند بواسطه عدم اهليت باطل است.
ماده ۲۱۳	معامله محجورين نافذ نيست.

مبحث سوم - در مورد معامله

ماده ۲۱۴	مورد معامله بايد مال يا عملي باشد كه هر يك از متعاملين تعهّد تسليم يا ايفاء آن را ميكنند.
ماده ۲۱۵	مورد معامله بايد ماليت داشته و متضمّن منفعت عقلائي مشروع باشد.
ماده ۲۱۶	مورد معامله بايد مبهم نباشد مگر در موارد خاصه كه علم اجمالي به آن كافي است.

مبحث چهارم - در جهت معامله

ماده ۲۱۷	در معامله لازم نيست كه جهت آن تصريح شود ولي اگر تصريح شده باشد بايد مشروع باشد و الّا معامله باطل است.
ماده ۲۱۸	(اصلاحي ۱۳۷۰/۰۸/۱۴) - هرگاه معلوم شود كه معامله با قصد فرار از دين بطور صوري انجام شده آن معامله باطل است.

ماده ۲۱۸ مکرر	(الحاقي ۱۳۷۰/۰۸/۱۴) - هرگاه طلبكار به دادگاه دادخواست داده دلائل اقامه نمايد كه مديون براي فرار از دين قصد فروش اموال خود را دارد، دادگاه مي تواند قرار توقيف اموال وي را به ميزان بدهي او صادر نمايد كه در اين صورت بدون اجازه دادگاه حق فروش اموال را نخواهد داشت.

فصل سوم - در اثر معاملات

مبحث اول - در قواعد عمومي

ماده ۲۱۹	عقوديكه بر طبق قانون واقع شده باشد بين متعاملين و قائم مقام آنها لازم‌الاتباع است مگر اينكه برضاي طرفين اقاله يا بعلت قانوني فسخ شود.
ماده ۲۲۰	عقود نه فقط متعاملين را باجراي چيزيكه در آن تصريح شده است ملزم مينمايد بلكه متعاملين به كليه نتايجي هم كه بموجب عرف و عادت يا بموجب قانون از عقد حاصل ميشود ملزم ميباشند.
ماده ۲۲۱	اگر كسي تعهّد اقدام بامري را بكند يا تعهّد نمايد كه از انجام امري خودداري كند در صورت تخلف مسئول خسارت طرف مقابل است مشروط بر اينكه جبران خسارت تصريح شده و يا تعهّد عرفاً بمنزله تصريح باشد و يا برحسب قانون، موجب ضِمان باشد.
ماده ۲۲۲	در صورت عدم ايفاء تعهّد با رعايت ماده فوق حاكم ميتواند بكسيكه تعهد به نفع او شده است اجازه دهد كه خود او عمل را انجام دهد و متخلّف را بتاديه مخارج آن محكوم نمايد.
ماده ۲۲۳	هر معامله كه واقع شده باشد محمول بر صحّت است مگر اينكه فساد آن معلوم شود.
ماده ۲۲۴	الفاظ عقود محمول است بر معاني عُرفيه.
ماده ۲۲۵	مُتعارف بودن امري در عرف و عادت بطوريكه عقد بدون تصريح هم منصرف آن باشد بمنزله ذكر در عقد است.

مبحث دوم

در خسارات حاصله از عدم اجراي تعهّدات

ماده ۲۲۶	در مورد عدم ايفاء تعهدات از طرف يكي از متعاملين طرف ديگر نميتواند ادعاي خسارت نمايد مگر اينكه براي ايفاء تعهّد مدت معيني مقرر شده و مدت مزبور منقضي شده باشد و اگر براي ايفاء تعهّد مدتي مقرر نبوده طرف وقتي ميتواند ادعاي خسارت نمايد كه اختيار موقع انجام با او بوده و ثابت نمايد كه انجام تعهّد را مطالبه كرده است.

ماده ۲۲۷	متخلّف از انجام تعهّد وقتي محكوم بتأديه خسارت ميشود كه نتواند ثابت نمايد كه عدم انجام بواسطه علت خارجي بوده است كه نميتوان مربوط باو نمود.
ماده ۲۲۸	در صورتيكه موضوع تعهّد تأديه وجه نقدي باشد حاكم ميتواند با رعايت ماده ۲۲۱ مديون را بجبران خسارت حاصله از تأخير در تأديه دين محكوم نمايد.
ماده ۲۲۹	اگر متعهّد بواسطه حادثه كه دفع آن خارج از حيطه اقتدار اوست نتواند از عهده تعهّد خود برآيد، محكوم بتأديه خسارت نخواهد بود.
ماده ۲۳۰	اگر در ضمن معامله شرط شده باشد كه در صورت تخلف متخلف مبلغي بعنوان خسارت تأديه نمايد حاكم نميتواند او را به بيشتر يا كمتر از آن چه كه ملزم شده است محكوم كند.

مبحث سوم - در اثر عقود نسبت باشخاص ثالث

ماده ۲۳۱	معاملات و عقود فقط درباره طرفين متعاملين و قائم مقام قانوني آنها مؤثر است مگر در مورد ماده ۱۹۶

فصل چهارم

در بيان شرايطي كه در ضمن عقد ميشود

مبحث اول - در اقسام شرط

ماده ۲۳۲	شروط مفصله ذيل باطل است ولي مفسد عقد نيست: ۱ - شرطي كه انجام آن غير مقدور باشد. ۲ - شرطي كه در آن نفع و فايده نباشد. ۳ - شرطي كه نامشروع باشد.
ماده ۲۳۳	شروط مفصله ذيل باطل و موجب بطلان عقد است. ۱ - شرط خلاف مقتضاي عقد. ۲ - شرط مجهولي كه جهل بآن موجب جهل بِعِوَضين شود

ماده ۲۳۴	شرط بر سه قسم است: ۱ - شرط صفت. ۲ - شرط نتیجه ۳- شرط فعل اثباتاً یا نفیاً. شرط صفت عبارت است از شرط راجعه بکیفیت یا کمیّت مورد معامله شرط نتیجه آن است که تحقق امري در خارج شرط شود. شرط فعل آنستکه اقدام یا عدم اقدام بفعلي بر يكي از متعاملين يا بر شخص خارجي شرط شود.

مبحث دوم - در احکام شرط

ماده ۲۳۵	هر گاه شرطي كه در ضمن عقد شده است شرط صفت باشد و معلوم شود آن صفت موجود نيست كسي كه شرط بنفع او شده است خيار فسخ خواهد داشت.
ماده ۲۳۶	شرط نتيجه در صورتيكه حصول آن نتيجه موقوف به سبب خاصي نباشد آن نتيجه بنفس اشتراط حاصل ميشود.
ماده ۲۳۷	هر گاه شرط در ضمن عقد شرط فعل باشد اثباتاً يا نفياً كسي كه ملتزم بانجام شرط شده است بايد آن را بجا بياورد و در صورت تخلف طرف معامله ميتواند بحاكم رجوع نموده تقاضاي اجبار بوفاء شرط بنمايد.
ماده ۲۳۸	هر گاه فعلي در ضمن عقد شرط شود و اجبار ملتزم بانجام آن غير مقدور ولي انجام آن بوسيله شخص ديگري مقدور باشد حاكم ميتواند بخرج ملتزم موجبات انجام آن فعل را فراهم كند.
ماده ۲۳۹	هر گاه اجبار مشروط عليه براي انجام فعل مشروط ممكن نباشد و فعل مشروط هم از جمله اعمالي نباشد كه ديگري بتواند از جانب او واقع سازد طرف مقابل حق فسخ معامله را خواهد داشت.
ماده ۲۴۰	اگر بعد از عقد انجام شرط مُمتنع شود يا معلوم شود كه حين‌العقد ممتنع بوده است كسي كه شرط بر نفع او شده است اختيار فسخ معامله را خواهد داشت مگر اينكه امتناع مستند بفعل مشروط له باشد.
ماده ۲۴۱	ممكن است در معامله شرط شود كه يكي از متعاملين براي آنچه كه بواسطه معامله مشغول‌الذمه ميشود رهن يا ضامن بدهد.
ماده ۲۴۲	هر گاه در عقد شرط شده باشد كه مشروط عليه مال معين را رهن دهد و آن مال تلف يا معيوب شود مشروط له اختيار فسخ معامله راخواهد داشت نه حق مطالبه عِوض رهن يا اَرش عيب و اگر بعد از آنكه مال را مشروط له برهن گرفت آن مال تلف يا معيوب شود ديگر اختيار فسخ ندارد.

ماده ۲۴۳	هر گاه در عقد شرط شده باشد که ضامني داده شود و اين شرط انجام نگيرد مشروط له حق فسخ معامله را خواهد داشت.
ماده ۲۴۴	طرف معامله که شرط بنفع او شده ميتواند از عمل بآن شرط صرف نظر کند که در اينصورت مثل آنست که اين شرط در معامله قيد نشده باشد ليکن شرط نتيجه قابل اِسقاط نيست.
ماده ۲۴۵	اِسقاط حق حاصل از شرط ممکن است بلفظ باشد يا بفعل يعني عملي که دلالت بر اِسقاط شرط نمايد.
ماده ۲۴۶	در صورتيکه معامله بواسطه اِقاله يا فسخ بهم بخورد شرطيکه در ضمن آن شده است باطل ميشود و اگر کسي که ملزم بانجام شرط بوده است عمل بشرط کرده باشد ميتواند عِوض او را از مشروط له بگيرد.

فصل پنجم - در معاملاتيکه موضوع آن مال غير است يا معاملات فضولي

ماده ۲۴۷	معامله بمال غير جز بعنوان ولايت يا وصايت يا وکالت نافذ نيست ولو اينکه صاحب مال باطناً راضي باشد ولي اگر مالك يا قائم‌مقام او پس از وقوع معامله آنرا اجازه نمود در اينصورت معامله صحيح و نافذ ميشود.
ماده ۲۴۸	اجازه مالك نسبت بمعامله فضولي حاصل ميشود بلفظ يا فعلي که دلالت بر امضاء عقد نمايد.
ماده ۲۴۹	سکوت مالك ولو با حضور در مجلس عقد اجازه محسوب نميشود.
ماده ۲۵۰	اجازه در صورتي مؤثر است که مسبوق بِرَد نباشد والّا اثري ندارد.
ماده ۲۵۱	رَد معامله فضولي حاصل ميشود بهر لفظ يا فعلي که دلالت بر عدم رضاي بآن نمايد.
ماده ۲۵۲	لازم نيست اجازه يا رد فوري باشد.اگر تأخير موجب تضرر طرف اصيل باشد مشارالیه ميتواند معامله را بهم بزند.
ماده ۲۵۳	در معامله فضولي اگر مالك قبل از اجازه يا رد فوت نمايد اجازه يا رد با وارث است.
ماده ۲۵۴	هر گاه کسي نسبت بمال غير معامله نمايد و بعد از آن بنحوي از انحاء بمعامله‌کننده فضولي منتقل شود صِرف تملّك موجب نفوذ معامله سابقه نخواهد بود.

ماده ۲۵۵	هر گاه كسي نسبت بمالي معامله بعنوان فضولي نمايد و بعد معلوم شود كه آن مال ملك معامله‌كننده بوده است يا ملك كسي بوده است كه معامله‌كننده ميتوانسته است از قبل او ولايةً يا وكالةً معامله نمايد در اينصورت نفوذ و صحّت معامله موكول باجازه معامل است و الّا معامله باطل خواهد بود.
ماده ۲۵۶	هر گاه كسي مال خود و مال غير را بيك عقدي منتقل كند يا انتقال مالي را براي خود و ديگري قبول كند معامله نسبت بخود او نافذ و نسبت بغير فضولي است.
ماده ۲۵۷	اگر عين مالي كه موضوع معامله فضولي بوده است قبل از اينكه مالك معامله فضولي را اجازه يا رد كند مورد معامله ديگر نيز واقع شود مالك ميتواند هر يك از معاملات را كه بخواهد اجازه كند در اينصورت هر يك را اجازه كرد معاملات بعد از آن نافذ و سابق بر آن باطل خواهد بود.
ماده ۲۵۸	نسبت بمنافع مالي كه مورد معامله فضولي بوده است و همچنين نسبت بمنافع حاصله از عِوض آن اجازه يا رد از روز عقد مؤثر خواهد بود.
ماده ۲۵۹	هر گاه معامل فضولي مالي را كه موضوع معامله بوده است بتصرف متعامل داده باشد و مالك آن معامله را اجازه نكند متصرف ضامن عين و منافع است.
ماده ۲۶۰	در صورتيكه معامل فضولي عوض مالي را كه موضوع معامله بوده است گرفته و در نزد خود داشته باشد و مالك با اجازه معامله قبض عِوَض را نيز اجازه كند ديگر حق رجوع بطرف ديگر نخواهد داشت.
ماده ۲۶۱	در صورتيكه مَبيع فضولي بتصرف مشتري داده شود هر گاه مالك معامله را اجازه نكرد مشتري نسبت باصل مال و منافع مدتيكه در تصرف او بوده ضامن است اگر چه منافع را استيفاء نكرده باشد و همچنين است نسبت بهر عيبي كه در مدت تصرف مشتري حادث شده باشد.
ماده ۲۶۲	در مورد ماده قبل مشتري حق دارد كه براي استرداد ثَمَن عيناً يا مثلاً يا قيمةً ببايِع فضولي رجوع كند.
ماده ۲۶۳	هر گاه مالك معامله را اجازه نكند و مشتري هم بر فضولي بودن آن جاهل باشد حق دارد كه براي ثمن و كليه غرامات ببايع فضولي رجوع كند و در صورت عالم بودن فقط حق رجوع براي ثمن را خواهد داشت.

فصل ششم - در سقوط تعهدات

ماده ۲۶۴	تعهدات بيكي از طرق ذيل ساقط ميشود: ۱ - بوسيله وفاء بعهد. ۲ - بوسيله اقاله. ۳ - بوسيله ابراء. ۴ - بوسيله تبديل تعهد. ۵ - بوسيله تهاتر. ٦- بوسيله مالكيت مافي‌الذمه.

مبحث اول - در وفاء بعهد

ماده ۲۶۵	هر كس مالي بديگري بدهد ظاهر در عدم تبرُّع است بنابراين اگر كسي چيزي بديگري بدهد بدون اينكه مقروض آن چيز باشد ميتواند استرداد كند.
ماده ۲۶۶	در مورد تعهداتيكه براي متعهدله قانوناً حق مطالبه نميباشد اگر متعهد بميل خود آنرا ايفاء نمايد دعوي استرداد او مسموع نخواهد بود.
ماده ۲۶۷	ايفاء دين از جانب غير مديون هم جائز است اگر چه از طرف مديون اجازه نداشته باشد وليكن كسيكه دين ديگري را ادا ميكند اگر بااذن باشد حق مراجعه باو دارد و الّا حق رجوع ندارد.
ماده ۲۶۸	انجام فعلي در صورتيكه مباشرت شخص متعهد شرط شده باشد بوسيله ديگري ممكن نيست مگر با رضايت متعهدله.
ماده ۲۶۹	وفاء بعهد وقتي محقق مي‌شود كه متعهد چيزي را كه ميدهد مالك و يا مأذون از طرف مالك باشد و شخصاً هم اهليت داشته باشد.
ماده ۲۷۰	اگر متعهد در مقام وفاء بعهد مالي تأديه نمايد ديگر نميتواند بعنوان اينكه در حين تأديه مالك آن مال نبوده استرداد آنرا از متعهدله بخواهد مگر اينكه ثابت كند كه مال غير و يا مجوز قانوني در يد او بوده بدون اينكه اذن در تأديه داشته باشد.
ماده ۲۷۱	دين بايد بشخص داين يا بكسي كه از طرف او وكالت دارد تأديه گردد يا بكسي كه قانونا حق قبض را دارد.
ماده ۲۷۲	تأديه بغير اشخاص مذكور در ماده فوق وقتي صحيح است كه داين راضي شود.

ماده ۲۷۳	اگر صاحب حق از قبول آن امتناع کند متعهد بوسیله تصرف دادن آن بحاکم یا قائم مقام او بري میشود و از تاریخ این اقدام مسئول خسارتي که ممکن است بموضوع حق وارد آید نخواهد بود.
ماده ۲۷۴	اگر متعهدله اهلیت قبض نداشته باشد تأدیه در وجه او معتبر نخواهد بود.
ماده ۲۷۵	متعهدله را نمیتوان مجبور نمود که چیز دیگري بغیر آنچکه موضوع تعهد است قبول نماید اگر چه آن شيء قیمتاً معادل یا بیشتر از موضوع تعهد باشد.
ماده ۲۷۶	مدیون نمیتواند مالي را که از طرف حاکم ممنوع از تصرف در آن شده است در مقام وفاء بعهد تأدیه نماید.
ماده ۲۷۷	متعهد نمیتواند متعهدله را مجبور بقبول قسمتي از موضوع تعهد نماید ولي حاکم میتواند نظر بوضعیت مدیون مهلت عادله یا قرار اقساط دهد.
ماده ۲۷۸	اگر موضوع تعهد عین معیني باشد تسلیم آن بصاحبش در وضعیتي که حین تسلیم دارد موجب برائت متعهد میشود اگر چه کسر و نقصان [داشته باشد مشروط بر اینکه کسر و نقصان] از تعدّي یا تفریط متعهّد ناشي نشده باشد مگر در مواردیکه در این قانون تصریح شده است ولي اگر متعهد با انقضاء اَجل و مطالبه، تأخیر در تسلیم نموده باشد مسئول هر کسر و نقصان خواهد بود اگر چه کسر و نقصان مربوط بتقصیر شخص متعهّد نباشد.
ماده ۲۷۹	اگر موضوع تعهد عین شخصي نبوده و کلي باشد متعهد مجبور نیست که از فرد اعلاي آن ایفاء کند لیکن از فردي هم که عرفاً معیوب محسوب است نمیتواند بدهد.
ماده ۲۸۰	انجام تعهد باید در محلي که عقد واقع شده بعمل آید مگر اینکه بین متعاملین قرارداد مخصوصي باشد یا عرف و عادت ترتیب دیگري اقتضا نماید.
ماده ۲۸۱	مخارج تأدیه بعهده مدیون است مگر اینکه شرط خلاف شده باشد.
ماده ۲۸۲	اگر کسي بیك نفر دیون متعدده داشته باشد تشخیص اینکه تأدیه از بابت کدام دین است با مدیون میباشد.

مبحث دوم - در اِقاله

ماده ۲۸۳	بعد از معامله طرفین میتوانند بتراضي آن را اقاله و تفاسُخ کنند.

ماده ۲۸۴	اقاله بهر لفظ يا فعلي واقع ميشود كه دلالت بر بهم زدن معامله كند.
ماده ۲۸۵	موضوع اقاله ممكن است تمام معامله واقع شود يا فقط مقداري از مورد آن.
ماده ۲۸۶	تلف يكي از عوضين مانع اقاله نيست در اين صورت بجاي آن چيزي كه تلف شده است مثل آن در صورت مثلي بودن و قيمت آن در صورت قيمي بودن داده ميشود.
ماده ۲۸۷	نماآت و منافع منفصله كه از زمان عقد تا زمان اقاله در مورد معامله حادث ميشود مال كسي است كه بواسطه عقد مالك شده است ولي نماآت متصله مال كسي است كه در نتيجه اقاله مالك ميشود.
ماده ۲۸۸	اگر مالك بعد از عقد در مورد معامله تصرفاتي كند كه موجب ازدياد قيمت آن شود در حين اقاله بمقدار قيمتي كه بسبب عمل او زياد شده است مستحق خواهد بود.

مبحث سوم - در ابراء

ماده ۲۸۹	ابراء عبارت از اين است كه داين از حق خود باختيار صرفنظر نمايد.
ماده ۲۹۰	ابراء وقتي موجب سقوط تعهد ميشود كه متعهدله براي ابراء اهليت داشته باشد.
ماده ۲۹۱	ابراء ذمه ميّت از دين صحيح است.

مبحث چهارم - در تبديل تعهد

ماده ۲۹۲	تبديل تعهد در موارد ذيل حاصل ميشود: ۱)وقتي كه متعهد و متعهدله به تبديل تعهد اصلي بتعهد جديدي كه قائم مقام آن ميشود بسببي از اسباب تراضي نمايند در اينصورت متعهد نسبت بتعهد اصلي بري ميشود. ۲)وقتي كه شخص ثالث با رضايت متعهدله قبول كند كه دين متعهد را ادا نمايد. ۳)وقتيكه متعهدله مافي‌الذمه متعهد را بكسي ديگر منتقل نمايد.
ماده ۲۹۳	در تبديل تعهد تضمينات تعهد سابق بتعهد لاحق تعلق نخواهد گرفت مگر اينكه طرفين معامله آنرا صراحتاً شرط كرده باشند.

مبحث پنجم - در تهاتر

ماده ۲۹۴	وقتي دو نفر در مقابل يكديگر مديون باشند بين ديون آنها بيكديگر بطريقي كه در مواد ذيل مقرر است تهاتر حاصل ميشود.
ماده ۲۹۵	تهاتر قهري است و بدون اينكه طرفين در اين موضوع تراضي نمايند حاصل ميگردد بنا بر اين بمحض اينكه دو نفر در مقابل يكديگر در آن واحد مديون شدند هر دو دين تا اندازه‌اي كه با هم معادله مينمايد بطور تهاتر بر طرف شده و طرفين بمقدار آن در مقابل يكديگر بري ميشوند.
ماده ۲۹۶	تهاتر فقط در مورد دو ديني حاصل ميشود كه موضوع آنها از يك جنس باشد با اتحاد زمان و مكان تأديه ولو باختلاف سبب.
ماده ۲۹۷	اگر بعد از ضمان مضمون‌له بمضمون عنه مديون شود موجب فراغ ذمه ضامن نخواهد شد.
ماده ۲۹۸	اگر فقط محل تأديه دينين مختلف باشد تهاتر وقتي حاصل ميشود كه با تأديه مخارج مربوطه به نقل موضوع قرض از محلي بمحل ديگري يا بنحوي از انحاء طرفين حق تأديه در محل معين را ساقط نمايند.
ماده ۲۹۹	در مقابل حقوق ثابته اشخاص ثالث تهاتر مؤثر نخواهد بود و بنابراين اگر موضوع دين بنفع شخص ثالثي در نزد مديون مطابق قانون توقيف شده باشد و مديون بعد از اين توقيف از داين خود طلبكار گردد ديگر نمي‌تواند باستناد تهاتر از تأديه مال توقيف شده امتناع كند.

مبحث ششم - مالكيت مافي‌الذمه

ماده ۳۰۰	اگر مديون مالك مافي‌الذّمه خود گردد ذمه او بري ميشود مثل اينكه اگر كسي بمورث خود مديون باشد پس از فوت مورث دين او نسبت بسهم‌الارث ساقط ميشود.

باب دوم - در الزاماتيكه بدون قرارداد حاصل ميشود.

فصل اول - در كليات

ماده ۳۰۱	كسي كه عمداً يا اشتباهاً چيزي را كه مستحق نبوده است دريافت كند ملزم است آن را بمالك تسليم كند.

ماده ۳۰۲	اگر کسیکه اشتباهاً خود را مدیون میدانست آن دین را تأدیه کند حق دارد از کسي که آنرا بدون حق اخذ کرده است استرداد نماید.
ماده ۳۰۳	کسي که مالي را من غیر حق دریافت کرده است ضامن عین و منافع آنست اعم از اینکه بعدم استحقاق خود عالم باشد یا جاهل.
ماده ۳۰۴	اگر کسي که چیزي را بدون حق دریافت کرده است خود را محقّ میدانسته لیکن در واقع محقّ نبوده و آن چیز را فروخته باشد معامله فضولي و تابع احکام مربوطه بآن خواهد بود.
ماده ۳۰۵	در مورد مواد فوق صاحب مال باید از عهده مخارج لازمه که براي نگاهداري آن شده است برآید مگر در صورت علم متصرف بعدم استحقاق خود.
ماده ۳۰۶	اگر کسي اموال غایب یا محجور و امثال آنها را بدون اجازه مالك یا کسي که حق اجازه دارد اداره کند باید حساب زمان تصدي خود رابدهد در صورتیکه تحصیل اجازه در موقع مقدور بوده یا تأخیر در دخالت موجب ضرر نبوده است حق مطالبه مخارج نخواهد داشت ولي اگر عدم دخالت یا تأخیر در دخالت موجب ضرر صاحب مال باشد دخالت کننده مستحق اخذ مخارجي خواهد بود که براي اداره کردن لازم بوده است.

فصل دوم - در ضمان قهري

ماده ۳۰۷	امور ذیل موجب ضمان قهري است: ۱)غصب و آنچه که در حکم غصب است. ۲)اتلاف. ۳)تسبیب. ۴) استیفاء.

مبحث اول - در غصب

ماده ۳۰۸	غصب استیلا بر حق غیر است بنحو عدوان اثبات ید بر مال غیر بدون مجوز هم در حکم غصب است.
ماده ۳۰۹	هر گاه شخصي مالك را از تصرف در مال خود مانع شود بدون آنکه خود او تسلط بر آن مال پیدا کند غاصب محسوب نمیشود لیکن در صورت اتلاف یا تسبیب ضامن خواهد بود.
ماده ۳۱۰	اگر کسي که مالي بعاریه یا بودیعه و امثال آنها در دست اوست منکر گردد از تاریخ انکار در حکم غاصب است.

ماده ۳۱۱	غاصب باید مال مغصوب را عیناً بصاحب آن رد نماید و اگر عین تلف شده باشد باید مثل یا قیمت آنرا بدهد و اگر بعلت دیگري ردّ عین ممکن نباشد باید بدل آنرا بدهد.
ماده ۳۱۲	هر گاه مال مغصوب بوده و مثل آن پیدا نشود غاصب باید قیمت حین‌الاداء را بدهد و اگر مثل موجود بوده و از مالیت افتاده باشد باید آخرین قیمت آنرا بدهد.
ماده ۳۱۳	هر گاه کسي در زمین خود با مصالح متعلقه بدیگري بنائي سازد یا درخت غیر را بدون اذن مالك در آن زمین غرس کند صاحب مصالح یا درخت میتواند قلع یا نزع آنرا بخواهد مگر اینکه باخذ قیمت تراضي نمایند.
ماده ۳۱۴	اگر در نتیجه عمل غاصب قیمت مال مغصوب زیاد شود غاصب حق مطالبه قیمت زیادي را نخواهد داشت مگر اینکه آن زیادتي عین باشد که در اینصورت عین زاید متعلق بخود غاصب است.
ماده ۳۱۵	غاصب مسئول هر نقص و عیبي است که در زمان تصرف او بمال مغصوب وارد شده باشد هر چند مستند بفعل او نباشد.
ماده ۳۱۶	اگر کسي مال مغصوب را از غاصب غصب کند آن شخص نیز مثل غاصب سابق ضامن است اگر چه بغاصبیت غاصب اولي جاهل باشد.
ماده ۳۱۷	مالك میتواند عین و در صورت تلف شدن عین، مثل یا قیمت تمام یا قسمتي از مال مغصوب را از غاصب اولي یا از هر یك از غاصبین بعدي که بخواهد مطالبه کند.
ماده ۳۱۸	هر گاه مالك رجوع کند بغاصبي که مال مغصوب در ید او تلف شده است آنشخص حق رجوع بغاصب دیگر ندارد ولي اگر بغاصب دیگري بغیر آنکسیکه مال در ید او تلف شده است رجوع نماید مشارالیه نیز میتواند بکسي که مال در ید او تلف شده است رجوع کند و یا بیکي از لاحقین خود رجوع کند تا منتهي شود بکسي که مال در ید او تلف شده است و بطور کلي ضمان بر عهده کسي مستقر است که مال مغصوب در نزد او تلف شده است.
ماده ۳۱۹	اگر مالك تمام یا قسمتي از مال مغصوب را از یکي از غاصبین بگیرد حق رجوع بقدر مأخوذ بغاصبین دیگر ندارد.
ماده ۳۲۰	نسبت بمنافع مال مغصوب هر یك از غاصبین باندازه منافع زمان تصرف خود و مابعد خود ضامن است اگر چه استیفاء منفعت نکرده باشد لیکن غاصبي که از عهده منافع زمان تصرف غاصبین لاحق خود بر آمده است میتواند بهر یك نسبت بزمان تصرف او رجوع کند.

ماده ۳۲۱	هر گاه مالك ذمه يكي از غاصبين را نسبت به مثل يا قيمت مال مغصوب ابراء كند حق رجوع بغاصبين ديگر نخواهد داشت. ولي اگر حق خود را بيكي از آنان بنحوي از انحاء انتقال دهد آنكس قائم مقام مالك ميشود و داراي همان حقي خواهد بود كه مالك دارا بوده است.
ماده ۳۲۲	ابراء ذمه يكي از غاصبين نسبت بمنافع زمان تصرف او موجب ابراء ذمه ديگران از حصه آنها نخواهد بود ليكن اگر يكي از غاصبين را نسبت بمنافع عين ابراء كند حق رجوع بلاحقين نخواهد داشت.
ماده ۳۲۳	اگر كسي ملك مغصوب را از غاصب بخرد آن كس نيز ضامن است و مالك مي‌تواند بر طبق مقررات مواد فوق به هر يك از بايع و مشتري رجوع كرده عين و در صورت تلف شدن آن، مثل يا قيمت مال و همچنين منافع آن را در هر حال مطالبه نمايد.
ماده ۳۲۴	در صورتي كه مشتري عالم بغصب باشد حكم رجوع هر يك از بايع و مشتري بيكديگردر آنچه كه مالك از آنها گرفته است حكم غاصب از غاصب بوده تابع مقررات فوق خواهد بود.
ماده ۳۲۵	اگر مشتري جاهل بغصب بوده و مالك باو رجوع نموده باشد او نيز ميتواند نسبت به ثمن و خسارات به بايع رجوع كند اگر چه مبيع نزد خود مشتري تلف شده باشد و اگر مالك نسبت بِمثل يا قيمت رجوع به بايع كند بايع حق رجوع بمشتري را نخواهد داشت.
ماده ۳۲۶	اگر عوضي كه مشتري عالم بر غصب در صورت تلف مبيع بمالك داده است زياده بر مقدار ثمن باشد بمقدار زياده نميتواند رجوع به بايع كند ولي نسبت بمقدار ثمن حق رجوع دارد.
ماده ۳۲۷	اگر ترتيب ايادي بر مال مغصوب بمعامله ديگري غير از بيع باشد احكام راجعه به بيع مال غصب كه فوقاً ذكر شده مجري خواهد بود.

مبحث دوم - در اتلاف

ماده ۳۲۸	هر كس مال غير را تلف كند ضامن آنست و بايد مثل يا قيمت آنرا بدهد اعم از اينكه از روي عمد تلف كرده باشد يا بدون عمد و اعم از اينكه عين باشد يا منفعت و اگر آنرا ناقص يا معيوب كند ضامن نقص قيمت آن مال است.
ماده ۳۲۹	اگر كسي خانه يا بناي كسي را خراب كند بايد آنرا بمثل صورت اول بنا نمايد و اگر ممكن نباشد بايد از عهده قيمت بر آيد.
ماده ۳۳۰	اگر كسي حيوان متعلق بغير را بدون اذن صاحب آن بكشد بايد تفاوت قيمت زنده و كشته آنرا بدهد وليكن اگر براي دفاع از نفس بكشد يا ناقص كند ضامن نيست.

مبحث سوم - در تسبیب

ماده ۳۳۱	هر کس سبب تلف مالي بشود بايد مثل يا قيمت آنرا بدهد و اگر سبب نقص يا عيب آن شده باشد بايد از عهده نقص قيمت آن برآيد.
ماده ۳۳۲	هر گاه يكنفر سبب تلف مالي را ايجاد كند و ديگري مباشر تلف شدن آن مال بشود مباشر مسئول است نه مسبّب مگر اينكه سبب اقوي باشد بنحويكه عرفاً اتلاف مستند باو باشد.
ماده ۳۳۳	صاحب ديوار يا عمارت يا كارخانه مسئول خساراتي است كه از خراب شدن آن وارد ميشود مشروط بر اينكه خرابي در نتيجه عيبي حاصل گردد كه مالك مطلع بر آن بوده و يا از عدم مواظبت او توليد شده است.
ماده ۳۳۴	مالك يا متصرف حيوان مسئول خساراتي نيست كه از ناحيه آن حيوان وارد ميشود مگر اينكه در حفظ حيوان تقصير كرده باشد ليكن در هر حال اگر حيوان بواسطه عمل كسي منشاء ضرر گردد فاعل آن عمل مسئول خسارات وارده خواهد بود.
ماده ۳۳۵	در صورت تصادم بين دو كشتي يا دو قطار راه آهن يا دو اتومبيل و امثال آنها مسئوليت متوجه طرفي خواهد بود كه تصادم در نتيجه عمد يا مسامحه او حاصل شده باشد و اگر طرفين تقصير يا مسامحه كرده باشند هر دو مسئول خواهند بود.

مبحث چهارم - در استیفاء

ماده ۳۳۶	هر گاه كسي بر حسب امر ديگري اقدام بعملي نمايد كه عرفاً براي آن عمل اجرتي بوده و يا آنشخص عادتاً مهياي آنعمل باشد عامل مستحق اجرت عمل خود خواهد بود مگر اينكه معلوم شود كه قصد تبرّع داشته است. تبصره (الحاقي ۱۳۸۱٫۰۵٫۰۹)- چنانچه زوجه كارهايي را كه شرعاً به عهده وي نبوده وعرفاً براي آن كار اجرت المثل باشد، به دستور زوج و با عدم قصد تبرُّع انجام داده باشد و براي دادگاه نيز ثابت شود، دادگاه اجرت المثل كارهاي انجام گرفته را محاسبه و به پرداخت آن حكم مي نمايد.
ماده ۳۳۷	هر گاه كسي بر حسب اذن صريح يا ضمني از مال غير استيفاء منفعت كند صاحب مال مستحق اجرت‌المثل خواهد بود مگر اينكه معلوم شود كه اذن در انتفاع مجاني بوده است.

باب سوم - در عقود معینه مختلفه

فصل اول - در بیع

مبحث اول - در احکام بیع

ماده ۳۳۸	بیع عبارت است از تملیك عین بِعَوض معلوم.
ماده ۳۳۹	پس از توافق بایع و مشتري در مبیع و قیمت آن عقد بیع به ایجاب و قبول واقع میشود. ممکن است بیع بداد و ستد نیز واقع گردد.
ماده ۳۴۰	در ایجاب و قبول الفاظ و عبارات باید صریح در معني بیع باشد.
ماده ۳۴۱	بیع ممکن است مطلق باشد یا مشروط و نیز ممکن است که براي تسلیم تمام یا قسمتي از مبیع یا براي تأدیه تمام یا قسمتي از ثمن‌اجلي قرار داده شود.
ماده ۳۴۲	مقدار و جنس و وصف مبیع باید معلوم باشد و تعیین مقدار آن بوزن یا کیل یا عدد یا ذرع یا مساحت یا مشاهده تابع عرف بلد است.
ماده ۳۴۳	اگر مبیع بشرط مقدار معین فروخته شود بیع واقع میشود اگر چه هنوز مبیع شمرده نشده یا کیل با ذرع نشده باشد.
ماده ۳۴۴	اگر در عقد بیع شرطي ذکر نشده یا براي تسلیم مبیع یا تأدیه قیمت موعدي معین نگشته باشد بیع قطعي و ثمن حال محسوب است مگر اینکه بر حسب عرف و عادت محل یا عرف و عادت تجارت در معاملات تجارتي وجود شرطي یا موعدي معهود باشد اگر چه در قرارداد بیع ذکري نشده باشد.

مبحث دوم - در طرفین معامله

ماده ۳۴۵	هر یك از بایع و مشتري باید علاوه بر اهلیّت قانوني براي معامله اهلیّت براي تصرف در مبیع یا ثمن را نیز داشته باشد.
ماده ۳۴۶	عقد بیع باید مقرون برضاي طرفین باشد و عقد مکره نافذ نیست.

ماده ۳۴۷	(اصلاحي ۱۳۷۰/۰۸/۱۴) - شخص كور مي تواند خريد و فروش نمايد مشروط بر اينكه شخصاً بطريقي غير از معاينه يا بوسيله كس ديگر ولو طرف معامله جهل خود را مرتفع نمايد.

مبحث سوم - در مبيع

ماده ۳۴۸	بيع چيزي كه خريد و فروش آن قانوناً ممنوع است و يا چيزيكه ماليّت و يا منفعت عقلائي ندارد يا چيزيكه بايع قدرت بر تسليم آن ندارد باطل است مگر اينكه مشتري خود قادر بر تسلّم باشد.
ماده ۳۴۹	بيع مال وقف صحيح نيست مگر در موردي كه بين موقوف عليهم توليد اختلاف شود بنحوي كه بيم سفك دماء رود يا منجر بخرابي مال موقوفه گردد و همچنين در مواردي كه در مبحث راجع بوقف مقرر است.
ماده ۳۵۰	مبيع ممكن است مفروز باشد يا مشاع يا مقدار معين بطور كلي از شيئي متساوي‌الاجزاء و همچنين ممكن است كلي في‌الذمه باشد.
ماده ۳۵۱	در صورتيكه مبيع كلي يعني صادق بر افراد عديده باشد بيع وقتي صحيح است كه مقدار و جنس و وصف مبيع ذكر بشود.
ماده ۳۵۲	بيع فضولي نافذ نيست مگر بعد از اجازه مالك بطوريكه در معاملات فضولي مذكور است.
ماده ۳۵۳	هر گاه چيز معيّن بعنوان جنس خاصي فروخته شود و در واقع از آن جنس نباشد بيع باطل است و اگر بعضي از آن از غير جنس باشد نسبت بآن بعض باطل است و نسبت به مابقي مشتري حق فسخ دارد.
ماده ۳۵۴	ممكن است بيع از روي نمونه بعمل آيد در اينصورت بايد تمام مبيع مطابق نمونه تسليم شود والّا مشتري خيار فسخ خواهد داشت.
ماده ۳۵۵	اگر ملكي بشرط داشتن مساحت معين فروخته شده باشد و بعد معلوم شود كه كمتر از آن مقدار است و مشتري حق فسخ معامله را خواهد داشت و اگر معلوم شود كه بيشتر است بايع ميتواند آنرا فسخ كند مگر اينكه در هر دو صورت طرفين به محاسبه زياده يا نقيصه تراضي نمايند.
ماده ۳۵۶	هر چيزي كه بر حسب عرف و عادت جزء يا تابع مبيع شمرده شود يا قرائن دلالت بر دخول آن در مبيع نمايد داخل در بيع و متعلق بمشتري است اگر چه در عقد صريحاً ذكر نشده باشد و اگر چه متعاملين جاهل بر عرف باشند.

ماده ۳۵۷	هر چيزي كه بر حسب عرف و عادت جزء يا از تابع مبيع شمرده نشود داخل در بيع نميشود مگر اينكه صريحاً در عقد ذكر شده باشد.
ماده ۳۵۸	نظر به دو ماده فوق در بيع باغ، اشجار و در بيع خانه، ممرّ و مجري و هر چه مُلصق به بنا باشد بطوريكه نتوان آنرا بدون خرابي نقل نمود متعلق بمشتري ميشود و بر عكس زراعت در بيع زمين و ميوه در بيع درخت و حمل در بيع حيوان متعلق بمشتري نميشود مگر اينكه تصريح شده باشد يا بر حسب عرف از توابع شمرده شود. در هر حال طرفين عقد ميتوانند بعكس ترتيب فوق تراضي كنند.
ماده ۳۵۹	هر گاه دخول شيئي در مبيع عرفاً مشكوك باشد آن شيء داخل در بيع نخواهد بود مگر آنكه تصريح شده باشد.
ماده ۳۶۰	هر چيزي كه فروش آن مستقلاً جايز است استثناء آن از مبيع نيز جائز است.
ماده ۳۶۱	اگر در بيع عين معيّن معلوم شود كه مبيع وجود نداشته بيع باطل است.

مبحث چهارم - در آثار بيع

ماده ۳۶۲	آثار بيعي كه صحيحاً واقع شده باشد از قرار ذيل است: ۱)بمجرد وقوع بيع مشتري مالك مبيع و بايع مالك ثمن ميشود. ۲) عقد بيع بايع را ضامن درك مبيع و مشتري را ضامن درك ثمن قرار ميدهد. ۳)عقد بيع بايع را بتسليم مبيع ملزم مينمايد. ۴)عقد بيع مشتري را بتأديه ثمن ملزم ميكند. فقره اول - در ملكيت مبيع و ثمن
ماده ۳۶۳	در عقد بيع وجود خيار فسخ براي متبايعين يا وجود اجلي براي تسليم مبيع يا تأديه ثمن مانع انتقال نميشود بنابراين اگر ثمن يا مبيع عين معيّن بوده و قبل از تسليم آن احد متعاملين مُفلس شود طرف ديگر حق مطالبه آن عين را خواهد داشت.
ماده ۳۶۴	در بيع خياري مالكيت از حين عقد بيع است نه از تاريخ انقضاء خيار و در بيعي كه قبض شرط صحت است مثل بيع صرف انتقال از حين حصول شرط است نه از حين وقوع بيع.
ماده ۳۶۵	بيع فاسد اثري در تملّك ندارد.

ماده ۳۶۶	هر گاه كسي به بيع فاسد مالي را قبض كند بايد آنرا بصاحبش رد نمايد و اگر تلف يا ناقص شود ضامن عين و منافع آن خواهد بود. فقره دوم - در تسليم
ماده ۳۶۷	تسليم عبارتست از دادن مبيع بتصرف مشتري بنحوي كه مُتمكّن از انحاء تصرفات و انتفاعات باشد و قبض عبارت است از استيلاء مشتري بر مبيع.
ماده ۳۶۸	تسليم وقتي حاصل ميشود كه مبيع تحت اختيار مشتري گذاشته شده باشد اگر چه مشتري آنرا هنوز عملاً تصرف نكرده باشد.
ماده ۳۶۹	تسليم باختلاف مبيع بكيفيات مختلفه است و بايد بنحوي باشد كه عرفاً آنرا تسليم گويند.
ماده ۳۷۰	اگر طرفين معامله براي تسليم مبيع موعدي قرار داده باشند قدرت بر تسليم در آن موعد شرط است نه در زمان عقد.
ماده ۳۷۱	در بيعي كه موقوف به اجازه مالك است قدرت بر تسليم در زمان اجازه معتبر است.
ماده ۳۷۲	اگر نسبت به بعض مبيع بايع قدرت بر تسليم داشته و نسبت ببعض ديگر نداشته باشد بيع نسبت ببعض كه قدرت بر تسليم داشته صحيح است و نسبت ببعض ديگر باطل است.
ماده ۳۷۳	اگر مبيع قبلاً در تصرّف مشتري بوده باشد محتاج بقبض جديد نيست و همچنين است در ثمن.
ماده ۳۷۴	در حصول قبض اذن بايع شرط نيست و مشتري ميتواند مبيع را بدون اذن قبض كند.
ماده ۳۷۵	مبيع بايد در محلي تسليم شود كه عقد بيع در آنجا واقع شده است مگر اينكه عرف و عادت مقتضي تسليم در محل ديگر باشد و يا در ضمن بيع محل مخصوصي براي تسليم معين شده باشد.
ماده ۳۷۶	در صورت تأخير در تسليم مبيع يا ثمن ممتنع اجبار بتسليم ميشود.
ماده ۳۷۷	هر يك از بايع و مشتري حق دارد از تسليم مبيع يا ثمن خودداري كند تا طرف ديگر حاضر بتسليم شود مگر اينكه مبيع يا ثمن مؤجّل باشد در اين صورت هر كدام از مبيع يا ثمن كه حال باشد بايد تسليم شود.
ماده ۳۷۸	اگر بايع قبل از اخذ ثمن مبيع را بميل خود تسليم مشتري نمايد حق استرداد آنرا نخواهد داشت مگر بموجب فسخ در مورد خيار.

ماده ۳۷۹	اگر مشتري ملتزم شده باشد كه براي ثمن ضامن يا رهن بدهد و عمل بشرط نكند بايع حق فسخ خواهد داشت. و اگر بايع ملتزم شده باشد كه براي درك مبيع ضامن بدهد و عمل بشرط نكند مشتري حق فسخ دارد.
ماده ۳۸۰	در صورتيكه مشتري مفلس شود و عين مبيع نزد او موجود باشد بايع حق استرداد آن را دارد و اگر مبيع هنوز تسليم نشده باشد ميتواند از تسليم آن امتناع كند.
ماده ۳۸۱	مخارج تسليم مبيع از قبيل اجرت نقل آن بمحل تسليم، اجرت شمردن و وزن كردن و غيره بعهده بايع است، مخارج تسليم ثمن برعهده مشتري است.
ماده ۳۸۲	هر گاه عرف و عادت از بابت مخارج معامله يا محل تسليم بر خلاف ترتيبي باشد كه ذكر شده و يا در عقد بر خلاف آن شرط شده باشد بايد بر طبق متعارف يا مشروط در عقد رفتار شود و همچنين متبايعين ميتوانند آن را بتراضي تغيير دهند.
ماده ۳۸۳	تسليم بايد شامل آن چيزي هم باشد كه اجزاء و توابع مبيع شمرده ميشود.
ماده ۳۸۴	هر گاه در حال معامله مبيع از حيث مقدار معين بوده و در وقت تسليم كمتر از آنمقدار در آيد مشتري حق دارد كه بيع را فسخ كند يا قيمت موجود را با تأديه حِصه‌اي از ثمن به نسبت موجود قبول نمايد و اگر مبيع زياده از مقدار معين باشد زياده مال بايع است.
ماده ۳۸۵	اگر مبيع از قبيل خانه يا فرش باشد كه تجزيه آن بدون ضرر ممكن نميشود و بشرط بودن مقدار معين فروخته شده ولي در حين تسليم كمتر يا بيشتر در آيد در صورت اولي مشتري و در صورت دوم بايع حق فسخ خواهد داشت.
ماده ۳۸۶	اگر در مورد دو ماده قبل معامله فسخ شود بايع بايد علاوه بر ثمن مخارج معامله و مصارف متعارف را كه مشتري نموده است بدهد.
ماده ۳۸۷	اگر مبيع قبل از تسليم بدون تقصير و اهمال از طرف بايع تلف شود بيع منفسخ و ثمن بايد بمشتري مسترد گردد مگر اينكه بايع براي تسليم بحاكم يا قائم مقام او رجوع نموده باشد كه در اينصورت تلف از مال مشتري خواهد بود.
ماده ۳۸۸	اگر قبل از تسليم در مبيع نقصي حاصل شود مشتري حق خواهد داشت كه معامله را فسخ نمايد.

ماده ۳۸۹	اگر در مورد دو ماده فوق تلف شدن مبيع يا نقص آن ناشي از عمل مشتري باشد مشتري حقي بر بايع ندارد و بايد ثمن را تأديه كند. فقره سوم - در ضمان درك
ماده ۳۹۰	اگر بعد از قبض ثمن مبيع كلاً يا جزئاً مستحقّ لِلغير درآيد بايع ضامن است اگر چه تصريح به ضمان نشده باشد.
ماده ۳۹۱	در صورت مستحقّ لِلغير بر آمدن كل يا بعض از مبيع بايع بايد ثمن مبيع را مسترد دارد و در صورت جهل مشتري بوجود فساد بايع بايد از عهده غرامات وارده بر مشتري نيز برآيد.
ماده ۳۹۲	در مورد ماده قبل بايع بايد از عهده تمام ثمني كه اخذ نموده است نسبت بكل يا بعض بر آيد اگرچه بعد از عقد بيع بعلتي از علل در مبيع كسر قيمتي حاصل شده باشد.
ماده ۳۹۳	راجع بزيادتي كه از عمل مشتري در مبيع حاصل شده باشد مقررات ماده ۳۱۴ مجري خواهد بود. فقره چهارم - در تأديه ثمن
ماده ۳۹۴	مشتري بايد ثمن را در موعد و در محل و بر طبق شرائطي كه در عقد بيع مقرر شده است تأديه نمايد.
ماده ۳۹۵	اگر مشتري ثمن را در موعد مقرر تأديه نكند بايع حق خواهد داشت كه بر طبق مقررات راجعه بخيار تأخير ثمن معامله را فسخ يا از حاكم اجبار مشتري را بتأديه بخواهد.

مبحث پنجم

فقره اول - در خیارات

ماده ۳۹۶	خیارات از قرار ذیلند: ۱ - خیار مجلس. ۲ - خیار حیوان. ۳ - خیار شرط. ۴ - خیار تأخیر ثمن. ۵- خیار رؤیت و تخلف وصف. ٦ - خیار غبن. ۷- خیار عیب. ۸ - خیار تدلیس. ۹ - خیار تبعض صفقه. ۱۰- خیار تخلف شرط. اول - در خیار مجلس
ماده ۳۹۷	هر يك از متبايعين بعد از عقد في‌المجلس و مادام كه متفرق نشده‌اند اختيار فسخ معامله را دارند. دوم - در خیار حیوان
ماده ۳۹۸	اگر مبيع حيوان باشد مشتري تا سه روز از حين عقد اختيار فسخ معامله را دارد سوم - در خیار شرط
ماده ۳۹۹	در عقد بيع ممكن است شرط شود كه در مدت معين براي بايع يا مشتري يا هر دو يا شخص خارجي اختيار فسخ معامله باشد.
ماده ۴۰۰	اگر ابتداء مدت خيار ذكر نشده باشد ابتداء آن از تاريخ عقد محسوب است و الّا تابع قرارداد متعاملين است.
ماده ۴۰۱	اگر براي خيار شرط مدت نشده باشد هم شرط خيار و هم بيع باطل است. چهارم - در خیار تأخیر ثمن

ماده ۴۰۲	هر گاه مبيع عين خارجي و يا در حكم آن بوده و براي تأديه ثمن يا تسليم مبيع بين متبايعين اجلي معيّن نشده باشد اگر سه روز از تاريخ بيع بگذرد و در اين مدت نه بايع مبيع را تسليم مشتري نمايد و نه مشتري تمام ثمن را به بايع بدهد بايع مختار در فسخ معامله ميشود.
ماده ۴۰۳	اگر بايع بنحوي از انحاء مطالبه ثمن نمايد و بقرائن معلوم گردد كه مقصود التزام به بيع بوده است خيار او ساقط خواهد شد.
ماده ۴۰۴	هر گاه بايع در ظرف سه روز از تاريخ بيع تمام مبيع را تسليم مشتري كند يا مشتري تمام ثمن را ببايع بدهد ديگر براي بايع اختيار فسخ نخواهد بود اگر چه ثانياً بنحوي از انحاء مبيع به بايع و ثمن به مشتري برگشته باشد.
ماده ۴۰۵	اگر مشتري ثمن را حاضر كرد كه بدهد و بايع از اخذ آن امتناع نمود خيار فسخ نخواهد داشت.
ماده ۴۰۶	خيار تأخير مخصوص بايع است و براي مشتري از جهت تأخير در تسليم مبيع اين اختيار نميباشد.
ماده ۴۰۷	تسليم بعض ثمن يا دادن آن بكسي كه حق قبض ندارد خيار بايع را ساقط نميكند.
ماده ۴۰۸	اگر مشتري براي ثمن ضامن بدهد يا بايع ثمن را حواله دهد بعد از تحقيق حواله خيار تأخير ساقط ميشود.
ماده ۴۰۹	هر گاه مبيع از چيزهائي باشد كه در كمتر از سه روز فاسد و يا كم قيمت ميشود ابتداء خيار از زماني است كه مبيع مشرف بفساد ياكسر قيمت ميگردد. پنجم - در خيار رؤيت و تخلف وصف
ماده ۴۱۰	هر گاه كسي مالي را نديده و آنرا فقط بوصف بخرد بعد از ديدن اگر داراي اوصافيكه ذكر شده است نباشد مختار ميشود كه بيع را فسخ كند يا بهمان نحو كه هست قبول نمايد.
ماده ۴۱۱	اگر بايع مبيع را نديده ولي مشتري آنرا ديده باشد و مبيع غير اوصافيكه ذكر شده است دارا باشد فقط بايع خيار فسخ خواهد داشت.
ماده ۴۱۲	هر گاه مشتري بعضي از مبيع را ديده و بعض ديگر را بوصف يا از روي نمونه خريده باشد و آن بعض مطابق وصف يا نمونه نباشد ميتواند تمام مبيع را رد كند يا تمام آنرا قبول نمايد.
ماده ۴۱۳	هر گاه يكي از متبايعين مالي را سابقاً ديده و باعتماد رؤيت سابق معامله كند و بعد از رؤيت معلوم شود كه مال مزبور اوصاف سابقه را ندارد اختيار فسخ خواهد داشت.

ماده ۴۱۴	در بيع كلي خيار رؤيت نيست و بايع بايد جنسي بدهد كه مطابق با اوصاف مقرره بين طرفين باشد.
ماده ۴۱۵	خيار رؤيت و تخلف وصف بعد از رؤيت فوري است. ششم - در خيار غبن
ماده ۴۱۶	هر يك از متعاملين كه در معامله غبن فاحش داشته باشد بعد از علم بغبن ميتواند معامله را فسخ كند.
ماده ۴۱۷	(اصلاحي ۱۳۷۰/۰۸/۱۴) - غبن در صورتي فاحش است كه عرفاً قابل مسامحه نباشد.
ماده ۴۱۸	اگر مغبون در حين معامله عالم بقيمت عادله بوده است خيار فسخ نخواهد داشت.
ماده ۴۱۹	در تعيين مقدار غبن شرايط معامله نيز بايد منظور گردد.
ماده ۴۲۰	خيار غبن بعد از علم به غبن فوري است.
ماده ۴۲۱	اگر كسي كه طرف خود را مغبون كرده است تفاوت قيمت را بدهد خيار غبن ساقط نميشود مگر اينكه مغبون به اخذ تفاوت قيمت راضي گردد. هفتم - در خيار عيب
ماده ۴۲۲	اگر بعد از معامله ظاهر شود كه مبيع معيوب بوده مشتري مختار است در قبول مبيع معيوب يا اخذ اَرش يا فسخ معامله.
ماده ۴۲۳	خيار عيب وقتي براي مشتري ثابت ميشود كه عيب مخفي و موجود در حين عقد باشد.
ماده ۴۲۴	عيب وقتي مخفي محسوب است كه مشتري در زمان بيع عالم بآن نبوده است اعم از اينكه اين عدم علم ناشي از آن باشد كه عيب واقعاً مستور بوده است يا اينكه ظاهر بوده ولي مشتري ملتفت آن نشده است.
ماده ۴۲۵	عيبي كه بعد از بيع و قبل از قبض در مبيع حادث شود در حكم عيب سابق است.
ماده ۴۲۶	تشخيص عيب بر حسب عرف و عادت ميشود و بنابراين ممكن است بر حسب ازمنه و امكنه مختلف شود.

ماده ۴۲۷	اگر در مورد ظهور عيب مشتري اختيار اَرش كند تفاوتي كه بايد باو داده شود بطريق ذيل معين ميگردد: قيمت حقيقي مبيع در حال بي‌عيبي و قيمت حقيقي آن در حال معيوبي بتوسط اهل خبره معين ميشود. اگر قيمت آن در حال بي‌عيبي مساوي با قيمتي باشد كه در زمان بيع بين طرفين مقرر شده است تفاوت بين اين قيمت و قيمت مبيع در حال معيوبي مقدار اَرش خواهد بود. و اگر قيمت مبيع در حال بي‌عيبي كمتر يا زيادتر از ثمن معامله باشد نسبت بين قيمت مبيع در حال معيوبي و قيمت آن در حال بي‌عيبي معين شده و بايع بايد از ثمن مقرر بهمان نسبت نگاهداشته و بقيه را بعنوان اَرش بمشتري رد كند.
ماده ۴۲۸	در صورت اختلاف بين اهل خبره حد وسط قيمتها معتبر است.
ماده ۴۲۹	در موارد ذيل مشتري نميتواند بيع را فسخ كند و فقط ميتواند ارش بگيرد: ۱) در صورت تلف شدن مبيع نزد مشتري يا منتقل كردن آن بغير. ۲) در صورتي كه تغييري در مبيع پيدا شود اعم از اينكه تغيير بفعل مشتري باشد يا نه. ۳) در صورتيكه بعد از قبض مبيع عيب ديگري در آن حادث شود مگر اينكه در زمان خيار مختص بمشتري حادث شده باشد كه در اينصورت مانع از فسخ و رد نيست.
ماده ۴۳۰	اگر عيب حادث بعد از قبض در نتيجه عيب قديم باشد مشتري حق رد را نيز خواهد داشت.
ماده ۴۳۱	در صورتيكه دريك عقد چند چيز فروخته شود بدون اينكه قيمت هر يك عليحده معين شده باشد و بعضي از آنها معيوب درآيد مشتري بايد تمام آنرا ردّ كند و ثمن را مسترد دارد يا تمام را نگاهدارد و اَرش بگيرد و تبعيض نميتواند بكند مگر برضاي بايع.
ماده ۴۳۲	در صورتيكه در يك عقد بايع يك نفر و مشتري متعدد باشد و در مبيع عيبي ظاهر شود يكي از مشتريها نميتواند سهم خود را بتنهائي ردّ كند و ديگري سهم خود را نگاه دارد مگر با رضاي بايع و بنا بر اين اگر در ردّ مبيع اتفاق نكردند فقط هر يك از آنها حق اَرش خواهد داشت.
ماده ۴۳۳	اگر در يك عقد بايع متعدد باشد مشتري ميتواند سهم يكي را ردّ و ديگري را با اخذ اَرش قبول كند.
ماده ۴۳۴	اگر ظاهر شود كه مبيع معيوب اصلاً ماليت و قيمت نداشته بيع باطل است و اگر بعض مبيع قيمت نداشته باشد بيع نسبت بآن بعض باطل است و مشتري نسبت به باقي از جهت تبعّض صفقه اختيار فسخ دارد.
ماده ۴۳۵	خيار عيب بعد از علم بآن فوري است.

ماده ۴۳۶	اگر بايع از عيوب مبيع تبرّي كرده باشد باينكه عهده عيوب را از خود سلب كرده يا با تمام عيوب بفروشد مشتري در صورت ظهور عيب حق رجوع به بايع نخواهد داشت و اگر بايع از عيب خاصي تبرّي كرده باشد فقط نسبت بهمان عيب حق مراجعه ندارد.
ماده ۴۳۷	از حيث احكام عيب ثمن شخصي مثل مبيع شخصي است. هشتم - در خيار تدليس
ماده ۴۳۸	تدليس عبارت است از عملياتي كه موجب فريب طرف معامله شود.
ماده ۴۳۹	اگر بايع تدليس نموده باشد مشتري حق فسخ بيع را خواهد داشت و همچنين است بايع نسبت به ثمن شخصي در صورت تدليس مشتري.
ماده ۴۴۰	خيار تدليس بعد از علم بآن فوري است. نهم - در خيار تَبَعُّض صفقه
ماده ۴۴۱	خيار تَبَعُّض صفقه وقتي حاصل ميشود كه عقد بيع نسبت به بعض مبيع بجهتي از جهات باطل باشد در اينصورت مشتري حق خواهد داشت بيع را فسخ نمايد يا بنسبت قسمتي كه بيع واقع شده است قبول كند و نسبت بقسمتي كه بيع باطل بوده است ثمن را استرداد كند.
ماده ۴۴۲	در مورد تبعُّض صفقه قسمتي از ثمن كه بايد بمشتري بر گردد بطريق ذيل حساب ميشود: آن قسمت از مبيع كه بملكيت مشتري قرار گرفته منفرداً قيمت ميشود و هر نسبتي كه بين قيمت مزبور و قيمتي كه مجموع مبيع در حال اجتماع دارد پيدا شود بهمان نسبت از ثمن را بايع نگاهداشته و بقيه را بايد بمشتري رد نمايد.
ماده ۴۴۳	تبعض صفقه وقتي موجب خيار است كه مشتري در حين معامله عالم بآن نباشد ولي در هر حال ثمن تقسيط ميشود. دهم - در خيار تخلّف شرط
ماده ۴۴۴	احكام خيار تخلف شرطي بطوري است كه در مواد ۲۳۴ الي ۲۴۵ ذكر شده است. فقره دوم - در احكام خيارات بطور كلي
ماده ۴۴۵	هر يك از خيارات بعد از فوت منتقل بورّاث ميشود.
ماده ۴۴۶	خيار شرط ممكن است بقيد مباشرت و اختصاص بشخص مشروط له قرار داده شود در اين صورت منتقل بوراث نخواهد شد.

ماده ۴۴۷	هر گاه شرط خيار براي شخصي غير از متعاملين شده باشد منتقل بورثه نخواهد شد.
ماده ۴۴۸	سقوط تمام يا بعضي از خيارات را ميتوان در ضمن عقد شرط نمود.
ماده ۴۴۹	فسخ بهر لفظ يا فعلي كه دلالت بر آن نمايد حاصل ميشود.
ماده ۴۵۰	تصرفاتي كه نوعاً كاشف از رضاي معامله باشد امضاي فعلي است مثل آنكه مشتري كه خيار دارد با علم بخيار مبيع را بفروشد يا رهن‌بگذارد.
ماده ۴۵۱	تصرفاتي كه نوعاً كاشف از بهم زدن معامله باشد فسخ فعلي است.
ماده ۴۵۲	اگر متعاملين هر دو خيار داشته باشند و يكي از آنها امضا كند و ديگري فسخ نمايد معامله منفسخ ميشود.
ماده ۴۵۳	در خيار مجلس و حيوان و شرط اگر مبيع بعد از تسليم و در زمان خيار بايع يا متعاملين تلف يا ناقص شود بر عهده مشتري است و اگر خيار مختص مشتري باشد تلف يا نقص بعهده بايع است.
ماده ۴۵۴	هر گاه مشتري مبيع را اجاره داده باشد و بيع فسخ شود اجاره باطل نميشود مگر اينكه عدم تصرفات ناقله در عين و منفعت بر مشتري صريحاً يا ضمناً شرط شده كه در اين صورت اجاره باطل است.
ماده ۴۵۵	اگر پس از عقد بيع مشتري تمام يا قسمتي از مبيع را متعلق حق غير قرار دهد مثل اينكه نزد كسي رهن گذارد فسخ معامله موجب زوال حق شخص مزبور نخواهد شد مگر اينكه شرط خلاف شده باشد.
ماده ۴۵۶	تمام انواع خيار در جميع معاملات لازمه ممكن است موجود باشد مگر خيار مجلس و حيوان و تأخير ثمن كه مخصوص بيع است.
ماده ۴۵۷	هر بيع لازم است مگر اينكه يكي از خيارات در آن ثابت شود.

فصل دوم - در بيع شرط

ماده ۴۵۸	در عقد بيع متعاملين ميتوانند شرط نمايند كه هر گاه بايع در مدت معيني تمام مثل ثمن را بمشتري ردّ كند خيار فسخ معامله را نسبت بتمام مبيع داشته باشد و همچنين ميتوانند شرط كنند كه هر گاه بعض مثل ثمن را ردّ كرد خيار فسخ معامله را نسبت بتمام يا بعض مبيع داشته باشد در هر حال حق خيار تابع قرارداد متعاملين خواهد بود و هر گاه نسبت بثمن قيد تمام يا بعض نشده باشد خيار ثابت نخواهد بود مگر با ردّ تمام ثمن.

ماده ۴۵۹	در بيع شرط بمجرد عقد مبيع ملك مشتري ميشود با قيد خيار براي بايع. بنابراين اگر بايع بشرايطي كه بين او و مشتري براي استرداد مبيع مقرر شده است عمل ننمايد بيع قطعي شده و مشتري مالك قطعي مبيع ميگردد و اگر بالعكس بايع بشرايط مزبوره عمل نمايد و مبيع را استرداد كند از حين فسخ مبيع مال بايع خواهد شد ولي نمآآت و منافع حاصله از حين عقد تا حين فسخ مال مشتري است.
ماده ۴۶۰	در بيع شرط مشتري نميتواند در مبيع تصرفي كه منافي خيار باشد از قبيل نقل و انتقال و غيره بنمايد.
ماده ۴۶۱	اگر مشتري در زمان خيار از اخذ ثمن امتناع كند بايع ميتواند با تسليم ثمن بحاكم يا قائم مقام او معامله را فسخ كند.
ماده ۴۶۲	اگر مبيع بشرط بواسطه فوت مشتري بورثه او منتقل شود حق فسخ بيع در مقابل ورثه بهمان ترتيبي كه بوده است باقي خواهد بود.
ماده ۴۶۳	اگر در بيع شرط معلوم شود كه قصد بايع حقيقت بيع نبوده است احكام بيع در آن مجري نخواهد بود.

فصل سوم - در معاوضه

ماده ۴۶۴	معاوضه عقدي است كه بموجب آن يكي از طرفين مالي ميدهد بعوض مال ديگر كه از طرف ديگر اخذ ميكند بدون ملاحظه اينكه يكي از عوضين مبيع و ديگري ثمن باشد.
ماده ۴۶۵	در معاوضه احكام خاصه بيع جاري نيست.

فصل چهارم - در اجاره

ماده ۴۶۶	اجاره عقدي است كه بموجب آن مستأجر مالك منافع عين مستأجره ميشود. اجاره دهنده را موجر و اجاره كننده را مستأجر و مورد اجاره را عين مستأجره گويند.
ماده ۴۶۷	مورد اجاره ممكن است اشياء يا حيوان يا انسان باشد.

مبحث اول - در اجاره اشياء

ماده ۴۶۸	در اجاره اشياء مدت اجاره بايد معين شود و الّا اجاره باطل است.

ماده ۴۶۹	مدت اجاره از روزي شروع ميشود كه بين طرفين مقرر شده است و اگر در عقد اجاره ابتداي مدت ذكر نشده باشد از وقت عقد محسوب است.
ماده ۴۷۰	در صحّت اجاره قدرت بر تسليم عين مستأجره شرط است.
ماده ۴۷۱	براي صحّت اجاره بايد انتفاع از عين مستأجره با بقاي اصل آن ممكن باشد.
ماده ۴۷۲	عين مستأجره بايد معين باشد و اجاره عين مجهول يا مردد باطل است.
ماده ۴۷۳	لازم نيست كه مؤجر مالك عين مستأجره باشد ولي بايد مالك منافع آن باشد.
ماده ۴۷۴	مستأجر ميتواند عين مستأجره را بديگري اجاره بدهد مگر اينكه در عقد اجاره خلاف آن شرط شده باشد.
ماده ۴۷۵	اجاره مال مشاع جائز است ليكن تسليم عين مستأجره موقوف است باذن شريك.
ماده ۴۷۶	موجر بايد عين مستأجره را تسليم مستأجر كند و در صورت امتناع موجر اجبار ميشود و در صورت تعذُّر اجبار مستأجر خيار فسخ دارد.
ماده ۴۷۷	موجر بايد عين مستأجره را در حالتي تسليم نمايد كه مستأجر بتواند استفاده مطلوبه از آنرا بكند.
ماده ۴۷۸	هر گاه معلوم شود عين مستأجره در حال اجاره معيوب بوده مستأجر ميتواند اجاره را فسخ كند يا بهمان نحوي كه بوده است اجاره را با تمام اجرت قبول كند ولي اگر موجر رفع عيب كند بنحوي كه بمستأجر ضرري نرسد مستأجر حق فسخ ندارد.
ماده ۴۷۹	عيبي كه موجب فسخ اجاره ميشود عيبي است كه موجب نقصان منفعت يا صعوبت در انتفاع باشد.
ماده ۴۸۰	عيبي كه بعد از عقد و قبل از قبض منفعت در عين مستأجره حادث شود موجب خيار است و اگر عيب در اثناء مدت اجاره حادث شود نسبت ببقيه مدت خيار ثابت است.
ماده ۴۸۱	هر گاه عين مستأجره بواسطه عيب از قابليت انتفاع خارج شده و نتوان رفع عيب نمود اجاره باطل ميشود.
ماده ۴۸۲	اگر مورد اجاره عين كلي باشد و فردي كه موجر داده معيوب درآيد مستأجر حق فسخ ندارد و ميتواند موجر را مجبور بتبديل آن نمايد و اگر تبديل آن ممكن نباشد حق فسخ خواهد داشت.

ماده ۴۸۳	اگر در مدت اجاره عين مستأجره بواسطه حادثه كلاً يا بعضاً تلف شود از زمان تلف نسبت بمقدار تلف شده منفسخ ميشود و درصورت تلف بعض آن مستأجر حق دارد اجاره را نسبت ببقيه فسخ كند يا فقط مطالبه تقليل نسبي مال‌الاجاره نمايد.
ماده ۴۸۴	موجر نميتواند در مدت اجاره در عين مستأجره تغييري دهد كه مُنافي مقصود مستأجر از استيجار باشد.
ماده ۴۸۵	اگر در مدت اجاره در عين مستأجره تعميراتي لازم آيد كه تأخير در آن موجب ضرر موجر باشد مستأجر نميتواند مانع تعميرات مزبوره گردد اگر چه در مدت تمام يا قسمتي از زمان تعمير نتواند از عين مستأجره كلاً يا بعضاً استفاده نمايد در اينصورت حق فسخ اجاره را خواهد داشت.
ماده ۴۸۶	تعميرات و كليه مخارجي كه در عين مستأجره براي امكان انتفاع از آن لازم است بعهده مالك است مگر آنكه شرط خلاف شده يا عرف بلد بر خلاف آن جاري باشد و همچنين است آلات و ادواتي كه براي امكان انتفاع از عين مستأجره لازم ميباشد.
ماده ۴۸۷	هر گاه مستأجر نسبت بعين مستأجره تَعَدّي يا تفريط نمايد و مؤجر قادر بر منع آن نباشد موجِر حق فسخ دارد.
ماده ۴۸۸	اگر شخص ثالثي بدون ادعاء حقي در عين مستأجره يا منافع آن مزاحم مستأجر گردد در صورتيكه قبل از قبض باشد مستأجر حق فسخ دارد و اگر فسخ ننمود ميتواند براي رفع مزاحمت و مطالبه اجرت‌المثل بخود مزاحم رجوع كند و اگر مزاحمت بعد از قبض واقع شود حق فسخ ندارد و فقط ميتواند بمزاحم رجوع كند.
ماده ۴۸۹	اگر شخصي كه مزاحمت مينمايد مُدّعي حقّ نسبت بعين مستأجره يا منافع آن باشد مزاحم نميتواند عين مزبور را از يد مستأجرانتزاع نمايد مگر بعد از اثبات حق با طرفيت مالك و مستأجر هر دو.
ماده ۴۹۰	مستأجر بايد: اولاً - در استعمال عين مستأجره بنحو متعارف رفتار كرده و تَعَدّي يا تفريط نكند. ثانياً - عين مستأجره براي همان مصرفي كه در اجاره مقرر شده و در صورت عدم تعيين در منافع مقصوده كه از اوضاع و احوال استنباط ميشود استعمال نمايد. ثالثاً - مال‌الاجاره را در مواعدي كه بين طرفين مقرر است تأديه كند و در صورت عدم تعيين موعد نقداً بايد بپردازد.
ماده ۴۹۱	اگر منفعتي كه در اجاره تعيين شده است بخصوصيت آن منظور نبوده مستأجر ميتواند استفاده منفعتي كند كه از حيث ضرر مساوي يا كمتر از منفعت معيّنه باشد.

ماده ۴۹۲	اگر مستأجر عين مستأجره را در غير موردي كه در اجاره ذكر شده باشد يا از اوضاع و احوال استنباط ميشود استعمال كند و منع آن ممكن نباشد موجر حق فسخ اجاره را خواهد داشت.
ماده ۴۹۳	مستأجر نسبت بعين مستأجره ضامن نيست باين معني كه اگر عين مستأجره بدون تفريط يا تَعَدّي او كلاً يا بعضاً تلف شود مسئول نخواهد بود ولي اگر مستاجر تفريط يا تَعَدّي نمايد ضامن است اگر چه نقص در نتيجه تفريط يا تَعَدّي حاصل نشده باشد.
ماده ۴۹۴	عقد اجاره بمحض انقضاء مدت برطرف ميشود و اگر پس از انقضاء آن مستأجر عين مستأجره را بدون اذن مالك مدتي در تصرف خود نگاه دارد موجر براي مدت مزبور مستحق اجرت‌المثل خواهد بود اگر چه مستأجر استيفاء منفعت نكرده باشد و اگر با اجازه مالك در تصرف نگاه دارد وقتي بايد اجرت‌المثل بدهد كه استيفاء منفعت كرده باشد مگر اينكه مالك اجازه داده باشد كه مجاناً استفاده نمايد.
ماده ۴۹۵	اگر براي تأديه مال‌الاجاره ضامني داده شده باشد ضامن مسئول اجرت‌المثل مذكور در ماده فوق نخواهد بود.
ماده ۴۹۶	عقد اجاره بواسطه تلف شدن عين مستأجره از تاريخ تلف باطل مي‌شود و نسبت بتخلف از شرايطي كه بين مؤجر و مستأجر مقرر است خيار فسخ از تاريخ تخلف ثابت ميگردد.
ماده ۴۹۷	عقد اجاره بواسطه فوت موجر يا مستأجر باطل نميشود وليكن اگر موجر فقط براي مدت عمر خود مالك منافع عين مستأجره بوده است اجاره بفوت موجر باطل ميشود اگر شرط مباشرت مستأجر شده باشد بفوت مستأجر باطل ميگردد.
ماده ۴۹۸	اگر عين مستأجره بديگري منتقل شود اجاره بحال خود باقي است مگر اينكه موجر حق فسخ در صورت نقل را براي خود شرط كرده باشد.
ماده ۴۹۹	هر گاه مُتولّي با ملاحظه صرفه وقف مال موقوفه را اجاره دهد اجاره بفوت او باطل نميگردد.
ماده ۵۰۰	در بيع شرط مشتري ميتواند مبيع را براي مدتي كه بايع حق خيار ندارد اجاره دهد واگر اجاره منافي با خيار بايع باشد بايد بوسيله جعل خيار يا نحو آن حق بايع را محفوظ دارد و الّا اجاره تا حدي كه مُنافي با حق بايع باشد باطل خواهد بود.

ماده ۵۰۱	اگر در عقد اجاره مدت بطور صريح ذكر نشده و مال‌الاجاره هم از قرار روز يا ماه يا سالي فلان مبلغ معين شده باشد اجاره براي يكروز يا يكماه يا يكسال صحيح خواهد بود و اگر مستأجر عين مستأجره را بيش از مدتهاي مزبوره در تصرف خود نگاه دارد و موجر هم تخليه يد او را نخواهد موجر بموجب مراضات حاصله براي بقيه مدت و بنسبت زمان تصرف مستحق اجرت مقرر بين طرفين خواهد بود.
ماده ۵۰۲	اگر مستأجر در عين مستأجره بدون اذن موجر تعميراتي نمايد حق مطالبه قيمت آنرا نخواهد داشت.
ماده ۵۰۳	هر گاه مستأجر بدون اجازه موجر در خانه يا زميني كه اجاره كرده وضع بنا يا غَرس اشجار كند هر يك از موجر و مستأجر حق دارد هر وقت بخواهد بنا را خراب يا درخت را قلع نمايد در اينصورت اگر در عين مستأجره نقصي حاصل شود بر عهده مستأجر است.
ماده ۵۰۴	هر گاه مستأجر بموجب عقد اجاره مجاز در بنا يا غَرس بوده موجر نميتواند مستأجر را بخراب كردن يا كندن آن اجبار كند و بعد از انقضاء مدت اگر بنا يا درخت در تصرف مستأجر باقي بماند موجر حق مطالبه اجرت‌المثل زمين را خواهد داشت و اگر در تصرف موجر باشد مستأجر حق مطالبه اجرت‌المثل بنا يا درخت را خواهد داشت.
ماده ۵۰۵	اقساط مال‌الاجاره كه بعلّت نرسيدن موعد پرداخت آن بر ذمّه مستأجر مستقر نشده است بموت او حاصل نميشود.
ماده ۵۰۶	در اجاره عقار آفت زراعت از هر قبيل كه باشد بعهده مستأجر است مگر اينكه در عقد اجاره طور ديگر شرط شده باشد.

مبحث دوم - در اجاره حيوانات

ماده ۵۰۷	در اجاره حيوان تعيين منفعت يا بتعيين مدت اجاره است يا به بيان مسافت و محلي كه راكب يا محمول بايد بآنجا حمل شود.
ماده ۵۰۸	در موردي كه منفعت به بيان مدت اجاره معلوم شود تعيين راكب يا مَحمول لازم نيست ولي مستأجر نميتواند زياده بر مقدار مُتَعارف حمل كند و اگر منفعت به بيان مسافت و محل معين شده باشد تعيين راكب يا مَحمول لازم است.
ماده ۵۰۹	در اجاره حيوان ممكن است شرط شود كه اگر موجِر در وقت معين مَحمول را بمقصد نرساند مقدار معيني از مال‌الاجاره كم شود.

ماده ۵۱۰	در اجاره حيوان لازم نيست كه عين مستأجره حيوان معيني باشد بلكه تعيين آن بنوع معيني كافي خواهد بود.
ماده ۵۱۱	حيواني كه مورد اجاره است بايد براي همان مقصودي استعمال شود كه قصد طرفين بوده است بنابراين حيواني كه براي سواري اجاره شده است نمي‌توان براي باركشي استعمال نمود.

مبحث سوم - در اجاره اشخاص

ماده ۵۱۲	در اجاره اشخاص كسي كه اجاره ميكند مستأجر و كسي كه مورد اجاره واقع ميشود اجير و مال‌الاجاره اجرت ناميده ميشود.
ماده ۵۱۳	اقسام عمده اجاره اشخاص از قرار ذيل است: ۱ - اجاره خدمه و كارگران از هر قبيل. ۲ - اجاره متصديان حمل و نقل اشخاص يا مال‌التجاره اعم از راه خشكي يا آب يا هوا. فقره اول - در اجاره خدمه و كارگر
ماده ۵۱۴	خادم يا كارگر نميتواند اجير شود مگر براي مدت معيني يا براي انجام امر معيني.
ماده ۵۱۵	اگر كسي بدون تعيين انتهاء مدت اجير شود مدت اجاره محدود خواهد بود بمدتي كه مزد از قرار آن معين شده است بنابراين اگر مزد اجير از قرار روز يا هفته يا ماه يا سالي فلان مبلغ معين شده باشد مدت اجاره محدود بيك روز يا يكهفته يا يكماه يا يكسال خواهد بود و پس از انقضاء مدت مزبور اجاره برطرف ميشود ولي اگر پس از انقضاء مدت اجير بخدمت خود دوام دهد و موجر او را نگاه دارد اجير نظر بمُراضات حاصله بهمانطوريكه در زمان اجاره بين او و موجر مقرر بود مستحق اجرت خواهد شد. فقره دوم - در اجاره متصدي حمل و نقل
ماده ۵۱۶	تعهُّدات متصديان حمل و نقل اعم از اينكه از راه خشكي يا آب يا هوا باشد براي حفاظت و نگاهداري اشيائيكه بآنها سپرده ميشود همان است كه براي امانت داران مقرر است بنابراين در صورت تفريط يا تَعَدّي مسئول تلف يا ضايع شدن اشيائي خواهند بود كه براي حمل بآنها داده ميشود و اين مسئوليت از تاريخ تحويل اشياء به آنان خواهد بود.
ماده ۵۱۷	مفاد ماده ۵۰۹ در مورد متصديان حمل و نقل نيز مُجري خواهد بود.

تحلیف
پایگاه خبری
www.tahleif.ir

فصل پنجم - در مُزارعه و مُساقات

مبحث اول - در مُزارعه

ماده ۵۱۸	مُزارعه عقدي است كه بموجب آن اَحَد طرفين زميني را براي مدت معيّني بطرف ديگر ميدهد كه آنرا زراعت كرده و حاصل را تقسيم كنند.
ماده ۵۱۹	در عقد مُزارعه حِصّه هر يك از مُزارع و عامل بايد بنحو اشاعه از قبيل رُبع يا ثُلث يا نصف و غيره معين گردد و اگر بنحو ديگر باشد احكام مُزارعه جاري نخواهد شد.
ماده ۵۲۰	در مُزارعه جائز است شرط شود كه يكي از دو طرف علاوه بر حِصّه از حاصل مال ديگري نيز بطرف مقابل بدهد.
ماده ۵۲۱	در عقد مُزارعه ممكن است هر يك از بذر و عوامل مال مُزارع باشد يا عامل در اين صورت نيز حِصّه مشاع هر يك از طرفين بر طبق قرارداد يا عرف بَلَد خواهد بود.
ماده ۵۲۲	در عقد مُزارعه لازم نيست كه متصرف زمين مالك آنهم باشد ولي لازم است كه مالك منافع بوده باشد يا بعنواني از عناوين از قبيل ولايت و غيره حق تصرّف در آنرا داشته باشد.
ماده ۵۲۳	زميني كه مورد مُزارعه است بايد براي زَرع مقصود قابل باشد اگر چه محتاج به اصلاح يا تحصيل آب باشد و اگر زَرع محتاج بعملياتي باشد از قبيل حفر نهر يا چاه و غيره و عامل در حين عقد جاهل بآن بوده باشد حق فسخ معامله را خواهد داشت.
ماده ۵۲۴	نوع زَرع بايد در عقد مُزارعه معين باشد مگر اينكه بر حسب عُرف بَلَد معلوم و يا عقد براي مطلق زراعت بوده باشد در صورت اخير عامل در اختيار نوع زراعت مختار خواهد بود.
ماده ۵۲۵	عقد مُزارعه عقدي است لازم.
ماده ۵۲۶	هر يك از مالك عامل و مزارع ميتواند در صورت غبن معامله را فسخ كند.
ماده ۵۲۷	هر گاه زمين بواسطه فقدان آب يا علل ديگر از اين قبيل از قابليت انتفاع خارج شود و رفع مانع ممكن نباشد عقد مُزارعه منفسخ ميشود.
ماده ۵۲۸	اگر شخص ثالثي قبل از اينكه زمين مورد مُزارعه تسليم عامل شود آنرا غصب كند عامل مختار بر فسخ ميشود ولي اگر غصب بعد از تسليم واقع شود حق فسخ ندارد.

ماده ۵۲۹	عقد مُزارعه بقوت متعاملين يا اَحَد آنها باطل نميشود مگر اينكه مباشرت عامل شرط شده باشد در اينصورت بفوت او منفسخ ميشود.
ماده ۵۳۰	هر گاه كسي بمدت عمر خود مالك منافع زميني بوده و آنرا بمُزارعه داده باشد عقد مُزارعه بفوت او منفسخ ميشود.
ماده ۵۳۱	بعد از ظهور ثَمَره زَرع عامل مالك حِصّه خود از آن ميشود.
ماده ۵۳۲	در عقد مُزارعه اگر شرط شود كه تمام ثَمره مال مُزارع يا عامل تنها باشد عقد باطل است.
ماده ۵۳۳	اگر عقد مُزارعه بعلتي باطل شود تمام حاصل مال صاحب بذر است و طرف ديگر كه مالك زمين يا آب يا صاحب عمل بوده است بنسبت آنچه كه مالك بوده مستحق اجرت‌المثل خواهد بود. اگر بذر مشترك بين مُزارع و عامل باشد حاصل و اجرت‌المثل نيز بنسبت بذر بين آنها تقسيم ميشود.
ماده ۵۳۴	هر گاه عامل در اثناء يا در ابتداء عمل آنرا ترك كند و كسي نباشد كه عمل را بجاي او انجام دهد حاكم بتقاضاي مُزارع عامل را اجبار بانجام ميكند و يا عمل را بخرج عامل ادامه ميدهد و در صورت عدم امكان مُزارع حق فسخ دارد.
ماده ۵۳۵	اگر عامل زراعت نكند و مدت منقضي شود مُزارع مستحق اجرت‌المثل است.
ماده ۵۳۶	هر گاه عامل بطور مُتَعارف مواظبت در زراعت ننمايد و از اين حيث حاصل كم شود يا ضرر ديگر متوجه مُزارع گردد عامل ضامن تفاوت خواهد بود.
ماده ۵۳۷	هر گاه در عقد مُزارعه زَرع معيّني قيد شده باشد و عامل غير آنرا زَرع نمايد مُزارعه باطل و بر طبق ماده ۵۳۳ رفتار ميشود.
ماده ۵۳۸	هر گاه مُزارعه در اثناء مدت قبل از ظهور ثَمره فسخ شود حاصل مال مالك بذر است و طرف ديگر مستحق أُجرتُ‌المِثل خواهد بود.
ماده ۵۳۹	هر گاه مُزارعه بعد از ظهور ثَمره فسخ شود هر يك از مُزارع و عامل بنسبتي كه بين آنها مقرر بوده شريك در ثَمره هستند ليكن از تاريخ فسخ تا برداشت حاصل هر يك باخذ أُجرتُ‌المِثل زمين و عمل و ساير مصالح‌الاملاك خود كه بحِصّه مقرر بطرف ديگر تعلق ميگيرد مستحق خواهد بود.
ماده ۵۴۰	هر گاه مدت مُزارعه منقضي شود و اتفاقاً زَرع نرسيده باشد مُزارع حق دارد كه زراعت را اِزاله كند يا آنرا باخذ أُجرتُ المثل ابقاء نمايد.

ماده ۵۴۱	عامل ميتواند براي زراعت اَجير بگيرد يا با ديگري شريك شود ولي براي انتقال معامله يا تسليم زمين بديگري رضاي مُزارع لازم است.
ماده ۵۴۲	خَراج زمين بعهده مالك است مگر اينكه خلاف آن شرط شده باشد ساير مخارج زمين بر حسب تعيين طرفين يا مُتَعارف است.

مبحث دوم - در مساقات

ماده ۵۴۳	مُساقات معاملهايست كه بين صاحب درخت و اَمثال آن يا عامل در مقابل حِصّه مشاع معين از ثمره واقع ميشود و ثَمره اعم است از ميوه و برگ و گل و غير آن.
ماده ۵۴۴	در هر مورد كه مُساقات باطل باشد يا فسخ شود تمام ثَمره مال مالك است و عامل مستحق اجرتالمثل خواهد بود.
ماده ۵۴۵	مقررات راجعه بمُزارعه كه در مبحث قبل ذكر شده است در مورد عقد مُساقات نيز مُرعي خواهد بود مگر اينكه عامل نميتواند بدون اجازه مالك معامله را بديگري واگذار يا با ديگري شركت نمايد.

فصل ششم - در مُضاربه

ماده ۵۴۶	مُضاربه عقدي است كه بموجب آن اَحَد متعاملين سرمايه ميدهد با قيد اينكه طرف ديگر با آن تجارت كرده و در سود آن شريك باشند صاحب سرمايه مالك و عامل مُضارِب ناميده ميشود.
ماده ۵۴۷	سرمايه بايد وجه نقد باشد.
ماده ۵۴۸	حِصّه هر يك از مالك و مُضارب در منافع بايد جزء مُشاع از كل از قبيل رُبع يا ثُلث و غيره باشد.
ماده ۵۴۹	حِصّههاي مزبوره در ماده فوق بايد در عقد مضاربه معين شود مگر اينكه در عرف مُنَجَّزاً معلوم بوده و سكوت در عقد منصرف بآن گردد.
ماده ۵۵۰	مُضاربه عقدي است جائز.

ماده ۵۵۱	عقد مُضاربه بيكي از علل ذيل منفسخ ميشود: ۱) در صورت موت يا جنون يا سفَه اَحَد طرفين. ۲) در صورت مُفلس شدن مالك. ۳) در صورت تلف شدن تمام سرمايه و رِبح. ۴) در صورت عدم امكان تجارتيكه منظور طرفين بوده.
ماده ۵۵۲	هر گاه در مُضاربه براي تجارت مدت معين شده باشد تعيين مدت موجب لزوم عقد نميشود ليكن پس از انقضاء مدت مُضارِب نميتواند معامله بكند مگر باجازه جديد مالك.
ماده ۵۵۳	در صورتيكه مُضاربه مطلق باشد يعني تجارت خاصي شرط نشده باشد عامل ميتواند هر قِسم تجارتي را كه صلاح بداند بنمايد ولي در طرز تجارت بايد مُتَعارف را رعايت كند.
ماده ۵۵۴	مُضارب نميتواند نسبت بهمان سرمايه با ديگري مُضاربه كند يا آن را بغير واگذار نمايد مگر با اجازه مالك.
ماده ۵۵۵	مُضارِب بايد اعمالي را كه براي نوع تجارت مُتَعارف و معمول بَلَد و زمان است بجا آورد ولي اگر اعمالي را كه بر طبق عرف بايستي باجير رجوع كند خود شخصاً انجام دهد مُستَحقّ اُجرَت آن نخواهد بود.
ماده ۵۵۶	مُضارِب در حكم اَمين است و ضامن مال مُضاربه نميشود مگر در صورت تفريط يا تَعَدّي.
ماده ۵۵۷	اگر كسي مالي براي تجارت بدهد و قرار گذارد كه تمام منافع مال مالك باشد در اينصورت معامله مُضاربه محسوب نميشود و عامل مُستحقّ اجرت‌المثل خواهد بود مگر اينكه معلوم شود كه عامل عمل را تَبَرُّعاً انجام داده است.
ماده ۵۵۸	اگر شرط شود كه مُضارب ضامن سرمايه خواهد بود و يا خسارات حاصله از تجارت متوجه مالك نخواهد شد عقد باطل است مگر اينكه بطور لزوم شرط شده باشد كه مُضارب از مال خود بمقدار خسارت يا تَلَف مجاناً بمالك تمليك كند.
ماده ۵۵۹	در حساب جاري يا حساب بمدت ممكن است با رعايت شرط قسمت اخير ماده قبل احكام مُضاربه جاري و حقّ‌المُضاربه بآن تعلق بگيرد.
ماده ۵۶۰	بغير از آنكه فوقاً مذكور شد مضاربه تابع شرايط و مقرراتي است كه بموجب عقد بين طرفين مقرر است.

فصل هفتم - در جعاله

ماده ۵۶۱	جُعاله عبارت است از التزام شخصي باداء اُجرت معلوم در مقابل عملي اعم از اينكه طرف معين باشد يا غير معين.
ماده ۵۶۲	در جُعاله ملتزم را جاعل و طرف را عامل و اُجرَت را جُعل ميگويند.
ماده ۵۶۳	در جُعاله معلوم بودن اُجرَت مِن جميع‌الجهات لازم نيست بنابراين اگر كسي ملتزم شود كه هر كس گم شده او را پيدا كند حِصّه مشاع معيني از آن، مال او خواهد بود، جُعاله صحيح است.
ماده ۵۶۴	در جُعاله گذشته از عدم لزوم تعيين عامل ممكن است عمل هم مردد و كيفيات آن نامعلوم باشد.
ماده ۵۶۵	جُعاله تعهُّدي است جائز و مادامي كه عمل باتمام نرسيده است هر يك از طرفين ميتوانند رجوع كنند ولي اگر جاعل در اثناء عمل رجوع نمايد بايد اُجرَت‌المِثل عمل عامل را بدهد.
ماده ۵۶۶	هر گاه در جعاله عمل داراي اجزاء متعدد بوده و هر يك از اجزاء مقصود بالاصاله جاعل بوده باشد و جعاله فسخ گردد عامل ازاجرت‌المسمي بنسبت عملي كه كرده است مستحق خواهد بود اعم از اينكه فسخ از طرف جاعل باشد يا از طرف خود عامل.
ماده ۵۶۷	عامل وقتي مستحقّ جُعل ميگردد كه متعلق جُعاله را تسليم كرده يا انجام داده باشد.
ماده ۵۶۸	اگر عاملين متعدد بشركت هم عمل را انجام دهند هر يك بنسبت مقدار عمل خود مستحقّ جُعل ميگردد.
ماده ۵۶۹	مالي كه جُعاله براي آن واقع شده است از وقتي كه بدست عامل ميرسد تا بجاعل رد كند در دست او امانت است.
ماده ۵۷۰	جُعاله بر عمل نامشروع و يا بر عمل غيرعقلائي باطل است.

فصل هشتم - در شرکت

مبحث اول - در احکام شرکت

ماده ۵۷۱	شركت عبارت است از اجتماع حقوق مالكين متعدد در شيئي واحد بنحو اشاعه.
ماده ۵۷۲	شركت اختياري است يا قهري.

ماده ۵۷۳	شركت اختياري يا در نتيجه عقدي از عقود حاصل ميشود يا در نتيجه عمل شركاء از قبيل مزج اختياري يا قبول مالي مشاعاً در ازاء عمل چند نفر و نحو اينها.
ماده ۵۷۴	شركت قهري اجتماع حقوق مالكين است كه در نتيجه امتزاج يا ارث حاصل ميشود.
ماده ۵۷۵	هر يك از شركاء بنسبت سهم خود در نفع و ضرر سهيم ميباشد مگر اينكه براي يك يا چند نفر از آنها در مقابل عملي سهم زيادتري منظور شده باشد.
ماده ۵۷۶	طرز اداره كردن اموال مشترك تابع شرايط مقرره بين شركاء خواهد برد.
ماده ۵۷۷	شريكي كه در ضمن عقد باداره كردن اموال مشترك مأذون شده است ميتواند هر عملي را كه لازمه اداره كردن است انجام دهد و بهيچوجه مسئول خسارات حاصله از اعمال خود نخواهد بود مگر در صورت تَفريط يا تَعَدّي.
ماده ۵۷۸	شركاء همه وقت ميتوانند از اِذن خود رجوع كنند مگر اينكه اِذن در ضمن عقد لازم داده شده باشد كه در اينصورت مادام كه شركت باقي است حق رجوع ندارند.
ماده ۵۷۹	اگر اداره كردن شركت بعهده شركاء متعدد باشد بنحوي كه هر يك بطور استقلال مأذون در اقدام باشد هر يك از آنها ميتواند منفرداً باعمالي كه براي اداره كردن لازم است اقدام كند.
ماده ۵۸۰	اگر بين شركاء مقرر شده باشد كه يكي از مديران نميتواند بدون ديگري اقدام كند مديري كه بتنهائي اقدام كرده باشد در صورت عدم امضاء شركاء ديگر در مقابل شركاء ضامن خواهد بود اگر چه براي مأذونين ديگر امكان فعلي براي مداخله در امر اداره كردن موجود نبوده باشد.
ماده ۵۸۱	تصرفات هر يك از شركاء در صورتيكه بدون اِذن يا خارج از حدود اِذن باشد فضولي بوده و تابع مقررات معاملات فضولي خواهد بود.
ماده ۵۸۲	شريكي كه بدون اِذن يا در خارج از حدود اِذن تصرف در اموال شركت نمايد ضامن است.
ماده ۵۸۳	هر يك از شركاء ميتواند بدون رضايت شركاء ديگر سهم خود را جزئاً يا كلاً بشخص ثالثي منتقل كند.
ماده ۵۸۴	شريكي كه مال‌الشركه در يد اوست در حكم اَمين است و ضامن تَلَف و نقص آن نميشود مگر در صورت تَفريط يا تَعَدّي.

ماده ۵۸۵	شريك غير مأذون در مقابل اشخاصي كه با آنها معامله كرده مسئول بوده و طلبكاران فقط حق رجوع باو دارند.
ماده ۵۸۶	اگر براي شركت در ضمن عقد لازمي مدت معين نشده باشد هر يك از شركاء هر وقت بخواهد ميتواند رجوع كند.
ماده ۵۸۷	شركت بيكي از طرق ذيل مرتفع ميشود: ۱) در صورت تقسيم. ۲) در صورت تلف شدن تمام مال شركت.
ماده ۵۸۸	در موارد ذيل شركاء مأذون در تصرف اموال مشتركه نميباشند: ۱) در صورت انقضاء مدت مأذونيت يا رجوع از آن در صورت امكان رجوع. ۲) در صورت فوت يا محجور شدن يكي از شركاء.

مبحث دوم - در تقسيم اموال شركت

ماده ۵۸۹	هر شريك‌المال ميتواند هر وقت بخواهد تقاضاي تقسيم مال مشترك را بنمايد مگر در مواردي كه تقسيم بموجب اين قانون ممنوع يا شركاء بوجه ملزمي مُلتَزِم بر عدم تقسيم شده باشند.
ماده ۵۹۰	در صورتيكه شركاء بيش از دو نفر باشند ممكن است تقسيم فقط به نسبت سهم يك يا چند نفر از آنها بعمل آيد و سهام ديگران باشاعه باقي بماند.
ماده ۵۹۱	هر گاه تمام شركاء بتقسيم مال مشترك راضي باشند تقسيم بنحوي كه شركاء تراضي نمايند بعمل ميآيد و در صورت عدم توافق بين شركاء حاكم اجبار به تقسيم ميكند مشروط بر اينكه تقسيم مشتمل بر ضرر نباشد كه در اينصورت اجبار جائز نيست و تقسيم بايد بتراضي باشد.
ماده ۵۹۲	هر گاه تقسيم براي بعضي از شركاء مضر و براي بعض ديگر بيضرر باشد در صورتيكه تقاضا از طرف متضرر باشد طرف ديگر اجبار ميشود و اگر برعكس تقاضا از طرف غير متضرر بشود شريك متضرر اجبار بر تقسيم نميشود.
ماده ۵۹۳	ضرري كه مانع از تقسيم ميشود عبارت است از نُقصان فاحش قيمت بمقداري كه عادة قابل مُسامحه نباشد.

ماده ۵۹۴	هر گاه قنات مشترك يا امثال آن خرابي پيدا كرده و محتاج به تنقيه يا تعمير شود و يك يا چند نفر از شركاء بر ضرر شريك يا شركاء ديگر از شركت در تَنقيه يا تعمير امتناع نمايند شريك يا شركاء متضرر ميتوانند بحاكم رجوع نمايند در اينصورت اگر ملك قابل تقسيم نباشد حاكم ميتواند براي قلع ماده نِزاع و دفع ضرر شريك مُمتَنع را باقتضاي موقع بشركت در تنقيه يا تعمير يا اجاره يا بيع سهم خود اجبار كند.
ماده ۵۹۵	هر گاه تقسيم مُتضمِّن افتادن تمام مال مشترك يا حِصّه يك يا چند نفر از شركاء از مالیت باشد تقسيم ممنوع است اگر چه شركاء تراضي نمايند.
ماده ۵۹۶	در صورتيكه اموال مشترك متعدد باشد قسمت اجباري در بعضي از آنها ملازم با تقسيم باقي اموال نيست.
ماده ۵۹۷	تقسيم ملك از وقف جايز است ولي تقسيم مال موقوفه بين موقوفعليهم جايز نيست.
ماده ۵۹۸	ترتيب تقسيم آنست كه اگر مال مشترك مثلي باشد به نسبت سهام شركاء اِفراز ميشود و اگر قِيمي باشد بر حسب قيمت تعديل ميشود و بعد از اِفراز يا تعديل در صورت عدم تراضي بين شركاء حِصَص آنها بقرعه معين ميگردد.
ماده ۵۹۹	تقسيم بعد از آنكه صحيحاً واقع شد لازم است و هيچيك از شركاء نميتواند بدون رضاي ديگران از آن رجوع كند.
ماده ۶۰۰	هر گاه در حِصه يك يا چند نفر از شركاء عيبي ظاهر شود كه در حين تقسيم عالم بآن نبوده شريك يا شركاء مزبور حق دارند تقسيم را بهم بزنند.
ماده ۶۰۱	هر گاه بعد از تقسيم معلوم شود كه قسمت بغلط واقع شده است تقسيم باطل ميشود.
ماده ۶۰۲	هر گاه بعد از تقسيم معلوم شود كه مقدار معيني از اموال تقسيم شده مال غير بوده است در صورتيكه مال غير در تمام حِصَص مفروزاً بتساوي باشد تقسيم صحيح و الّا باطل است.
ماده ۶۰۳	مَمَر و مجراي هر قسمتي كه از متعلقات آنست بعد از تقسيم مخصوص همان قسمت ميشود.
ماده ۶۰۴	كسي كه در ملك ديگري حق اِرتفاق دارد نميتواند مانع از تقسيم آن ملك بشود ولي بعد از تقسيم حق مزبور بحال خود باقي ميماند.
ماده ۶۰۵	هر گاه حِصّه بعضي از شركاء مجراي آب يا محل عبور حِصّه شريك ديگر باشد بعد از تقسيم حق مجري يا عبور ساقط نميشود مگر اينكه سقوط آن شرط شده باشد و همچنين است ساير حقوق اِرتفاقي.

ماده ۶۰۶	هر گاه تَرَکه ميّت قبل از اداء ديون تقسيم شود و يا بعد از تقسيم معلوم شود كه بر ميّت ديني بوده است طلبكار بايد بهر يك از وراث بنسبت سهم او رجوع كند و اگر يك يا چند نفر از وراث معسِر شده باشد طلبكار ميتواند براي سهم معسِر يا معسِرين نيز بوارث ديگر رجوع نمايد.

فصل نهم - در وديعه

مبحث اول - در كليات

ماده ۶۰۷	وديعه عقدي است كه بموجب آن يك نفر مال خود را بديگري ميسپارد براي آنكه آنرا مجاناً نگاهدارد. وديعه گذار مودِع و وديعه گير را مستودع يا امين ميگويند.
ماده ۶۰۸	در وديعه قبول امين لازم است اگر چه بفعل باشد.
ماده ۶۰۹	كسي ميتواند مالي را بوديعه گذارد كه مالك يا قائم مقام مالك باشد و يا از طرف مالك صراحتاً يا ضمناً مجاز باشد.
ماده ۶۱۰	در وديعه طرفين بايد اهليّت براي معامله داشته باشند و اگر كسي مالي را از كسي ديگر كه براي معامله اهليّت ندارد بعنوان وديعه قبول كند بايد آنرا به وليّ او ردّ نمايد و اگر در يد او ناقص يا تَلَف شود ضامن است.
ماده ۶۱۱	وديعه عقدي است جائز.

مبحث دوم - در تعهدات امين

ماده ۶۱۲	امين بايد مال وديعه را بطوري كه مالك مقرر نموده حفظ كند و اگر ترتيبي تعيين نشده باشد آنرا بطوري كه نسبت بآن مال متعارف است حفظ كند و الّا ضامن است.
ماده ۶۱۳	هر گاه مالك براي حفاظت مال وديعه ترتيبي مقرر نموده باشد و امين از براي حفظ مال تغيير آن ترتيب را لازم بداند ميتواند تغيير دهد مگر اينكه مالك صريحاً نهي از تغيير كرده باشد كه در اين صورت ضامن است.
ماده ۶۱۴	امين ضامن تلف يا نقصان مالي كه باو سپرده شده است نميباشد مگر در صورت تعدّي يا تَفريط.
ماده ۶۱۵	امين در مقام حفظ، مسئول وقايعي نميباشد كه دفع آن از اقتدار او خارج است.

ماده ۶۱۶	هر گاه ردّ مال ودیعه مطالبه شود و امین از ردّ آن امتناع کند از تاریخ امتناع احکام امین باو مترتّب نشده و ضامن تلف و هر نقص یا عیبي است که در مال ودیعه حادث شود اگر چه آن عیب یا نقص مستند بفعل او نباشد.
ماده ۶۱۷	امین نمیتواند غیر از جهت حفاظت تصرفي در ودیعه کند یا بنحوي از اِنحاء از آن منتفع گردد مگر با اجازه صریح یا ضمني امانت گذار و الّا ضامن است.
ماده ۶۱۸	اگر مال ودیعه در جعبه سربسته یا پاکت مختوم به امین سپرده شده باشد حق ندارد آنرا باز کند و الّا ضامن است.
ماده ۶۱۹	امین باید عین مالي را که دریافت کرده است ردّ نماید.
ماده ۶۲۰	امین باید مال ودیعه را بهمان حالي که موقع پس دادن موجود است مسترد دارد و نسبت به نواقصي که در آن حاصل شده و مربوط بعمل امین نباشد ضامن نیست.
ماده ۶۲۱	اگر مال ودیعه قهراً از امین گرفته شود و مشارالیه قیمت یا چیز دیگري بجاي آن اخذ کرده باشد باید آنچه را که در عِوَض گرفته است بامانت گذار بدهد ولي امانت گذار مجبور بقبول آن نبوده و حق دارد مستقیماً به قاهر رجوع کند.
ماده ۶۲۲	اگر وارث امین مال ودیعه را تلف کند باید از عهده مثل یا قیمت آن برآید اگر چه عالم بودیعه بودن مال نبوده باشد.
ماده ۶۲۳	منافع حاصله از ودیعه مال مالك است.
ماده ۶۲۴	امین باید مال ودیعه را فقط بکسي که آنرا از او دریافت کرده است یا قائم مقام قانوني او یا بکسي که مأذون در اخذ میباشد مسترد دارد و اگر بواسطه ضرورتي بخواهد آنرا ردّ کند و بکسي که حق اخذ دارد دسترس نداشته باشد باید بحاکم ردّ نماید.
ماده ۶۲۵	هر گاه مستحق للغیر بودن مال ودیعه محقق گردد باید امین آنرا بمالك حقیقي ردّ کند و اگر مالك معلوم نباشد تابع احکام اموال مجهول‌المالك است.
ماده ۶۲۶	اگر کسي مال خود را بودیعه گذارد ودیعه بفوت امانت‌گذار باطل و امین ودیعه را نمیتواند رد کند مگر بوراث او.
ماده ۶۲۷	در صورت تعدّد وراث و عدم توافق بین آنها مال ودیعه باید بحاکم ردّ شود.

ماده ۶۲۸	اگر در احوال شخص امانت‌گذار تغييري حاصل گردد مثلاً اگر امانت‌گذار محجور شود عقد وديعه منفسخ و وديعه را نميتوان مسترد نمود مگر بكسي كه حق اداره كردن اموال محجور را دارد.
ماده ۶۲۹	اگر مال محجوري بوديعه گذارده شده باشد آن مال بايد پس از رفع حجر بمالك مسترد شود.
ماده ۶۳۰	اگر كسي مالي را بسمت قيمومت يا ولايت وديعه گذارد آن مال بايد پس از رفع سمت مزبور بمالك آن ردّ شود مگر اينكه از مالك رفع حجر نشده باشد كه در اين صورت به قيّم يا وليّ بعدي مسترد ميگردد.
ماده ۶۳۱	هر گاه كسي مال غير را بعنواني غير از مُستودع متصرف باشد و مقررات اين قانون او را نسبت بآن مال امين قرار داده باشد مثل مستودع است بنابراين مستأجر نسبت بعين مستأجره قيّم يا وليّ نسبت بمال صغير يا مولّي‌عليه و امثال آنها ضامن نميباشد مگر در صورت تفريط يا تعدّي و در صورت استحقاق مالك باسترداد از تاريخ مطالبه او و امتناع متصرف با امكان ردّ متصرف مسئول تلف و هر نقص يا عيبي خواهد بود اگرچه مستند بفعل او نباشد.
ماده ۶۳۲	كاروانسرادار و صاحب مهمانخانه و حمامي و امثال آنها نسبت باشياء و اسباب يا البسه واردين وقتي مسئول ميباشند كه اشياء و اسباب يا البسه نزد آنها ايداع شده باشد و يا اينكه بر طبق عرف بَلَد در حكم ايداع باشد.

مبحث سوم - در تعهّدات امانت‌گذار

ماده ۶۳۳	امانت‌گذار بايد مخارجي را كه امانتدار براي حفظ مال وديعه كرده است باو بدهد.
ماده ۶۳۴	هر گاه ردّ مال مستلزم مخارجي باشد بر عهده امانت‌گذار است.

فصل دهم - در عاريه

ماده ۶۳۵	عاريه عقدي است كه بموجب آن احد طرفين بطرف ديگر اجازه ميدهد كه از عين مال او مجاناً منتفع شود. عاريه دهنده را مُعير و عاريه گيرنده را مُستعير گويند.
ماده ۶۳۶	عاريه دهنده علاوه بر اهليّت بايد مالك منفعت مالي باشد كه عاريه ميدهد اگر چه مالك عين نباشد.
ماده ۶۳۷	هر چيزيكه بتوان با بقاي اصلش از آن منتفع شد ميتواند موضوع عقد عاريه گردد. منفعتي كه مقصود از عاريه است منفعتي است كه مشروع و عقلائي باشد.

ماده ۶۳۸	عاريه عقدي است جائز و بموت هر يك از طرفين منفسخ ميشود.
ماده ۶۳۹	هر گاه مال عاريه داراي عيوبي باشد كه براي مستعير توليد خسارتي كند مُعير مسئول خسارت وارده نخواهد بود مگر اينكه عرفاً مسبّب محسوب شود. همين حكم در مورد مودع و موجر و امثال آنها نيز جاري ميشود.
ماده ۶۴۰	مستعير ضامن تلف يا نُقصان مال عاريه نميباشد مگر در صورت تفريط يا تعدّي.
ماده ۶۴۱	مستعير مسئول منقصت ناشي از استعمال مال عاريه نيست مگر اينكه در غير مورد اذن استعمال نموده باشد و اگر عاريه مطلق بوده برخلاف متعارف استفاده كرده باشد.
ماده ۶۴۲	اگر بر مستعير شرط ضمان شده باشد مسئول هر كس و نقصاني خواهد بود اگر چه مربوط بعمل او نباشد.
ماده ۶۴۳	اگر بر مستعير شرط ضمان منقصت ناشي از صرف استعمال نيز شده باشد ضامن اين منقصت خواهد بود.
ماده ۶۴۴	در عاريه طلا و نقره اعم از مسكوك و غير مسكوك مستعير ضامن است هر چند شرط ضمان نشده و تفريط يا تعدّي هم نكرده باشد.
ماده ۶۴۵	در ردّ عاريه بايد مفاد مواد ٦٢٤ و ٦٢٦ تا ٦٣٠ رعايت شود.
ماده ۶۴۶	مخارج لازمه براي اِنتفاع از مال عاريه بر عهده مستعير است و مخارج نگاهداري آن تابع عرف و عادت است مگر اينكه شرط خاصي شده باشد.
ماده ۶۴۷	مستعير نميتواند مال عاريه را بهيچ نحوي بتصرف غير دهد مگر باذن معير.

فصل يازدهم - در قرض

ماده ۶۴۸	قرض عقدي است كه بموجب آن احد طرفين مقدار معيني از مال خود را بطرف ديگر تمليك ميكند كه طرف مزبور مثل آنرا از حيث مقدار و جنس و وَصف ردّ نمايد و در صورت تعذّر ردّ مثل قيمت يوم‌الردّ را بدهد.
ماده ۶۴۹	اگر مالي كه موضوع قرض است بعد از تسليم تلف يا ناقص شود از مال مقترض است.

ماده ۶۵۰	مقترض بايد مثل مالي را كه قرض كرده است ردّ كند اگر چه قيمة ترقّي يا تنزُّل كرده باشد.
ماده ۶۵۱	اگر براي اداء قرض بِوَجه مُلزمي اجلي معين شده باشد مُقرِض نميتواند قبل از انقضاء مدت، طلب خود را مطالبه كند.
ماده ۶۵۲	در موقع مطالبه، حاكم مطابق اوضاع و احوال براي مقترض مهلت يا اقساطي قرار ميدهد.
ماده ۶۵۳	(منسوخه ۱۳۷۰٫۰۸٫۱۴) - مقترض ميتواند بوجه ملزمي به مقرض وكالت دهد در مدتي كه قرض بر ذمه او باقي است مقدار معيني از دارائي مديون را در هر ماه يادر هر سال مجاناً بخود منتقل نمايد.

فصل دوازدهم - در قمار و گروبندي

ماده ۶۵۴	قمار و گروبندي باطل و دعاوي راجعه بآن مسموع نخواهد بود. همين حكم در مورد كليه تعهّداتي كه از معاملات نامشروع توليد شده باشد جاريست.
ماده ۶۵۵	(اصلاحي ۱۳۷۰٫۰۸٫۱۴) - در دوانيدن حيوانات سواري و همچنين در تيراندازي و شمشيرزني گروبندي جايز و مفاد ماده قبل در مورد آنها رعايت نمي شود.

فصل سيزدهم - در وكالت

مبحث اول - در كليّات

ماده ۶۵۶	وكالت عقدي است كه بموجب آن يكي از طرفين طرف ديگر را براي انجام امري نايب خود مينمايد.
ماده ۶۵۷	تحقق وكالت منوط بقبول وكيل است.
ماده ۶۵۸	وكالت ايجاباً و قبولاً بهر لفظ يا فعلي كه دلالت بر آن كند واقع ميشود.
ماده ۶۵۹	وكالت ممكن است مجاني باشد يا با اجرت.
ماده ۶۶۰	وكالت ممكن است بطور مطلق و براي تمام امور موكّل باشد يا مقيّد و براي امر يا امور خاصي.
ماده ۶۶۱	در صورتيكه وكالت مطلق باشد فقط مربوط باداره كردن اموال موكّل خواهد بود.

ماده ۶۶۲	وكالت بايد در امري داده شود كه خود موكّل بتواند آنرا بجا آورد وكيل هم بايد كسي باشد كه براي انجام آن امر اهليّت داشته باشد.
ماده ۶۶۳	وكيل نميتواند عملي را كه از حدود وكالت او خارج است انجام دهد.
ماده ۶۶۴	وكيل در محاكمه، وكيل در قبض حق نيست مگر اينكه قرائن دلالت بر آن نمايد و همچنين وكيل در اخذ حق، وكيل در مرافعه نخواهد بود.
ماده ۶۶۵	وكالت در بيع، وكالت در قبض ثمن نيست مگر اينكه قرينه قطعي دلالت بر آن كند.

مبحث دوم - در تعهّدات وكيل

ماده ۶۶۶	هر گاه از تقصير وكيل خسارتي بموكّل متوجه شود كه عرفاً وكيل مسبّب آن محسوب ميگردد مسئول خواهد بود.
ماده ۶۶۷	وكيل بايد در تصرفات و اقدامات خود مصلحت موكّل را مراعات نمايد و از آنچه كه موكّل بالصّراحة باو اختيار داده يا بر حسب قرائن و عرف و عادت داخل اختيار او است، تجاوز نكند.
ماده ۶۶۸	وكيل بايد حساب مدت وكالت خود را بموكّل بدهد و آنچه را كه بجاي او دريافت كرده است باو ردّ كند.
ماده ۶۶۹	هر گاه براي انجام امر دو يا چند نفر وكيل معين شده باشد هيچيك از آنها نميتواند بدون ديگري يا ديگران دخالت در آن امر بنمايد مگر اينكه هر يك مستقلاً وكالت داشته باشد، در اينصورت هر كدام ميتواند بتنهائي آن امر را بجا آورد.
ماده ۶۷۰	در صورتيكه دو نفر بنحو اجتماع وكيل باشند بموت يكي از آنها وكالت ديگري باطل ميشود.
ماده ۶۷۱	وكالت در هر امر مستلزم وكالت در لوازم و مقدمات آن نيز هست مگر اينكه تصريح بِعَدم وكالت باشد.
ماده ۶۷۲	وكيل در امري نميتواند براي آن امر بديگري وكالت دهد مگر اينكه صريحاً يا بدلالت قرائن وكيل در توكيل باشد.
ماده ۶۷۳	اگر وكيل كه وكالت در توكيل نداشته انجام امري را كه در آن وكالت دارد بشخص ثالثي واگذار كند هر يك از وكيل و شخص ثالث در مقابل موكّل نسبت بخساراتي كه مسبّب محسوب ميشود مسئول خواهد بود.

مبحث سوم - در تعهّدات موکل

ماده ۶۷۴	موكل بايد تمام تعهداتي را كه وكيل در حدود وكالت خود كرده است، انجام دهد. در مورد آنچه كه در خارج از حدود وكالت انجام داده شده است موكّل هيچگونه تعهّدي نخواهد داشت، مگر اينكه اعمال فضولي وكيل را صراحتاً يا ضمناً اجازه كند.
ماده ۶۷۵	موكّل بايد تمام مخارجي را كه وكيل براي انجام وكالت خود نموده است و همچنين اجرت وكيل را بدهد مگر اينكه در عقد وكالت طور ديگر مقرر شده باشد.
ماده ۶۷۶	حق‌الوكاله وكيل تابع قرارداد بين طرفين خواهد بود و اگر نسبت بحق‌الوكاله يا مقدار آن قرارداد نباشد تابع عرف و عادت است اگر عادت مسلمي نباشد وكيل مستحق اجرت‌المثل است.
ماده ۶۷۷	اگر در وكالت مجاني يا با اجرت بودن آن تصريح نشده باشد محمول بر اين است كه با اجرت باشد.

مبحث چهارم - در طرق مختلفه انقضاء وكالت

ماده ۶۷۸	وكالت بطريق ذيل مرتفع ميشود: ۱ - بعَزل موكّل. ۲ - باستعفاي وكيل. ۳ - بموت يا بجنون وكيل يا موكّل.
ماده ۶۷۹	موكّل ميتواند هر وقت بخواهد وكيل را عزل كند مگر اينكه وكالت وكيل با عدم عزل در ضمن عقد لازمي شرط شده باشد.
ماده ۶۸۰	تمام اموريكه وكيل قبل از رسيدن خبر عزل باو در حدود وكالت خود بنمايد نسبت بموكّل نافذ است.
ماده ۶۸۱	بعد از اينكه وكيل استعفا داد مادامیكه معلوم است موكّل باذن خود باقي است ميتواند در آنچه وكالت داشته اقدام كند.
ماده ۶۸۲	محجوريت موكّل موجب بطلان وكالت ميشود مگر در اموريكه حَجر مانع از توكيل در آنها نميباشد و همچنين است محجوريت وكيل مگر در اموريكه حَجر مانع از اقدام در آن نباشد.
ماده ۶۸۳	هر گاه متعلّق وكالت از بين برود يا موكّل عملي را كه مورد وكالت است خود انجام دهد يا بطور كلي عملي كه مُنافي با وكالت وكيل باشد بجا آورده مثل اينكه مالي را كه براي فروش آن وكالت داده بود خود بفروشد وكالت منفسخ ميشود.

فصل چهاردهم - در ضَمان عقدي

مبحث اول - در کلیات

ماده ۶۸۴	عقد ضمان عبارت است از اينكه شخصي مالي را كه بر ذمّه ديگري است بعهده بگيرد. متعهد را ضامن، طرف ديگر را مضمون‌له و شخص ثالث را مضمون‌عنه يا مديون اصلي ميگويند.
ماده ۶۸۵	در ضمان رضاي مديون اصلي شرط نيست.
ماده ۶۸۶	ضامن بايد براي معامله اهليّت داشته باشد.
ماده ۶۸۷	ضامن شدن از محجور و ميّت صحيح است.
ماده ۶۸۸	ممكن است از ضامن ضمانت كرد.
ماده ۶۸۹	هر گاه چند نفر ضامن شخصي شوند ضمانت هر كدام كه مضمون‌له قبول كند صحيح است.
ماده ۶۹۰	در ضمان شرط نيست كه ضامن مالدار باشد ليكن اگر مضمون‌له در وقت ضمان بعدم تمكّن ضامن جاهل بوده باشد ميتواند عقد ضمان را فسخ كند ولي اگر ضامن بعد از عقد غيرملي شود مضمون‌له خياري نخواهد داشت.
ماده ۶۹۱	ضمان ديني كه هنوز سبب آن ايجاد نشده است، باطل است.
ماده ۶۹۲	در دين حال ممكن است ضامن براي تأديه آن اجلي معين كند و همچنين ميتواند در دين مؤجل تعهّد پرداخت فوري آنرا بنمايد.
ماده ۶۹۳	مضمون‌له ميتواند در عقد ضمان از ضامن مطالبه رهن كند اگر چه دين اصلي رهني نباشد.
ماده ۶۹۴	علم ضامن بمقدار و اوصاف و شرايط ديني كه ضمانت آن را مينمايد شرط نيست بنابراين اگر كسي ضامن دين شخص بشود بدون اينكه بداند آن دين چه مقدار است ضمان صحيح است ليكن ضمانت يكي از چند دين بنحو ترديد باطل است.
ماده ۶۹۵	معرف تفصيلي ضامن بشخص مضمون‌له يا مضمون عنه لازم نيست.
ماده ۶۹۶	هر ديني را ممكن است ضمانت نمود اگر چه شرط فسخي در آن موجود باشد.

ماده ۶۹۷	ضمان عهده از مشتري يا بايع نسبت بدرك مبيع يا ثمن در صورت مستحق‌للغير در آمدن آن جايز است.

مبحث دوم

در اثر ضمان بين ضامن و مضمون‌له

ماده ۶۹۸	بعد از اينكه ضمان بطور صحيح واقع شد ذمّه مضمون‌عنه بري و ذمه ضامن بمضمون‌له مشغول ميشود.
ماده ۶۹۹	تعليق در ضمان مثل اينكه ضامن قيد كند كه اگر مديون نداد من ضامنم باطل است ولي التزام بتأديه ممكن است معلق باشد.
ماده ۷۰۰	تعليق ضمان بشرايط صحت آن مثل اينكه ضامن قيد كند كه اگر مضمون‌عنه مديون باشد من ضامنم موجب بطلان آن نميشود.
ماده ۷۰۱	ضمان عقدي است لازم و ضامن يا مضمون‌له نميتوانند آن را فسخ كنند مگر درصورت اعسار ضامن بطوريكه در ماده ٦٩٠ مقرراست يا در صورت بودن حق فسخ نسبت بدين مضمون‌له و يا در صورت تخلف از مقررات عقد.
ماده ۷۰۲	هر گاه ضَمان مدت داشته باشد مضمون‌له نميتواند قبل از انقضاء مدت مُطالبه طلب خود را از ضامن كند اگر چه دين حالّ باشد.
ماده ۷۰۳	در ضَمانِ حال مضمون‌له حق مُطالبه طلب خود را دارد اگر چه دين مؤجّل باشد.
ماده ۷۰۴	ضَمانِ مطلق محمول بحالّ است مگر آنكه بقرائن معلوم شود كه مؤجّل بوده است.
ماده ۷۰۵	ضَمان مؤجّل بفوتِ ضامن حالّ ميشود.
ماده ۷۰۶	(منسوخه ۱۳۷۰٫۰۸٫۱۴) - هر گاه دين مدت داشته ولي ضمان حال باشد بعد از ضمان مضمون‌له حق مطالبه از ضامن دارد.
ماده ۷۰۷	اگر مضمون‌له ذمه مضمون‌عنه را بري كند ضامن بري نميشود مگر اينكه مقصود ابراء از اصل دين باشد.
ماده ۷۰۸	كسيكه ضامن دَرَك مَبيع است در صورت فسخ بيع بسبب اِقاله يا خيار، از ضَمان بري ميشود.

مبحث سوم

تحلیف
پایگاه خبری
www.tahleif.ir

در اثر ضمان بین ضامن و مضمون عنه

ماده ۷۰۹	ضامن حق رجوع بمضمون عنه ندارد مگر بعد از اداء دين ولي ميتواند در صورتيكه مضمون‌عنه ملتزم شده باشد كه در مدت معيني برائت او را تحصيل نمايد و مدت مزبور هم منقضي شده باشد رجوع كند.
ماده ۷۱۰	اگر ضامن با رضايت مضمون‌له حواله كند بكسي كه دين را بدهد و آنشخص قبول نمايد مثل آنست كه دين را ادا كرده است و حق رجوع بمضمون‌عنه دارد و همچنين است حواله مضمون‌له بعهده ضامن.
ماده ۷۱۱	اگر ضامن دين را تأديه كند و مضمون عنه آن را ثانياً بپردازد ضامن حق رجوع بمضمون‌له نخواهد داشت و بايد بمضمون‌عنه مراجعه كند و مضمون‌عنه ميتواند از مضمون‌له آنچه را كه گرفته است مسترد دارد.
ماده ۷۱۲	هر گاه مضمون‌له فوت شود و ضامن وارث او باشد حق رجوع بمضمون‌عنه دارد.
ماده ۷۱۳	اگر ضامن بمضمون‌له كمتر از دين داده باشد زياده بر آنچه داده نمي‌تواند از مديون مطالبه كند اگر چه دين را صُلح بكمتر كرده باشد.
ماده ۷۱۴	اگر ضامن زيادتر از دين بداين بدهد حق رجوع بزياده ندارد مگر در صورتيكه باذن مضمون‌عنه داده باشد.
ماده ۷۱۵	هر گاه دين مدت داشته و ضامن قبل از موعد آنرا بدهد مادام كه دين حالّ نشده است نميتواند از مديون مطالبه كند.
ماده ۷۱۶	در صورتيكه دين حالّ باشد هر وقت ضامن اَدا كند ميتواند رجوع بمضمون‌عنه نمايد هر چند ضَمان مدت داشته و موعد آن نرسيده باشد مگر آنكه مضمون‌عنه اِذن بضَمان مؤجّل داده باشد.
ماده ۷۱۷	هر گاه مضمون‌عنه دين را ادا كند ضامن بري ميشود هر چند ضامن بمضمون‌عنه اِذن در اَدا نداده باشد.
ماده ۷۱۸	هر گاه مضمون‌له ضامن را از دين اِبراء كند ضامن و مضمون‌عنه هر دو بري ميشوند.
ماده ۷۱۹	هر گاه مضمون‌له ضامن را اِبراء يا ديگري مجاناً دين را بدهد ضامن حق رجوع بمضمون‌عنه ندارد.
ماده ۷۲۰	ضامني كه بقصد تَبَرُّع ضمانت كرده باشد حق رجوع بمضمون‌عنه ندارد.

مبحث چهارم

در اثر ضَمان بین ضامنین

ماده ۷۲۱	هر گاه اشخاص متعدد از يك شخص و براي يك قَرض بنحو تسهيم ضمانت كرده باشند مضمون‌له بهر يك از آنها فقط بقدر سهم او حق رجوع دارد و اگر يكي از ضامنين تمام قرض را تأديه نمايد بهر يك از ضامنين ديگر كه اِذن تأديه داده باشد ميتواند بقدر سهم او رجوع كند.
ماده ۷۲۲	ضامنِ ضامن حق رجوع بمَديون اصلي ندارد و بايد بمضمون‌عنه خود رجوع كند و بهمين طريق هر ضامني بمضمون‌عنه خود رجوع ميكند تا بَمديون اصلي برسد.
ماده ۷۲۳	ممكن است كسي در ضمن عقد لازمي بتأديه دين ديگري ملتزم شود در اين صورت تعليق بالتزام مبطل نيست مثل اينكه كسي اِلتزام خود را بتأديه دين مَديون مُعَلّق بعدم تأديه او نمايد.

فصل پانزدهم -در حواله

ماده ۷۲۴	حواله عقدي است كه بموجب آن طلب شخصي از ذمه مديون بذمه شخص ثالثي منتقل ميگردد. مَديون را مُحيل، طلبكار را مُحتال، شخص ثالث را مُحال عليه ميگويند.
ماده ۷۲۵	حواله محقق نميشود مگر با رضاي مُحتال و قبول مُحال‌عليه.
ماده ۷۲۶	اگر در مورد حواله مُحيل مَديون مُحتال نباشد احكام حواله در آن جاري نخواهد بود.
ماده ۷۲۷	براي صحّت حواله لازم نيست كه مُحال‌عليه مديون بمُحيل باشد در اينصورت مُحال عليه پس از قبولي در حكم ضامن است.
ماده ۷۲۸	در صحّت حواله مَلائت مُحال عليه شرط نيست.
ماده ۷۲۹	هر گاه در وقت حواله مُحال عليه مُعسِر بوده و مُحتال جاهل باعسار او باشد مُحتال ميتواند حواله را فسخ و بمُحيل رجوع كند.
ماده ۷۳۰	پس از تحقيق حواله ذمه مُحيل از ديني كه حواله داده بري و ذمه مُحال عليه مشغول ميشود.
ماده ۷۳۱	در صورتيكه مُحال عليه مديون مُحيل نبوده بعد از اداء وجه حواله ميتواند بهمان مقداري كه پرداخته است رجوع بمُحيل نمايد.

ماده ۷۳۲	حواله عقدي است لازم و هيچيك از مُحيل و مُحتال و مُحال‌عليه نميتواند آنرا فسخ كند مگر در مورد ماده ۷۲۹ و يا در صورتيكه خيار فسخ شرط شده باشد.
ماده ۷۳۳	اگر در بيع بايع حواله داده باشد كه مشتري ثمن را بشخصي بدهد يا مشتري حواله داده باشد كه بايع ثمن را از كسي بگيرد و بعد بُطلان بيع معلوم گردد حواله باطل ميشود و اگر مُحتال ثمن را اخذ كرده باشد بايد مسترد دارد ولي اگر بيع بواسطه فسخ يا اِقاله منفسخ شود حواله باطل نبوده ليكن مُحال عليه بري و بايع يا مشتري ميتواند بيكديگر رجوع كند. مفاد اين ماده در مورد ساير تعهُّدات نيز جاري خواهد بود.

فصل شانزدهم - در كفالت

ماده ۷۳۴	كفالت عقدي است كه بموجب آن احد طرفين در مقابل طرف ديگر احضار شخص ثالثي را تعهد ميكند. متعهد را كفيل، شخص ثالث را مكفول و طرف ديگر را مكفول‌له ميگويند.
ماده ۷۳۵	كفالت برضاي كفيل و مكفول‌له واقع ميشود.
ماده ۷۳۶	در صحت كفالت علم كفيل بثبوت حقي بر عهده مكفول شرط نيست بلكه دعوي حق از طرف مكفول‌له كافي است اگر چه مكفول منكر آن باشد.
ماده ۷۳۷	كفالت ممكن است مطلق باشد يا موقت و در صورت موقت بودن بايد مدت آن معلوم باشد.
ماده ۷۳۸	ممكن است شخص ديگري كفيلِ كفيل شود.
ماده ۷۳۹	در كفالت مطلق مكفول‌له هر وقت بخواهد ميتواند احضار مكفول را تقاضا كند ولي در كفالت موقت قبل از رسيدن موعد حق مطالبه ندارد.
ماده ۷۴۰	كفيل بايد مكفول را در زمان و مكاني كه تعهُّد كرده است حاضر نمايد و الّا بايد از عهده حقي كه بر عهده مكفول ثابت ميشود برآيد.
ماده ۷۴۱	اگر كفيل ملتزم شده باشد كه مالي در صورت عدم احضار مكفول بدهد بايد بنحويكه ملتزم شده است عمل كند.
ماده ۷۴۲	اگر در كفالت محل تسليم معين نشده باشد كفيل بايد مكفول را در محل عقد تسليم كند مگر اينكه عقد منصرف بمحل ديگر باشد.

ماده ۷۴۳	اگر مكفول غايب باشد بكفيل مهلتي كه براي حاضر كردن مكفول كافي باشد داده ميشود.
ماده ۷۴۴	اگر كفيل مكفول را در غير زمان و مكان مقرر يا برخلاف شرايطي كه كرده‌اند تسليم كند قبول آن بر مكفول‌له لازم نيست ليكن اگر قبول كرد كفيل بري ميشود و همچنين اگر مكفول‌له برخلاف مقرر بين طرفين تقاضاي تسليم نمايد كفيل ملزم بقبول نيست.
ماده ۷۴۵	هر كس شخصي را از تحت اقتدار ذيحق يا قائم‌مقام او بدون رضاي او خارج كند در حكم كفيل است و بايد آن شخص را حاضر كند والّا بايد از عهده حقي كه بر او ثابت شود برآيد.
ماده ۷۴۶	در موارد ذيل كفيل بري ميشود. ۱) در صورت حاضر كردن مكفول بنحويكه مُتعهّد شده است. ۲) در صورتيكه مكفول در موقع مقرر شخصاً حاضر شود. ۳) در صورتيكه ذمه مكفول بنحوي از انحاء از حقي كه مكفول‌له بر او دارد بري شود. ۴) در صورتيكه مكفول‌له كفيل را بري نمايد. ۵) در صورتيكه حق مكفول‌له بنحوي از انحاء بديگري منتقل شود. ٦) در صورت فوت مكفول.
ماده ۷۴۷	(اصلاحي ۱۳۷۰٫۰۸٫۱۴) - هرگاه كفيل مكفول خود را مطابق شرايط مقرره حاضر كند و مكفول له از قبول آن امتناع نمايد كفيل مي تواند احضار مكفول و امتناع مكفول له را با شهادت معتبر نزد حاكم و يا احضار نزد حاكم اثبات نمايد.
ماده ۷۴۸	فوت مكفول‌له موجب برائت كفيل نميشود.
ماده ۷۴۹	هر گاه يكنفر در مقابل چند نفر از شخصي كفالت نمايد بتسليم او بيكي از آنها در مقابل ديگران بري نميشود.
ماده ۷۵۰	در صورتيكه شخصي كفيلِ كفيل باشد و ديگري كفيل او و هكذا هر كفيل بايد مكفول خود را حاضر كند و هر كدام از آنها كه مكفول اصلي را حاضر كرد او و سايرين بري ميشوند و هر كدام كه بيكي از جهات مزبوره در ماده ٧۴٦ بري شد كفيل‌هاي مابعد او هم بري ميشوند.
ماده ۷۵۱	هر گاه كفالت باذن مكفول بوده و كفيل با عدم تمكن از احضار حقي را كه بعهده او است ادا نمايد و يا باذن او اداي حق كند ميتواند بمكفول رجوع كرده آنچه را كه داده اخذ كند و اگر هيچيك باذن مكفول نباشد حق رجوع نخواهد داشت.

فصل هفدهم - در صُلح

ماده ۷۵۲	صلح ممکن است یا در مورد رفع تنازع موجود و یا جلوگیري از تنازع احتمالي در مورد معامله و غیر آن واقع شود.
ماده ۷۵۳	براي صحّت صُلح طرفین باید اهلیّت معامله و تصرف در مورد صلح داشته باشند.
ماده ۷۵۴	هر صلح نافذ است جز صلح بر امري که غیر مشروع باشد.
ماده ۷۵۵	صلح با انکار دعوي نیز جائز است بنابراین درخواست صلح اقرار محسوب نمیشود.
ماده ۷۵۶	حقوق خصوصي که از جرم تولید میشود ممکن است مورد صلح واقع شود.
ماده ۷۵۷	صلح بلاعِوَض نیز جائز است.
ماده ۷۵۸	صلح در مقام معاملات هر چند نتیجه معامله را که بجاي آن واقع شده است میدهد لیکن شرایط و احکام خاصه آن معامله را ندارد بنابراین اگر مورد صلح عین باشد در مقابل عوض نتیجه آن همان نتیجه بیع خواهد بود بدون اینکه شرایط و احکام خاصه بیع در آن مجري شود.
ماده ۷۵۹	حق شُفعه در صُلح نیست هر چند در مقام بیع باشد.
ماده ۷۶۰	صلح عقد لازمست اگر چه در مقام عقود جایز واقع شده باشد و بر هم نمیخورد مگر در موارد فسخ بخیار یا اقاله.
ماده ۷۶۱	صلحي که در مورد تنازع یا مبني بر تسامح باشد قاطع بین طرفین است و هیچیك نمي‌تواند آنرا فسخ کند اگر چه به ادعاء غَبن باشد مگر در صورت تخلف شرط با اشتراط خیار.
ماده ۷۶۲	اگر در طرف مصالحه و یا در مورد صُلح اشتباهي واقع شده باشد صُلح باطل است.
ماده ۷۶۳	صُلح باِکراه نافذ نیست.
ماده ۷۶۴	تَدلیس در صُلح موجب خیار فسخ است.
ماده ۷۶۵	صُلح دعوي مبتني بر معامله باطله باطل است ولي صُلح دعوي ناشي از بُطلان معامله صحیح است.

ماده ۷۶۶	اگر طرفين بطور كلي تمام دعاوي واقعيه و فرضيه خود را بصلح خاتمه داده باشند كليه دعاوي داخل در صلح محسوب است اگر چه منشاء دعوي در حين صلح معلوم نباشد مگر اينكه صلح بحسب قرائن شامل آن نگردد.
ماده ۷۶۷	اگر بعد از صلح معلوم گردد كه موضوع صلح منتفي بوده است صلح باطل است.
ماده ۷۶۸	در عقد صلح ممكن است احد طرفين در عِوَض مال‌الصلحي كه ميگيرد مُتعهّد شود كه نفقه معيني همه ساله يا همه ماهه تا مدت معين تأديه كند، اين تَعهّد ممكن است بنفع طرفين مصالحه يا بنفع شخص يا اشخاص ثالث واقع شود.
ماده ۷۶۹	در تَعهّد مذكور در ماده قبل بنفع هر كس كه واقع شده باشد ممكن است شرط نمود كه بعد از فوت منتفع نفقه بوراث او داده شود.
ماده ۷۷۰	صلحي كه بر طبق دو ماده فوق واقع ميشود بورشكستگي يا افلاس مُتعهّد نفقه فسخ نمي‌شود مگر اينكه شرط شده باشد.

فصل هجدهم - در رهن

ماده ۷۷۱	رهن عقدي است كه بموجب آن مديون مالي را براي وثيقه بداين ميدهد. رهن دهنده را راهن و طرف ديگر را مُرتَهِن ميگويند.
ماده ۷۷۲	مال مرهون بايد بقبض مُرتَهِن يا بتصرف كسيكه بين طرفين معين ميگردد داده شود، ولي استمرار قبض شرط صحّت معامله نيست.
ماده ۷۷۳	هر مالي كه قابل نقل و انتقال قانوني نيست نميتواند مورد رهن واقع شود.
ماده ۷۷۴	مال مرهون بايد عين معين باشد و رهن دين و منفعت باطل است.
ماده ۷۷۵	براي هر مالي كه در ذمّه باشد ممكن است رهن داده شود ولو عقدي كه موجب اشتغال ذمّه است قابل فسخ باشد.
ماده ۷۷۶	ممكن است يكنفر مالي را در مقابل دو يا چند دين كه بدو يا چند نفر دارد رهن بدهد در اينصورت مُرتَهنين بايد بِتَراضي معين كنند كه رهن در تصرف چه كسي باشد و همچنين ممكن است دو نفر يك مال را بيكنفر در مقابل طلبي كه از آنها دارد رهن بدهند.

ماده ۷۷۷	در ضمن عقد رهن یا بموجب عقد علیحده ممکن است راهن مُرتَهِن را وکیل کند که اگر در موعد مقرر راهن قَرض خود را اداء ننمود مُرتَهِن از عین مرهونه یا قیمت آن طلب خود را استیفاء کند و نیز ممکن است قرار دهد وکالت مزبور بعد از فوت مُرتَهِن با ورثه او باشد و بالاخره ممکن است که وکالت بشخص ثالث داده شود.
ماده ۷۷۸	اگر شرط شده باشد که مُرتَهِن حق فروش عین مرهونه را ندارد باطل است.
ماده ۷۷۹	هر گاه مُرتَهِن براي فروش عین مرهونه وکالت نداشته باشد و راهن هم براي فروش آن و اداء دین حاضر نگردد مُرتَهِن بحاکم رجوع مینماید تا اجبار ببیع یا اداء دین بنحو دیگر بکند.
ماده ۷۸۰	براي استیفاء طلب خود از قیمت رهن مُرتَهِن بر هر طلبکار دیگري رجحان خواهد داشت.
ماده ۷۸۱	اگر مال مرهون بقیمتي بیش از طلب مُرتَهِن فروخته شود مازاد مال مالك آن است و اگر برعکس حاصل فروش کمتر باشد مُرتَهِن باید براي نقیصه براهن رجوع کند.
ماده ۷۸۲	در مورد قسمت اخیر ماده قبل اگر راهن مُفلس شده باشد مُرتَهِن با غرماء شریك میشود.
ماده ۷۸۳	اگر راهن مقداري از دین را ادا کند حق ندارد مقداري از رهن را مُطالبه نمایند و مُرتَهِن میتواند تمام آن را تا تأدیه کامل دین نگاهدارد مگر اینکه بین راهن و مُرتَهِن ترتیب دیگري مقرر شده باشد.
ماده ۷۸۴	تبدیل رهن بمال دیگر بتراضي طرفین جائز است.
ماده ۷۸۵	هر چیزي که در عقد بیع بدون قید صریح بعنوان متعلقات جزء مَبیع محسوب میشود در رهن نیز داخل خواهد بود.
ماده ۷۸۶	ثَمره رهن و زیادتي که ممکن است در آن حاصل شود در صورتیکه متّصل باشد جزء رهن خواهد بود و در صورتیکه منفصل باشد متعلق براهن است مگر اینکه ضمن عقد بین طرفین ترتیب دیگري مقرر شده باشد.
ماده ۷۸۷	عقد رهن نسبت بمُرتَهِن جایز و نسبت براهن لازم است و بنابراین مُرتَهِن مي‌تواند هر وقت بخواهد آن را برهم زند ولي راهن نمیتواند قبل از اینکه دین خود را ادا نماید و یا بنحوي از انحاء قانوني از آن بري شود رهن را مسترد دارد.

ماده ۷۸۸	بموت راهن یا مُرتَهِن رهن منفسخ نمي‌شود ولي در صورت فوت مُرتَهِن راهن ميتواند تقاضا نمايد كه رهن بتصرف شخص ثالثي كه بتراضي او و ورثه معين ميشود داده شود. در صورت عدم تراضي، شخص مزبور از طرف حاكم معين ميشود.
ماده ۷۸۹	رهن در يد مُرتَهِن امانت محسوب است و بنابراين مُرتَهِن مسئول تلف يا ناقص شدن آن نخواهد بود مگر در صورت تقصير.
ماده ۷۹۰	بعد از برائت ذمّه مَديون رهن در يد مُرتَهِن امانت است ليكن اگر با وجود مُطالبه آن را ردّ ننمايد ضامن آن خواهد بود اگرچه تقصير نكرده باشد.
ماده ۷۹۱	اگر عين مرهونه بواسطه عمل خود راهن يا شخص ديگري تلف شود بايد تلف‌كننده بدل آن را بدهد و بدل مزبور رهن خواهد بود.
ماده ۷۹۲	وكالت مذكور در ماده ۷۷۷ شامل بدل مزبور در ماده فوق نخواهد بود.
ماده ۷۹۳	راهن نميتواند در رهن تصرفي كند كه مُنافي حق مُرتَهِن باشد مگر باذن مُرتَهِن.
ماده ۷۹۴	راهن مي‌تواند در رهن تغييراتي بدهد يا تصرفات ديگري كه براي رهن نافع باشد و منافي حقوق مُرتَهِن هم نباشد بعمل آورد بدون اينكه مُرتَهِن بتواند او را منع كند، در صورت منع اجازه با حاكم است.

فصل نوزدهم - در هبه

ماده ۷۹۵	هبه عقدي است كه بموجب آن يكنفر مالي را مجاناً بكس ديگري تمليك ميكند، تمليك‌كننده واهب، طرف ديگر را مُتّهب، مالي را كه مورد هبه است عين موهوبه ميگويند.
ماده ۷۹۶	واهب بايد براي معامله و تصرف در مال خود اهليّت داشته باشد.
ماده ۷۹۷	واهب بايد مالك مالي باشد كه هبه مي‌كند.
ماده ۷۹۸	هبه واقع نميشود مگر با قبول و قبض مُتّهب اعم از اينكه مباشر قبض خود مُتّهب باشد يا وكيل او و قبض بدون اِذن واهب اثري ندارد.
ماده ۷۹۹	در هبه بصغير يا مجنون يا سفيه قبض وليّ معتبر است.
ماده ۸۰۰	در صورتيكه عين موهوبه در يد مُتّهب باشد محتاج بقبض نيست.

ماده ۸۰۱	هبه ممکن است معوض باشد و بنابراین واهب میتواند شرط کند که متهب مالي را باو هبه کند یا عمل مشروعي را مجاناً بجا آورد.
ماده ۸۰۲	اگر قبل از قبض واهب یا متهب فوت کند هبه باطل میشود.
ماده ۸۰۳	بعد از قبض نیز واهب میتواند بابقاء عین موهوبه از هبه رجوع کند مگر در موارد ذیل: ۱) در صورتیکه مُتّهب پدر یا مادر یا اولاد واهب باشد. ۲) در صورتیکه هبه معوض بوده و عِوَض هم داده شده باشد. ۳) در صورتیکه عین موهوبه از ملکیت مُتّهب خارج شده یا متعلق حق غیر واقع شود خواه قهراً مثل اینکه [متهب به واسطه فلس محجور شود خواه اختیارا مثل اینکه] عین موهوبه برهن داده شود. ۴) در صورتیکه در عین موهوبه تغییري حاصل شود.
ماده ۸۰۴	در صورت رجوع واهب نِماآت عین موهوبه اگر متّصل باشد مال واهب و اگر منفصل باشد مال مُتّهب خواهد بود.
ماده ۸۰۵	بعد از فوت واهب یا مُتّهب رجوع ممکن نیست.
ماده ۸۰۶	هر گاه داین طلب خود را بمدیون ببخشد حق رجوع ندارد.
ماده ۸۰۷	اگر کسي مالي را بعنوان صدقه بدیگري بدهد حق رجوع ندارد.

قسمت سوم - در اخذ بشفعه

ماده ۸۰۸	هر گاه مال غیرمنقول قابل تقسیمي بین دو نفر مشترك باشد و یکي از دو شریك حِصّه خود را بقصد بیع بشخص ثالثي منتقل کند شریك دیگر حق دارد قیمتي را که مشتري داده باو بدهد و حّصه مَبیعه را تَمَلُّك کند. این حق را حق شُفعه و صاحب آن را شفیع میگویند.
ماده ۸۰۹	هر گاه بنا و درخت بدون زمین فروخته شود حق شُفعه نخواهد بود.
ماده ۸۱۰	اگر ملك دو نفر در مَمَرّ یا مجرا مشترك باشد و یکي از آنها مِلك خود را با حق مَمَرّ یا مَجرا بفروشد دیگري حق شُفعه دارد اگر چه در خود مِلك مشاعاً شریك نباشد ولي اگر مِلك را بدون مَمَرّ یا مَجرا بفروشد دیگري حق شُفعه ندارد.

ماده ۸۱۱	اگر حِصّه يكي از دو شريك وقف باشد مُتولّي يا موقوف‌عليهم حق شُفعه ندارد.
ماده ۸۱۲	اگر مَبيع متعدد بوده و بعض آن قابل شُفعه و بعض ديگر قابل شُفعه نباشد حق شُفعه را ميتوان نسبت به بعضي كه قابل شُفعه است بقدر حِصّه آن بعض از ثَمَن اجرا نمود.
ماده ۸۱۳	در بيع فاسد حق شُفعه نيست.
ماده ۸۱۴	خياري بودن بيع مانع از اخذ بشُفعه نيست.
ماده ۸۱۵	حق شُفعه را نميتوان فقط نسبت بيك قسمت از مَبيع اجرا نمود صاحب حق مزبور يا بايد از آن صرف نظر كند يا نسبت بتمام مَبيع اجرا نمايد.
ماده ۸۱۶	اخذ بشُفعه هر معامله را كه مشتري قبل از آن و بعد از عقد بيع نسبت بمورد شُفعه نموده باشد باطل مينمايد.
ماده ۸۱۷	در مقابل شريكي كه بحق شُفعه تَمَلُّك ميكند مشتري ضامن دَرَك است نه بايع ليكن اگر در موقع اخذ بشُفعه مورد شُفعه هنوز بتصرف مشتري داده نشده باشد شفيع حق رجوع بمشتري نخواهد داشت.
ماده ۸۱۸	مشتري نسبت بعيب و خرابي و تلفي كه قبل از اخذ بشُفعه در يد او حادث شده باشد ضامن نيست و همچنين است بعد از اخذ بشُفعه و مطالبه در صورتي كه تَعَدّي يا تفريط نكرده باشد.
ماده ۸۱۹	نماآتي كه قبل از اخذ بشُفعه در مَبيع حاصل ميشود در صورتيكه منفصل باشد مال مشتري و در صورتي كه متّصل باشد مال شفيع است ولي مشتري ميتواند بنائي را كه كرده يا درختي را كه كاشته قَلع كند.
ماده ۸۲۰	هر گاه معلوم شود كه مَبيع حين‌البيع معيوب بوده و مشتري اَرش گرفته است شفيع در موقع اخذ بشُفعه مقدار اَرش را از ثَمَن كسر ميگذارد. حقوق مشتري در مقابل بايع راجع بدَرَك مَبيع همان است كه در ضمن عقد بيع مذكور شده است.
ماده ۸۲۱	حق شُفعه فوري است.
ماده ۸۲۲	حق شُفعه قابل اِسقاط است و اِسقاط آن بهر چيزي كه دلالت بر صرف نظر كردن از حق مزبور نمايد واقع ميشود.
ماده ۸۲۳	حق شُفعه بعد از موت شفيع به وارث يا وُرّاث او منتقل ميشود.

ماده ۸۲۴	هر گاه يك يا چند نفر از وُرّاث حق خود را اِسقاط كند باقي وُرّاث نمي‌توانند آن را فقط نسبت بسهم خود اجرا نمايند و بايد يا از آن صرف نظر كنند يا نسبت بتمام مَبيع اجرا نمايند.

قسمت چهارم - در وصايا و ارث

باب اول - در وصايا

فصل اول - در كليات

ماده ۸۲۵	وصيت بر دو قِسم است: تمليكي و عهدي.
ماده ۸۲۶	وصيت تمليكي عبارت است از اينكه كسي عين يا منفعتي را از مال خود براي زمان بعد از فوتش بديگري مجاناً تمليك كند. وصيت عهدي عبارت است از اينكه شخصي يك يا چند نفر را براي انجام امر يا اموري يا تصرفات ديگري مأمور مينمايد. وصيت كننده موصي، كسي كه وصيت تمليكي بنفع او شده است موصي له، مورد وصيت موصي‌به و كسي كه بموجب وصيت عهدي وليّ بر مورد ثُلث يا بر صغير قرار داده ميشود وصيّ ناميده ميشود.
ماده ۸۲۷	تمليك بموجب وصيت محقق نميشود مگر با قبول موصي‌له پس از فوت موصي.
ماده ۸۲۸	هرگاه موصي‌له غيرمحصور باشد مثل اينكه وصيت براي فقرا يا امور عام‌المنفعه شود، قبول شرط نيست.
ماده ۸۲۹	قبول موصي‌له قبل از فوت موصي مؤثر نيست و موصي ميتواند از وصيت خود رجوع كند حتي در صورتيكه موصي‌له موصي به را قبض كرده باشد.
ماده ۸۳۰	نسبت به موصي‌له ردّ يا قبول وصيت بعد از فوت مُوصي معتبر است بنابراين اگرموصي‌له قبل از فوت مُوصي وصيت را رد كرده باشد بعد از فوت ميتواند آن را قبول كند و اگر بعد از فوت آن را قبول و موصي به را قبض كرد ديگر نميتواند آن را رد كند ليكن اگر قبل از فوت قبول كرده باشد بعد از فوت قبول ثانوي لازم نيست.
ماده ۸۳۱	اگر موصي‌له صغير يا مجنون باشد رد يا قبول وصيت با وليّ خواهد بود.

ماده ۸۳۲	موصي‌له ميتواند وصيت را نسبت به قسمتي از موصي‌به قبول كند در اين صورت وصيت نسبت به قسمتي كه قبول شده صحيح و نسبت به قسمت ديگر باطل ميشود.
ماده ۸۳۳	ورثه مُوصي نمي‌تواند در موصي‌به تصرف كند مادام كه موصي‌له رد يا قبول خود را به آنها اعلام نكرده است. اگر تأخير اين اعلام موجب تَضَرُّر ورثه باشد حاكم موصي‌له را مجبور ميكند كه تصميم خود را معين نمايد.
ماده ۸۳۴	در وصيت عهدي قبول شرط نيست ليكن وصيّ مي‌تواند مادام كه مُوصي زنده است وصايت را رد كند و اگر قبل از فوت مُوصي رد نكرد بعد از آن حق رد ندارد اگرچه جاهل بر وصايت بوده باشد.

فصل دوم - در موصي

ماده ۸۳۵	موصي بايد نسبت به مورد وصيت جائزالتصرف باشد.
ماده ۸۳۶	هرگاه كسي بقصد خودكشي خود را مجروح يا مسموم كند يا اعمال ديگر از اين قبيل كه موجب هلاكت است مرتكب گردد و پس از آن وصيت نمايد آن وصيت در صورت هلاكت باطل است و هرگاه اتفاقاً منتهي بموت نشد وصيت نافذ خواهد بود.
ماده ۸۳۷	اگر كسي بموجب وصيت يك يا چند نفر از ورثه خود را از ارث محروم كند وصيت مزبور نافذ نيست.
ماده ۸۳۸	مُوصي ميتواند از وصيت خود رجوع كند.
ماده ۸۳۹	اگر مُوصي ثانياً وصيتي برخلاف وصيت اوّل نمايد وصيت دوم صحيح است.

فصل سوم - در موصي به

ماده ۸۴۰	وصيت بصرف مال در امر غيرمشروع باطل است.
ماده ۸۴۱	موصي‌به بايد ملك موصي باشد و وصيت بمال غير ولو با اجازه مالك باطل است.
ماده ۸۴۲	ممكن است مالي را كه هنوز موجود نشده است وصيت نمود.

ماده ۸۴۳	وصیت بزیاده بر ثُلث تَرَکه نافذ نیست مگر باجازه وراث و اگر بعض از ورثه اجازه کند فقط نسبت بسهم او نافذ است.
ماده ۸۴۴	هر گاه مُوصي به مال معيني باشد آن مال تقويم ميشود اگر قيمت آن بيش از ثُلث تَرَکه باشد مازاد مال ورثه است مگر اينكه اجازه از ثُلث كند.
ماده ۸۴۵	ميزان ثُلث به اعتبار دارائي مُوصي در حين وفات معين ميشود نه به اعتبار دارائي او در حين وصيت.
ماده ۸۴۶	هر گاه موصي‌به منافع ملكي باشد دائماً يا در مدت معين بطريق ذيل از ثُلث اخراج ميشود: بدواً عين مِلك با منافع آن تقويم ميشود سپس مِلك مزبور با ملاحظه مسلوب‌المنفعه بودن در مدت وصيت تقويم شده تفاوت بين دو قيمت از ثُلث حساب ميشود. اگر موصي‌به منافع دائمي مِلك بوده و بدين جهت عين مِلك قيمتي نداشته باشد قيمت مِلك با ملاحظه منافع از ثُلث محسوب ميشود.
ماده ۸۴۷	اگر موصي‌به كلي باشد تعيين فرد با ورثه است مگر اينكه در وصيت طور ديگر مقرر شده باشد.
ماده ۸۴۸	اگر مُوصي‌به جزء مشاع تَرَکه باشد مثل رُبع يا ثُلث موصي‌له با ورثه در همان مقدار از تركه مشاعاً شريك خواهد بود.
ماده ۸۴۹	اگر مُوصي زياده بر ثُلث بترتيب معيني وصيت باموري كرده باشد ورثه زياده بر ثُلث را اجازه نكنند بهمان ترتيبي كه وصيت كرده است از تَرَکه خارج ميشود تا ميزان ثُلث و زايد بر ثُلث باطل خواهد شد و اگر وصيت به تمام يكدفعه باشد زياده از همه كسر ميشود.

فصل چهارم - در موصي‌له

ماده ۸۵۰	موصي‌له بايد موجود باشد و بتواند مالك چيزي بشود كه براي او وصيت شده است.
ماده ۸۵۱	وصيت براي حمل صحيح است ليكن تَمَلُّك او منوط است بر اينكه زنده متولد شود.
ماده ۸۵۲	اگر حمل در نتيجه جرمي سقط شود موصي‌به بورثه او ميرسد مگر اينكه جرم مانع ارث باشد.
ماده ۸۵۳	اگر موصي‌لهم متعدد و محصور باشند موصي‌به بين آنها بالسويه تقسيم ميشود مگر اينكه موصي طور ديگر مقرر داشته باشد.

فصل پنجم - در وصيّ

ماده ۸۵۴	مُوصي ميتواند يك يا چند نفر وصيّ معين نمايد در صورت تعدد اوصياء بايد مجتمعاً عمل بوصيت كنند مگر در صورت تصريح باستقلال هر يك.
ماده ۸۵۵	مُوصي ميتواند چند نفر را بنحو ترتيب وصيّ معين كند باينطريق كه اگر اولي فوت كرد دومي وصيّ باشد و اگر دومي فوت كرد سومي باشد و هكذا.
ماده ۸۵۶	صغير را ميتوان باتفاق يك نفر كبير وصيّ قرار داد. در اين صورت اجراء وصايا با كبير خواهد بود تا موقع بلوغ و رشد صغير.
ماده ۸۵۷	مُوصي ميتواند يكنفر را براي نظارت در عمليات وصيّ معين نمايد. حدود اختيارات ناظر بطريقي خواهد بود كه مُوصي مقرر داشته است يا از قرائن معلوم شود.
ماده ۸۵۸	وصيّ نسبت به اموالي كه برحسب وصيت در يَد او ميباشد حكم اَمين را دارد و ضامن نميشود مگر در صورت تَعَدّي يا تفريط.
ماده ۸۵۹	وصيّ بايد بر طبق وصاياي مُوصي رفتار كند و الّا ضامن و منعزل است.
ماده ۸۶۰	غير از پدر و جدّ پدري كس ديگر حق ندارد بر صغير وصيّ معين كند.

باب دوم - در ارث

فصل اول

در موجبات ارث و طبقات مختلفه وراث

ماده ۸۶۱	موجب ارث دو امر است: نسب و سبب.
ماده ۸۶۲	اشخاصي كه بموجب نسب ارث ميبرند سه طبقه‌اند: ۱) پدر و مادر و اولاد و اولادِ اولاد. ۲) اجداد و برادر و خواهر و اولاد آنها. ۳) اعمام و عمات و اخوال و خالات و اولاد آنها.

ماده ۸۶۳	وارثين طبقه بعد وقتي ارث ميبرند كه از وارثين طبقه قبل كسي نباشد.
ماده ۸۶۴	از جمله اشخاصيكه بموجب سبب ارث ميبرند هر يك از زوجين است كه در حين فوت ديگري زنده باشد.
ماده ۸۶۵	اگر در شخص واحد موجبات متعدده ارث جمع شود بجهت تمام آن موجبات ارث ميبرد مگر اينكه بعضي از آنها مانع ديگري باشد كه در اين صورت فقط از جهت عنوان مانع ميبرد.
ماده ۸۶۶	در صورت نبودن وارث امر تَرَكه متوفي راجع بحاكم است.

فصل دوم - در حق ارث

ماده ۸۶۷	ارث بموت حقيقي يا بموت فرضي مُوَرِّث تحقق پيدا ميكند.
ماده ۸۶۸	مالكيت ورثه نسبت به تَرَكه متوفي مستقر نميشود مگر پس از اداء حقوق و ديوني كه بتَرَكه ميّت تعلق گرفته.
ماده ۸۶۹	حقوق و ديوني كه به تَرَكه ميّت تعلق ميگيرد و بايد قبل از تقسيم آن اداء شود از قرار ذيل است: ۱) قيمت كفن ميّت و حقوقي كه متعلق است باعيان تَرَكه مثل عيني كه متعلق رهن است. ۲) ديون و واجبات مالي متوفي. ۳) وصاياي ميّت تا ثُلث تَرَكه بدون اجازه ورثه و زياده بر ثُلث با اجازه آنها.
ماده ۸۷۰	حقوق مزبوره در ماده قبل بايد بترتيبي كه در ماده مزبوره مقرر است تأديه شود و مابقي اگر باشد بين وراث تقسيم گردد.
ماده ۸۷۱	هر گاه ورثه نسبت به اعيان تَرَكه معاملاتي نمايند مادام كه ديون متوفي تأديه نشده است معاملات مزبوره نافذ نبوده و دُيّان ميتوانند آنرا بر هم زنند.
ماده ۸۷۲	اموال غايب مفقودالاثر تقسيم نميشود مگر بعد از ثبوت فوت او يا انقضاء مدتيكه عادتاً چنين شخصي زنده نميماند.
ماده ۸۷۳	اگر تاريخ فوت اشخاصيكه از يكديگر ارث ميبرند مجهول و تقدّم و تأخّر هيچيك معلوم نباشد اشخاص مزبور از يكديگر ارث نميبرند مگر آنكه موت بسبب غرق يا هدم واقع شود كه در اينصورت از يكديگر ارث ميبرند.

ماده ۸۷۴	اگر اشخاصيكه بين آنها توارث باشد بميرند و تاريخ فوت يكي از آنها معلوم و ديگري از حيث تقدّم و تأخّر مجهول باشد فقط آنكه تاريخ فوتش مجهول است از آن ديگري ارث ميبرد.

فصل سوم - در شرايط و جمله از موانع ارث

ماده ۸۷۵	شرط وراثت، زنده بودن در حين فوت مُوَرِث است و اگر حملي باشد در صورتي ارث ميبرد كه نطفه او حين‌الموت منعقد بوده و زنده هم متولد شود اگر چه فوراً پس از تولد بميرد.
ماده ۸۷۶	با شك در حيات حين ولادت حكم وراثت نميشود.
ماده ۸۷۷	در صورت اختلاف در زمان انعقاد نطفه امارات قانوني كه براي اثبات نسب مقرر است رعايت خواهد شد.
ماده ۸۷۸	هر گاه در حين موت مُوَرِث حملي باشد كه اگر قابل وراثت متولد شود مانع از ارث تمام يا بعضي از وراث ديگر ميگردد تقسيم ارث بعمل نميآيد تا حال او معلوم شود و اگر حمل مانع از ارث هيچيك از ساير وراث نباشد و آنها بخواهند تَرَكه را تقسيم كنند بايد براي حمل حصه‌اي كه مساوي حصه دو پسر از همان طبقه باشد كنار گذارند و حِصه هر يك از وراث مراعا است تا حال حمل معلوم شود.
ماده ۸۷۹	اگر بين وارث غايب مفقودالاثري باشد سهم او كنار گذارده ميشود تا حال او معلوم شود در صورتي كه محقق گردد قبل از مُوَرِث مرده است حِصه او بساير وراث بر ميگردد و الّا بخود او يا بورثه او ميرسد.
ماده ۸۸۰	قتل از موانع ارث است بنابراين كسي كه مُوَرِث خود را عمداً بكشد از ارث او ممنوع ميشود اعم از اينكه قتل بالمباشره باشد يابالتسبيب و منفرداً باشد يا بشركت ديگري.
ماده ۸۸۱	(اصلاحي ۱۳۷۰٫۰۸٫۱۴) - در صورتي كه قتل عمدي مُوَرِث به حكم قانون يا براي دفاع باشد، مفاد ماده فوق مجري نخواهد بود.
ماده ۸۸۱ مكرر	(اصلاحي ۱۳۷۰٫۰۸٫۱۴) - كافر از مسلِم ارث نمي برد و اگر در بين ورثه متوفاي كافري مسلم باشد وراث كافر ارث نمي برند اگرچه از لحاظ طبقه و درجه مقدم بر مسلِم باشند.
ماده ۸۸۲	بعد از لعان زن و شوهر از يكديگر ارث نميبرند و همچنين فرزنديكه بسبب انكار او لعان واقع شده از پدر و پدر از او ارث نميبرد ليكن فرزند مزبور از مادر و خويشان مادري خود و همچنين مادر و خويشان مادري از او ارث ميبرند.

ماده ۸۸۳	هر گاه پدر بعد از لعان رجوع کند پسر از او ارث میبرد لیکن از ارحام پدري و همچنين پدر و ارحام پدري از پسر ارث نميبرند.
ماده ۸۸۴	ولدالزنا از پدر و مادر و اقوام آنان ارث نميبرد ليكن اگر حرمت رابطه كه طفل ثمره آنست نسبت بيكي از اَبَوين ثابت و نسبت بديگري بواسطه اِكراه يا شبهه زنا نباشد طفل فقط از اين طرف و اقوام او ارث ميبرد و بالعكس.
ماده ۸۸۵	اولاد و اقوام كسانيكه بموجب ماده ۸۸۰ از ارث ممنوع ميشوند محروم از ارث نميباشند بنابراين اولاد كسي كه پدر خود را كشته باشد از جدّ مقتول خود ارث ميبرد اگر وارث نزديكتري باعث حِرمان آنان نشود.

فصل چهارم - در حجب

ماده ۸۸۶	حجب حالت وارثي است كه بواسطه بودن وارث ديگر از بردن ارث كلاً يا جزئاً محروم ميشود.
ماده ۸۸۷	حجب بر دو قِسم است: قِسم اول آنست كه وارث از اصل ارث محروم ميگردد مثل برادرزاده كه بواسطه بودن برادر يا خواهر متوفي از ارث محروم ميشود يا برادر اَبي كه با بودن برادر اَبَويني از ارث محروم ميگردد. قِسم دوم آنستكه فرض وارث از حد اعلي بحد ادني نازل ميگردد مثل تنزل حِصه شوهر از نصف به رُبع در صورتيكه براي زوجه اولاد باشد و همچنين تنزل حِصه زن از رُبع به ثُمن در صورتيكه براي زوج او اولاد باشد.
ماده ۸۸۸	ضابطه حجب از اصل ارث رعايت اقربيت بميّت است بنابراين هر طبقه از وُراث طبقه بعد را از ارث محروم مينمايند مگر در مورد ماده ۹۳۶ و مورديكه وارث دورتر بتواند بسمت قائم مقامي ارث ببرد كه در اينصورت هر دو ارث ميبرند.
ماده ۸۸۹	در بين وُرّاث طبقه أولي اگر براي ميّت اولادي نباشد اولادِ اولادِ او هر قدر كه پائين بروند قائم مقام پدر يا مادر خود بوده و با هر يك از اَبَوِين متوفي كه زنده باشد ارث ميبرند ولي در بين اولادِ اقرب بميّت اَبعَد را از ارث محروم مينمايد.
ماده ۸۹۰	در بين وراث طبقه دوم اگر براي متوفي برادر يا خواهر نباشد اولاد اخوه هر قدر كه پائين بروند قائم مقام پدر يا مادر خود بوده با هر يك از اجداد متوفي كه زنده باشد ارث ميبرند ليكن در بين اجداد يا اولاد اخوه اقرب بمتوفي ابعد را از ارث محروم ميكند. مفاد اين ماده در مورد وُرّاث طبقه سوم نيز مجري ميباشد.

ماده ۸۹۱	وراث ذيل حاجب از ارث ندارد: پدر - مادر - پسر - دختر - زوج و زوجه.
ماده ۸۹۲	حُجب از بعض فرض در موارد ذيل است: الف - وقتيكه براي ميّت اولاد يا اولادِ اولاد باشد در اينصورت اَبَوين ميّت از بردن بيش از يك ثلث محروم ميشوند مگر در مورد ماده ۹۰۸ و ۹۰۹ كه ممكن است هر يك از اَبَوين بعنوان قرابت يا رد بيش از يك سُدُس ببرد و همچنين زوج از بردن بيش از يك رُبع و زوجه از بردن بيش از يك ثُمن محروم ميشود. ب - وقتيكه براي ميّت چند برادر يا خواهر باشد در اينصورت مادر ميّت از بردن بيش از يكسُدُس محروم ميشود مشروط بر اينكه: اولاً - لااقل دو برادر يا يك برادر با دو خواهر يا چهار خواهر باشند. ثانياً - پدر آنها زنده باشد. ثالثاً - از ارث ممنوع نباشد مگر بسبب قتل. رابعاً - اَبَوِيني يا اَبي تنها باشند.

فصل پنجم - در فرض و صاحبان فرض

ماده ۸۹۳	وراث بعضي به فرض، بعضي به قرابت و بعضي گاه به فرض و گاهي به قرابت ارث ميبرند.
ماده ۸۹۴	صاحبان فرض اشخاصي هستند كه سهم آنان از تركه معين است و صاحبان قرابت كساني هستند كه سهم آنها معين نيست.
ماده ۸۹۵	سهام مُعيّنه كه فرض ناميده ميشود عبارت است از: نصف، ربع، ثُمن، دو ثلث، ثلث و سُدُس تركه.
ماده ۸۹۶	اشخاصي كه بفرض ارث ميبرند عبارتند از مادر و زوج و زوجه.
ماده ۸۹۷	اشخاصيكه گاهي بفرض و گاهي بقرابت ارث ميبرند عبارتند از: پدر، دختر و دخترها، خواهر و خواهرهاي اَبي يا اَبَوِيني و كلاله اَمي.
ماده ۸۹۸	وراث ديگر بغير از مذكورين در دو ماده فوق فقط بقرابت ارث ميبرند.
ماده ۸۹۹	فرض سه وارث نصف تركه است: ۱) شوهر در صورت نبودن اولاد براي متوفاة اگرچه از شوهر ديگر باشد. ۲) دختر اگر فرزند منحصر باشد. ۳) خواهر اَبَوِيني يا اَبي تنها در صورتيكه منحصر بفرد باشد.

ماده ۹۰۰	فرض دو وارث رُبع ترکه است: ۱) شوهر در صورت فوت زن با داشتن اولاد. ۲) زوجه یا زوجه‌ها در صورت فوت شوهر بدون اولاد.
ماده ۹۰۱	ثُمن، فریضه زوجه یا زوجه‌ها است در صورت فوت شوهر با داشتن اولاد.
ماده ۹۰۲	فرض دو وارث دو ثُلث ترکه است: ۱) دو دختر و بیشتر در صورت نبودن اولادِ ذکور. ۲) دو خواهر و بیشتر اَبَوِيني يا اَبي تنها با نبودن برادر.
ماده ۹۰۳	فرض دو وارث ثلث ترکه است: ۱) مادر متوفي در صورتیکه میت اولاد و اخوه نداشته باشد. ۲) کلاله اَمي در صورتیکه بیش از یکي باشد.
ماده ۹۰۴	فرض سه وارث سُدُس ترکه است پدر و مادر و کلاله اَمي اگر تنها باشد.
ماده ۹۰۵	از ترکه میّت هر صاحب فرض حصه خود را میبرد و بقیه بصاحبان قرابت میرسد و اگر صاحب قرابتي در آن طبقه مساوي با صاحب فرض در درجه نباشد باقي بصاحب فرض رد میشود مگر در مورد زوج و زوجه که بآنها رد نمیشود لیکن اگر براي متوفي وارث بغیر اززوج نباشد زائد از فریضه باو رد میشود.

فصل ششم - در سهم‌الارث طبقات مختلفه وراث

مبحث اول - در سهم‌الارث طبقه اولي

ماده ۹۰۶	اگر براي متوفي اولاد یا اولادِ اولاد از هر درجه که باشند موجود نباشد هر یك از اَبَوین در صورت انفراد تمام ارث را میبرد و اگر پدر و مادر میّت هر دو زنده باشند مادر یك ثلث و پدر دو ثلث میبرد لیکن اگر مادر حاجب داشته باشد سُدُس از ترکه متعلق بمادر و بقیه مال پدر است.
ماده ۹۰۷	اگر متوفي اَبَوین نداشته و یك یا چند نفر اولاد داشته باشد ترکه بطریق ذیل تقسیم میشود: اگر فرزند منحصر بیکي باشد خواه پسر خواه دختر تمام ترکه باو میرسد. اگر اولاد متعدد باشند ولي تمام پسر یا تمام دختر، ترکه بین آنها بالسویه تقسیم میشود. اگر اولاد متعدد باشند و بعضي از آنها پسر و بعضي دختر پسر دو برابر دختر میبرد.

ماده ۹۰۸	هر گاه پدر يا مادر متوفي يا هر دو اَبَوين او موجود باشند با يكدختر فرض هر يك از پدر و مادر سدس تركه و فرض دختر نصف آن خواهد بود و مابقي بايد بين تمام ورّاث به نسبت فرض آنها تقسيم شود مگر اينكه مادر حاجب داشته باشد كه در اين صورت مادر از مابقي چيزي نميبرد.
ماده ۹۰۹	هر گاه پدر يا مادر متوفي يا هر دو اَبَوين او موجود باشند يا چند دختر فرض تمام دخترها دو ثلث تركه خواهد بود كه بالسويه بين آنها تقسيم ميشود و فرض هر يك از پدر و مادر يك سُدس و مابقي اگر باشد بين تمام ورثه به نسبت فرض آنها تقسيم ميشود مگر اينكه مادر حاجب داشته باشد در اين صورت مادر از باقي چيزي نميبرد.
ماده ۹۱۰	هر گاه ميّت اولاد داشته باشد گرچه يكنفر، اولادِ اولادِ او ارث نميبرند.
ماده ۹۱۱	هر گاه ميّت اولادي بلاواسطه نداشته باشد اولادِ اولادِ او قائم مقام اولاد بوده و بدينطريق جزو ورّاث طبقه اول محسوب و با هر يك از اَبَوين كه زنده باشد ارث ميبرد. تقسيم ارث بين اولادِ اولاد بر حسب نسل بعمل ميآيد يعني هر نسل حِصه كسي را ميبرد كه بتوسط او بميّت ميرسد بنابر اين اولاد پسر دو برابر اولاد دختر ميبرند. در تقسيم بين افراد يك نسل پسر دو برابر دختر ميبرد.
ماده ۹۱۲	اولادِ اولاد تا هر چه كه پائين بروند بطريق مذكور در ماده فوق ارث ميبرند با رعايت اينكه اَقرب بميّت اَبعد را محروم ميكند.
ماده ۹۱۳	در تمام صور مذكوره در اين مبحث هر يك از زوجين كه زنده باشد فرض خود را ميبرد و اين فرض عبارت است از نصف تركه براي زوج و رُبع آن براي زوجه در صورتيكه ميّت اولاد يا اولادِ اولاد نداشته باشد و از ربع تركه براي زوج و ثمن آن براي زوجه در صورتيكه ميّت اولاد يا اولادِ اولاد داشته باشد و مابقي تركه بر طبق مقررات مواد قبل مابين ساير وراث تقسيم ميشود.
ماده ۹۱۴	اگر بواسطه بودن چندين نفر صاحبان فرض تركه ميت كفايت نصيب تمام آنها را نكند نقص بر بنت و بِنتَين وارد ميشود و اگر پس از موضوع كردن نصيب صاحبان فرض زيادتي باشد و وارثي نباشد كه زياده را بعنوان قرابت ببرد اين زياده بين صاحبان فرض بر طبق مقررات مواد فوق تقسيم ميشود ليكن زوج و زوجه مطلقاً و مادر اگر حاجب داشته باشد از زيادي چيزي نميبرد.
ماده ۹۱۵	انگشتري كه ميّت معمولاً استعمال ميكرده و همچنين قرآن و رختهاي شخصي و شمشير او به پسر بزرگ او ميرسد بدون اينكه از حصه او از اين حيث چيزي كسر شود مشروط بر اينكه تركه ميّت منحصر باين اموال نباشد.

مبحث دوم - در سهم‌الارث طبقه دوم

ماده ۹۱۶	هر گاه براي ميّت وارث طبقه اولي نباشد تركه او بوارث طبقه ثانيه ميرسد.
ماده ۹۱۷	هر يك از ورّاث طبقه دوم اگر تنها باشد تمام ارث را ميبرد و اگر متعدد باشند تركه بين آنها بر طبق مواد ذيل تقسيم ميشود.
ماده ۹۱۸	اگر ميّت اَخَوه اَبَويني داشته باشد اخوه اَبي ارث نميبرند در صورت نبودن اخوه ابويني اَخَوه اَبي حصه ارث آنها را ميبرند. اَخَوه اَبَويني و اخوه ابي هيچكدام اخوه اُمّي را از ارث محروم نميكنند.
ماده ۹۱۹	اگر وارث ميت چند برادر ابويني يا چند برادر ابي يا چند خواهر ابويني و چند خواهر ابي باشند تركه بين آنها بالسويه تقسيم ميشود.
ماده ۹۲۰	اگر وارث ميّت چند برادر و خواهر اَبَويني يا چند برادر و خواهر اَبي باشند حِصّه ذكور دو برابر اناث خواهد بود.
ماده ۹۲۱	اگر ورّاث چند برادر اُمّي يا چند خواهر اُمّي يا چند برادر و خواهر اُمّي باشند تركه بين آنها بالسويه تقسيم ميشود.
ماده ۹۲۲	هر گاه اَخَوه اَبَويني و اَخَوه اُمّي با هم باشند تقسيم بطريق ذيل ميشود: اگر برادر يا خواهر اُمّي يكي باشد سدس تركه را ميبرد و بقيه مال اَخَوه اَبَويني يا اَبي است كه بطريق مذكور در فوق تقسيم مينمايند. اگر كلاله اُمي متعدد باشد ثلث تركه بآنها تعلق گرفته و بين خود بالسويه تقسيم ميكنند و بقيه مال اَخَوه اَبَويني يا اَبي است كه مطابق مقررات مذكور در فوق تقسيم مينمايند.
ماده ۹۲۳	هر گاه ورثه اجداد يا جدّات باشد تَركه بطريق ذيل تقسيم ميشود: اگر جدّ يا جدّه تنها باشد اعم از اَبي يا اُمّي تمام تركه باو تعلق ميگيرد. اگر اجداد و جدّات متعدد باشند در صورتيكه اَبي باشند ذكور دو برابر اناث ميبرد و اگر همه اُمّي باشند بين آنها بالسويه تقسيم ميگردد. اگر جدّ يا جدّه اَبي و جدّ يا جدّه اُمّي با هم باشند ثُلث تركه بجدّ يا جدّه اُمّي ميرسد و در صورت تعداد اجداد اُمّي آن ثلث بين آنها بالسويه تقسيم ميشود و دو ثلث ديگر بجَدّ يا جدّه اَبي ميرسد و در صورت تعدّد حِصّه ذكور از آن دو ثلث دو برابر حصه اناث خواهد بود.

ماده ۹۲۴	هر گاه ميّت اجداد و كلاله با هم داشته باشد دو ثلث تركه بورّاثي ميرسد كه از طرف پدر قرابت دارند و در تقسيم آن حصه ذكور دو برابر اناث خواهد بود و يك ثلث بوراثي ميرسد كه از طرف مادر قرابت دارند و بين خود بالسويه تقسيم مينمايند ليكن اگر خويش مادري فقط يك برادر يا يك خواهر اُمّي باشد فقط سُدس تركه باو تعلق خواهد گرفت.
ماده ۹۲۵	در تمام صور مذكوره در مواد فوق اگر براي ميّت نه برادر باشد و نه خواهر، اولادِ اخوه قائم مقام آنها شده و با اجداد ارث ميبرند در اين صورت تقسيم ارث نسبت به اولادِ اخوه بر حسب نسل بعمل ميآيد يعني هر نسل حصه كسي را ميبرد كه بواسطه او بميّت ميرسد بنابراين اولاد اخوه اَبَويني يا اَبي حصه اخوه اَبَويني يا اَبي تنها و اولاد كلاله اُمّي حصه كلاله اُمّي را ميبرند. در تقسيم بين افراد يك نسل اگر اولاد اخوه اَبَويني يا اَبي تنها باشند ذكور دو برابر اناث ميبرد و اگر از كلاله اُمّي باشند بالسويه تقسيم ميكنند.
ماده ۹۲۶	در صورت اجتماع كلاله اَبَويني و اَبي و امّي، كلاله اَبي ارث نميبرد.
ماده ۹۲۷	در تمام مواد مذكوره در اين مبحث هر يك از زوجين كه باشد فرض خود را از اصل تركه ميبرد و اين فرض عبارت است از نصف اصل تركه براي زوج و ربع آن براي زوجه. متقرّبين بمادر هم اعم از اجداد يا كلاله فرض خود را از اصل تركه ميبرند. هر گاه بواسطه ورود زوج يا زوجه نقصي موجود گردد نقص بر كلاله اَبَويني يا اَبي يا بر اجداد اَبي وارد ميشود.

مبحث سوم - در سهم‌الارث وارث طبقه سوم

ماده ۹۲۸	هر گاه براي ميّت ورّاث طبقه دوم نباشد تركه او بورّاث طبقه سوم ميرسد.
ماده ۹۲۹	هر يك از ورّاث طبقه سوم اگر تنها باشد تمام ارث را ميبرد و اگر متعدّد باشند تركه بين آنها بر طبق مواد ذيل تقسيم ميشود.
ماده ۹۳۰	اگر ميّت اعمام يا اخوال اَبَويني داشته باشد اعمام يا اخوال اَبي ارث نميبرند در صورت نبودن اعمام يا اخوال اَبَويني اعمام يا اخوال اَبي حصه آنها را ميبرند.
ماده ۹۳۱	هر گاه وارث متوفي چند نفر عمو يا چند نفر عمه باشند تركه بين آنها بالسويه تقسيم ميشود در صورتيكه همه آنها اَبَويني يا همه اَبي يا همه اُمّي باشند. هر گاه عمو و عمه با هم باشند در صورتيكه همه امّي باشند تركه را بالسويه تقسيم مينمايند و در صورتيكه همه اَبَويني يا اَبي حصه ذكور دو برابر اناث خواهد بود.

ماده ۹۳۲	در صورتيكه اعمام امّي و اعمام ابويني يا ابي با هم باشند عمّ يا عمه امي اگر تنها باشد سدس تركه باو تعلق ميگيرد و اگر متعدّد باشند ثلث تركه و اين ثلث را مابين خود بالسويه تقسيم ميكنند و باقي تركه به اعمام ابويني يا اَبي ميرسد كه در تقسيم ذكور دو برابر اناث ميبرد.
ماده ۹۳۳	هر گاه ورّاث متوفي چند نفر دائي يا چند نفر خاله يا چند نفر دائي و چند نفر خاله با هم باشند تركه بين آنها بالسويه تقسيم ميشود خواه همه اَبَويني، خواه همه اَبي و خواه همه اُمّي باشند.
ماده ۹۳۴	اگر ورّاث ميّت دائي و خاله اَبي يا اَبَويني يا دائي و خاله اُمّي باشند، طرف اُمّي اگر يكي باشد سُدس تركه را ميبرد و اگر متعدّد باشند ثُلث آنرا ميبرند و بين خود بالسويه تقسيم ميكنند و مابقي مال دائي و خالههاي اَبَويني يا اَبي است كه آنها هم بين خود بالسويه تقسيم مينمايند.
ماده ۹۳۵	اگر براي ميّت يك يا چند نفر اعمام يا يك يا چند نفر اَخوال باشد ثُلث تركه باخوال دو ثُلث آن باعمام تعلق ميگيرد. تقسيم ثُلث بين اَخوال بالسويه بعمل ميآيد ليكن اگر بين اَخوال يكنفر اُمّي باشد سُدس حِصّه اخوال باو ميرسد و اگر چند نفر امّي باشند ثلث آن حصّه بآنها داده ميشود و در صورت اخير تقسيم بين آنها بالسويه بعمل ميآيد. در تقسيم دو ثُلث بين اعمام حصّه ذكور دو برابر اناث خواهد بود ليكن اگر بين اعمام يكنفر امّي باشد سُدس حصّه اعمام باو ميرسد و اگر چند نفر امّي باشند ثلث آن حصه بآنها ميرسد ودر صورت اخير آن ثلث را بالسويه تقسيم ميكنند. در تقسيم پنج سُدس و يا دو ثُلث كه از حصّه اعمام باقي ميماند بين اعمام اَبَويني يا اَبي حصّه و ذكور دو برابر اناث خواهد بود.
ماده ۹۳۶	با وجود اعمام يا اخوال اولاد آنها ارث نميبرند مگر در صورت انحصار وارث بيك پسر عموي ابويني با يك عموي ابي تنها كه فقط در اين صورت پسر عمو، عمو را از ارث محروم ميكند ليكن اگر با پسر عموي اَبَويني خال يا خاله باشد يا اعمام متعدّد باشند ولو اَبي تنها پسر عمو ارث نميبرد.
ماده ۹۳۷	هر گاه براي ميّت نه اعمام باشد و نه اَخوالِ اولاد آنها بجاي آنها ارث ميبرند و نصيب هر نسل نصيب كسي خواهد بود كه بواسطه او بميّت متّصل ميشود.
ماده ۹۳۸	در تمام موارد مزبوره در اين مبحث هر يك از زوجين كه باشد فرض خود را از اصل تركه ميبرد و اين فرض عبارت است از نصف اصل تركه براي زوج و ربع آن براي زوجه. متقرّب بمادر هم نصيب خود را از اصل تركه ميبرد باقي تركه مال متقرّب بپدر است و اگر نقصي هم باشد بر متقرّبين بپدر وارد ميشود.

ماده ۹۳۹	در تمام موارد مذكوره در اين مبحث و دو مبحث قبل اگر وارث خنثي بوده و از جمله ورّاثي باشد كه از ذكور آنها دو برابر اناث ميبرند سهم‌الارث او بطريق ذيل معيّن ميشود: اگر علائم رجوليت غالب باشد سهم‌الارث يك پسر از طبقه خود و اگر علائم اناثيت غلبه داشته باشد سهم‌الارث يك دختر از طبقه خود را ميبرد و اگر هيچيك از علائم غالب نباشد نصف مجموع سهم‌الارث يك پسر و يك دختر از طبقه خود را خواهد برد.

مبحث چهارم - در ميراث زوج و زوجه

ماده ۹۴۰	زوجين كه زوجيت آنها دائمي بوده و ممنوع از ارث نباشند از يكديگر ارث ميبرند.
ماده ۹۴۱	سهم‌الارث زوج و زوجه از تركه يكديگر بطوري است كه در مواد ۹۱۳ - ۹۲۷ و ۹۳۸ ذكر شده است.
ماده ۹۴۲	در صورت تعدّد زوجات رُبع يا ثمن تركه كه تعلق بزوجه دارد بين همه آنان بالسويه تقسيم ميشود.
ماده ۹۴۳	اگر شوهر زن خود را بطلاق رجعي مطلّقه كند هر يك از آنها كه قبل از انقضاء عدّه بميرد ديگري از او ارث ميبرد ليكن اگر فوت يكي از آنها بعد از انقضاء عدّه بوده و يا طلاق بائن باشد از يكديگر ارث نميبرند.
ماده ۹۴۴	اگر شوهر در حال مرض زن خود را طلاق دهد و در ظرف يكسال از تاريخ طلاق بهمان مرض بميرد، زوجه از او ارث ميبرد اگرچه طلاق بائن باشد مشروط بر اينكه زن شوهر نكرده باشد.
ماده ۹۴۵	اگر مردي در حال مرض زني را عقد كند و در همان مرض قبل از دخول بميرد زن از او ارث نميبرد، ليكن اگر بعد از دخول يا بعد از صحّت يافتن از آن مرض بميرد زن از او ارث ميبرد.
ماده ۹۴۶	(اصلاحي ۱۳۸۷٫۱۱٫۰۶) - زوج از تمام اموال زوجه ارث مي برد و زوجه در صورت فرزنددار بودن زوج يك هشتم از عين اموال منقول و يك هشتم از قيمت اموال غيرمنقول اعم از عرصه و اعيان ارث مي برد در صورتي كه زوج هيچ فرزندي نداشته باشد سهم زوجه يك چهارم از كليه اموال به ترتيب فوق مي باشد. تبصره (الحاقي ۱۳۸۹٫۰۵٫۲۶)ـ مفاد اين ماده در خصوص ورّاث متوفايي كه قبل از تصويب آن فوت كرده ولي هنوز تركه او تقسيم نشده است نيز لازم‌الاجرا است.
ماده ۹۴۷	(منسوخه ۱۳۸۷٫۱۱٫۰۶) - زوجه از قيمت ابنيه و اشجار ارث ميبرد و نه از عين آنها و طريقه تقويم آنست كه ابنيه و اشجار با فرض استحقاق بقاء در زمين بدون اجرت تقويم ميگردد.

ماده ۹۴۸	(اصلاحي ۱۳۸۷٫۱۱٫۰۶) - هرگاه ورثه از اداء قيمت امتناع كنند زن مي تواند حق خود را از عين اموال استيفاء كند.
ماده ۹۴۹	در صورت نبودِ هيچ وارث ديگر بغير از زوج يا زوجه شوهر تمام تركه زن متوفاة خود را ميبرد، ليكن زن فقط نصيب خود را و بقيه تركه شوهر در حكم مال اشخاص بلاوارث و تابع ماده ٨٦٦ خواهد بود.

کتاب سوم - در مقررات مختلفه

ماده ۹۵۰	مثلي كه در اين قانون ذكر شده عبارت از مالي است كه اشباه و نظائر آن نوعاً زياد و شايع باشد مانند حبوبات و نحو آن و قيمي مقابل آن است، معذالك تشخيص اين معني با عرف ميباشد.
ماده ۹۵۱	تعدّي، تجاوز نمودن از حدود اذن يا متعارف است نسبت بمال يا حق ديگري.
ماده ۹۵۲	تفريط عبارت است از ترك عملي كه بموجب قرارداد يا متعارف براي حفظ مال غير لازم است.
ماده ۹۵۳	تقصير اعم است از تفريط و تعدّي.
ماده ۹۵۴	كليه عقود جايز بموت احد طرفين منفسخ ميشود و همچنين به سفه در مواردي كه رشد معتبر است.
ماده ۹۵۵	مقررات اين قانون در مورد كليه اموريكه قبل از اين قانون واقع شده، معتبر است.

جلد دوم - در اشخاص

کتاب اول - در کلیات

ماده ۹۵۶	اهليّت براي دارا بودن حقوق با زنده متولد شدن انسان شروع و با مرگ او تمام ميشود.
ماده ۹۵۷	حَمل از حقوق مدني مُتِمَتّع ميگردد مشروط بر اينكه زنده متولد شود.
ماده ۹۵۸	هر انسان مُتِمَتّع از حقوق مدني خواهد بود ليكن هيچكس نميتواند حقوق خود را اعمال و اجرا كند مگر اينكه براي اين امر اهليّت قانوني داشته باشد.
ماده ۹۵۹	هيچكس نميتواند بطور كلي حقّ تَمتّع و يا حقّ اجراء تمام يا قسمتي از حقوق مدني را از خود سلب كند.

ماده ۹۶۰	هيچكس نميتواند از خود سَلب حُرّيت كند و يا در حدودي كه مخالف قوانين و يا اخلاق حسنه باشد از استفاده از حرّيت خود صرف نظر كند.
ماده ۹۶۱	جز در موارد ذيل اتباع خارجه نيز از حقوق مدني مُتِمَتّع خواهند بود: ۱ - در مورد حقوقي كه قانون آنرا صراحتاً منحصر باتباع ايران نموده و يا آنرا صراحتاً از اتباع خارجه سَلب كرده است. ۲ - در مورد حقوق مربوط باحوال شخصي كه قانون دولت متبوع تبعه خارجه آنرا قبول نكرد. ۳ - در مورد حقوق مخصوصه كه صرفاً از نقطه نظر جامعه ايراني ايجاد شده باشد.
ماده ۹۶۲	تشخيص اهليّت هر كس براي معامله كردن بر حسب قانون دولت متبوع او خواهد بود معذلك اگر يكنفر تبعه خارجه در ايران عمل حقوقي انجام دهد در صورتيكه مطابق قانون دولت متبوع خود براي انجام آن عمل واجد اهليّت نبوده و يا اهليّت ناقصي داشته است آن شخص براي انجام آن عمل واجد اهليّت محسوب خواهد شد در صورتيكه قطع نظر از تابعيت خارجي او مطابق قانون ايران نيز بتوان او را براي انجام آن عمل داراي اهليّت تشخيص داد. حكم اخير نسبت به اعمال حقوقي كه مربوط بحقوق خانوادگي و يا حقوق ارثي بوده و يا مربوط بنقل و انتقال اموال غيرمنقول واقع در خارج ايران ميباشد شامل نخواهد بود.
ماده ۹۶۳	اگر زوجين تبعه يك دولت نباشند روابط شخصي و مالي بين آنها تابع قوانين دولت متبوع شوهر خواهد بود.
ماده ۹۶۴	روابط بين اَبَوين و اولاد تابع قانون دولت متبوع پدر است مگر اينكه نسبت طفل فقط بمادر مسلّم باشد كه در اينصورت روابط بين طفل و مادر او تابع قانون دولت متبوع مادر خواهد بود.
ماده ۹۶۵	ولايت قانوني و نصب قيّم بر طبق قوانين دولت متبوع مُوَلّي عليه خواهد بود.
ماده ۹۶۶	تصرف و مالكيت و ساير حقوق بر اشياء منقول يا غير منقول تابع قانون مملكتي خواهد بود كه آن اشياء در آنجا واقع ميباشند معذلك حمل و نقل شدن شيئي منقول از مملكتي به مملكت ديگر نميتواند بحقوقي كه ممكن است اشخاص مطابق قانون محل وقوع اولي شيئي نسبت بان تحصيل كرده باشند خللي وارد آورد.
ماده ۹۶۷	تركه منقول يا غيرمنقول اتباع خارجه كه در ايران واقع است فقط از حيث قوانين اَصليه از قبيل قوانين مربوطه به تعيين ورّاث و مقدار سهم الارث آنها و تشخيص قسمتي كه متوفي ميتوانسته است بموجب وصيت تمليك نمايد تابع قانون دولت متبوع متوفي خواهد بود.

ماده ۹۶۸	تعهّدات ناشي از عقود تابع قانون محل وقوع عقد است مگر اينكه متعاقدين اتباع خارجه بوده و آنرا صريحاً يا ضمناً تابع قانون ديگري قرار داده باشند.
ماده ۹۶۹	اسناد از حيث طرز تنظيم تابع قانون محل تنظيم خود ميباشند.
ماده ۹۷۰	مامورين سياسي يا قنسولي دول خارجه در ايران وقتي ميتوانند باجراي عقد نكاح مبادرت نمايند كه طرفين عقد هر دو تبعه دولت متبوع آنها بوده و قوانين دولت مزبور نيز اين اجازه را بانها داده باشد در هر حال نكاح بايد در دفاتر سجل احوال ثبت شود.
ماده ۹۷۱	دعاوي از حيث صلاحيت محاكم و قوانين راجعه باصول محاكمات تابع قانون محلي خواهد بود كه در آنجا اقامه ميشود مطرح بودن همان دعوي در محكمه اجنبي رافع صلاحيت محكمه ايراني نخواهد بود.
ماده ۹۷۲	احكام صادره از محاكم خارجه و همچنين اسناد رسمي لازم الاجرا تنظيم شده در خارجه را نميتوان در ايران اجرا نمود مگر اينكه مطابق قوانين ايران امر باجراي آنها صادر شده باشد.
ماده ۹۷۳	اگر قانون خارجه كه بايد مطابق ماده ۷ جلد اول اين قانون و يا بر طبق مواد فوق رعايت گردد بقانون ديگري احاله داده باشد محكمه مكلّف برعايت اين احاله نيست مگر اينكه احاله بقانون ايران شده باشد.
ماده ۹۷۴	مقررات ماده ۷ و مواد ۹۶۲ تا ۹۷۴ اين قانون تا حدي بموقع اجراء گذارده ميشود كه مخالف عهود بين‌المللي كه دولت ايران آنرا امضاء كرده و يا مخالف با قوانين مخصوصه نباشد.
ماده ۹۷۵	محكمه نمي تواند قوانين خارجي و يا قراردادهاي خصوصي را كه بر خلاف اخلاق حسنه بوده و يا بواسطه جريحه دار كردن احساسات جامعه يا بعلّت ديگر مخالف با نظم عمومي محسوب مي شود بموقع اجرا گذارد اگر چه اجراء قوانين مزبور اصولاً مجاز باشد

تحلیف
پایگاه خبری
www.tahleif.ir

کتاب دوم - در تابعیت

ماده ۹۷۶

اشخاص ذيل تبعه ايران محسوب ميشوند:

۱ - كليه ساكنين ايران باستثناي اشخاصي كه تبعيت خارجي آنها مسلّم باشد، تبعيت خارجي كساني مسلّم است كه مدارك تابعيت آنها مورد اعتراض دولت ايران نباشد.

۲ - كساني كه پدر آن ها ايراني است اعم از اينكه در ايران يا در خارجه متولد شده باشند.

۳ - كساني كه در ايران متولد شده و پدر و مادر آنان غيرمعلوم باشد.

۴ - كساني كه در ايران از پدر و مادر خارجي كه يكي از آنها در ايران متولد شده بوجود آمده اند.

۵ - كساني كه در ايران از پدري كه تبعه خارجه است بوجود آمده و بلافاصله پس از رسيدن بسن هيجده سال تمام لااقل ۱ سال ديگر در ايران اقامت كرده باشند والّا قبول شدن آنها بتابعيت ايران بر طبق مقرراتي خواهد بود كه مطابق قانون براي تحصيل تابعيت ايران مقرر است.

٦ - هر زن تبعه خارجي كه شوهر ايراني اختيار كند.

۷ - هر تبعه خارجي كه تابعيت ايران را تحصيل كرده باشد.

تبصره - اطفال متولد از نمايندگان سياسي و قنسولي خارجه مشمول فقره ۴ و ۵ نخواهند بود.

ماده ۹۷۷

الف - هر گاه اشخاص مذكور در بند ۴ ماده ۹۷٦ پس از رسيدن بسن ۱۸ سال تمام بخواهند تابعيت پدر خود را قبول كنند بايد ظرف يكسال درخواست كتبي بضميمه تصديق دولت متبوع پدرشان دايربراينكه آنها را تبعه خود خواهد شناخت بوزارت امور خارجه تسليم نمايند.

ب - هر گاه اشخاص مذكور در بند ۵ ماده ۹۷٦ پس از رسيدن بسن ۱۸ سال تمام بخواهند بتابعيت پدر خود باقي بمانند بايد ظرف يك سال درخواست كتبي بضميمه تصديق دولت متبوع پدرشان دايربراينكه آنها را تبعه خود خواهد شناخت بوزارت امور خارجه تسليم نمايند.

ماده ۹۷۸

نسبت باطفالي كه در ايران از اتباع دُوَلي متولد شده اند كه در مملكت متبوع آنها اطفال متولد از اتباع ايراني را بموجب مقررات تبعه خود محسوب داشته و رجوع آنها را بتبعيت ايران منوط باجازه مي كنند معامله متقابله خواهد شد.

ماده ۹۷۹

اشخاصي كه داراي شرايط ذيل باشند ميتوانند تابعيت ايران را تحصيل كنند:

۱ - بسن هيجده سال تمام رسيده باشند.

۲ - ۵ سال اعم از متوالي يا متناوب در ايران ساكن بوده باشند.

۳ - فراري از خدمت نظامي نباشند.

۴ - در هيچ مملكتي به جنحه مهم يا جنايت غير سياسي محكوم نشده باشند.

در مورد فقره دوم اين ماده مدت اقامت در خارجه براي خدمت دولت ايران در حكم اقامت در خاك ايران است.

ماده ۹۸۰	(اصلاحي ۱۳۷۰٫۰۸٫۱۴) - کسانيکه به امور عام المنفعه ايران خدمت و يا مساعدت شاياني کرده باشند و همچنين اشخاصي که داراي عيال ايراني هستند و از او اولاد دارند و يا داراي مقامات عالي علمي و متخصص در امور عام المنفعه مي باشند و تقاضاي ورود به تابعيت دولت جمهوري اسلامي ايران را مي نمايند در صورتيکه دولت ورود آنها را به تابعيت دولت جمهوري اسلامي ايران صلاح بداند بدون رعايت شرط اقامت ممکن است با تصويب هيأت وزيران به تابعيت ايران قبول شوند.
ماده ۹۸۱	(منسوخه ۱۳۷۰٫۰۸٫۱۴) - اگر در ظرف مدت ۵ سال از تاريخ صدور سند تابعيت معلوم شود شخصي که به تبعيت ايران قبول شده فراري از خدمت نظام بوده و همچنين هر گاه قبل از انقضاي مدتي که مطابق قوانين ايران نسبت بجرم يا مجازات مرور زمان حاصل مي شود معلوم گردد شخصي که به تبعيت قبول شده محکوم بجنحه مهم يا جنايت عمومي است هيأت وزراء حکم خروج او را از تابعيت ايران صادر خواهد کرد. تبصره - اتباع خارجه که بتابعيت ايران قبول مي شوند درصورتيکه در ممالك خارجه متوقف باشند و مرتکب عمليات ذيل شوند علاوه بر اجراي مجازاتهاي مقرره با اجازه هيئت وزراء تابعيت ايران از آنها سلب خواهد شد: الف - کسانيکه مرتکب عملياتي بر ضد امنيت داخلي و خارجي مملکت ايران شوند و مخالفت و ضديت با اساس حکومت ملي و آزادي بنمايند. ب - کسانيکه خدمت نظام وظيفه را بطوري که قانون ايران مقرر مي دارد ايفاء ننمايند.
ماده ۹۸۲	(اصلاحي ۱۳۷۰٫۰۸٫۱۴) - اشخاصي که تحصيل تابعيت ايراني نموده يا بنمايند از کليه حقوقي که براي ايرانيان مقرر است بهره مند مي شوند ليکن نمي توانند به مقامات ذيل نائل گردند: ۱ - رياست جمهوري و معاونين او. ۲ - عضويت در شوراي نگهبان و رياست قوه قضائيه. ۳ - وزارت و کفالت وزارت و استانداري و فرمانداري. ۴ - عضويت در مجلس شوراي اسلامي. ۵ - عضويت شوراهاي استان و شهرستان و شهر ٦ - استخدام در وزارت امور خارجه و نيز احراز هر گونه پست و يا مأموريت سياسي. ۷ - قضاوت. ۸ - عاليترين رده فرماندهي در ارتش و سپاه و نيروي انتظامي. ۹ - تصدي پستهاي مهم اطلاعاتي و امنيتي .

ماده ۹۸۳	درخواست تابعيت بايد مستقيماً يا بتوسط حكّام يا ولات بوزارت امور خارجه تسليم شده و داراي منضمّات ذيل باشد: ۱ - سواد مصدّق اسناد هويت تقاضا كننده و عيال و اولاد او. ۲ - تصديقنامه نظميه دائر بتعيين مدت اقامت تقاضا كننده در ايران و نداشتن سوء سابقه و داشتن مكنت كافي يا شغل معين براي تأمين معاش. وزارت امور خارجه در صورت لزوم اطلاعات راجعه بشخص تقاضا كننده را تكميل و آنرا بهيئت وزراء ارسال خواهد نمود تا هيئت مزبور در قبول يا ردّ آن تصميم مقتضي اتخاذ كند در صورت قبول شدن تقاضا سند تابعيت بدرخواست كننده تسليم خواهد شد
ماده ۹۸۴	زن و اولاد صغير كساني كه بر طبق اين قانون تحصيل تابعيت ايران مينمايند تبعه دولت ايران شناخته مي شوند ولي زن در ظرف ۱ سال از تاريخ صدور سند تابعيت شوهر و اولاد صغير در ظرف يكسال از تاريخ رسيدن بسن هيجده سال تمام مي توانند اظهاريه كتبي بوزارت امورخارجه داده و تابعيت مملكت سابق شوهر و يا پدر را قبول كند ليكن باظهاريه اولاد اعم از ذكور و اناث بايد تصديق مذكور در ماده ۹۷۷ ضميمه شود.
ماده ۹۸۵	تحصيل تابعيت ايراني پدر بهيچوجه درباره اولاد او كه در تاريخ تقاضانامه بسن هيجده سال تمام رسيده اند مؤثر نمي باشد.
ماده ۹۸۶	زن غير ايراني كه در نتيجه ازدواج ايراني ميشود مي توانند بعد از طلاق يا فوت شوهر ايراني به تابعيت اول خود رجوع نمايد مشروط بر اينكه وزارت امور خارجه را كتباً مطلع كند ولي هر زن شوهر مرده كه از شوهر سابق خود اولاد دارد نمي تواند مادام كه اولاد او بسن ۱۸ سال تمام نرسيده از اين حق استفاده كند و در هر حال زني كه مطابق اين ماده تبعه خارجه مي شود حق داشتن اموال غيرمنقوله نخواهد داشت مگر در حدودي كه اين حق باتباع خارجه داده شده باشد و هر گاه داراي اموال غيرمنقول بيش از آنچه كه براي اتباع خارجه داشتن آن جايز است بوده يا بعداً بارث اموال غيرمنقولي بيش از آن حدّ باو برسد بايد در ظرف يكسال از تاريخ خروج از تابعيت ايران يا دارا شدن ملك در مورد ارث مقدار مازاد را بنحوي از انحاء باتباع ايران منتقل كند و الّا اموال مزبور با نظارت مدعي العموم محل بفروش رسيده و پس از وضع مخارج فروش قيمت بانها داده خواهد شد

ماده ۹۸۷	(اصلاحي ۱۳۷۰٫۰۸٫۱۴) - زن ايراني كه با تبعه خارجه مزاوجت مي نمايد به تابعيت ايراني خود باقي خواهد ماند مگر اينكه مطابق قانون مملكت زوج، تابعيت شوهر به واسطه وقوع عقد ازدواج به زوجه تحميل شود ولي در هر صورت بعد از وفات شوهر و يا تفريق به صرف تقديم درخواست به وزارت امور خارجه به انضمام ورقه تصديق فوت شوهر و يا سند تفريق تابعيت اصليه زن با جميع حقوق و امتيازات راجعه به آن مجدداً به او تعلق خواهد گرفت. تبصره ۱ (اصلاحي ۱۳۷۰٫۰۸٫۱۴)- هرگاه قانون تابعيت مملكت زوج زن را بين حفظ تابعيت اصلي و تابعيت زوج مخير بگذارد در اين مورد زن ايراني كه بخواهد تابعيت مملكت زوج را دارا شود و علل موجهي هم براي تقاضاي خود در دست داشته باشد، بشرط تقديم تقاضانامه كتبي به وزارت امور خارجه ممكن است با تقاضاي او موافقت گردد. تبصره ۲ (اصلاحي ۱۳۷۰٫۰۸٫۱۴)- زن هاي ايراني كه بر اثر ازدواج تابعيت خارجي را تحصيل مي كنند حق داشتن اموال غيرمنقول را در صورتي كه موجب سلطه اقتصادي خارجي گردد ندارند، تشخيص اين امر با كميسيوني متشكل از نمايندگان وزارتخانه هاي امور خارجه و كشور و اطلاعات است. مقررات ماده ۹۸۸ و تبصره آن در قسمت خروج ايرانياني كه تابعيت خود را ترك نموده اند شامل زنان مزبور نخواهد بود.

ماده ۹۸۸	اتباع ایران نمیتوانند تبعیت خود را ترك كنند مگر بشرایط ذیل: ۱ - بسن ۲۵ سال تمام رسیده باشند. ۲ - هیئت وزراء خروج از تابعیت آنان را اجازه دهد ۳ - قبلا تعهّد نمایند که در ظرف یکسال از تاریخ ترك تابعیت حقوق خود را بر اموال غیرمنقول که در ایران دارا مي باشند و یا ممکن است بالوراثه دارا شوند ولو قوانین ایران اجازه تملّك آن را باتباع خارجه بدهد بنحوي از انحاء باتباع ایراني منتقل کنند. زوجه و اطفال کسي که بر طبق این ماده ترك تابعیت مي نمایند اعم از اینکه اطفال مزبور صغیر یا کبیر باشند از تبعیت ایران خارج نمیگردد مگر اینکه اجازه هیئت وزراء شامل آنها هم باشد. ۴ - خدمت تحت‌السلاح خود را انجام داده باشند. تبصره الف (اصلاحي ۱۳۴۸٫۱۱٫۲۷)- کسانیکه بر طبق این ماده مبادرت به تقاضاي ترك تابعیت ایران و قبول تابعیت خارجي مینمایند علاوه بر اجراي مقرراتي که ضمن بند (۳) از این ماده درباره آنان مقرر است باید ظرف مدت سه ماه از تاریخ صدور سند ترك تابعیت از ایران خارج شوند. چنانچه ظرف مدت مزبور خارج نشوند مقامات صالحه امر به اخراج آنها و فروش اموالشان صادر خواهند نمود و تمدید مهلت مقرره فوق حداکثر تا یکسال موکول به موافقت وزارت امور خارجه میباشد. تبصره ب (الحاقي ۱۳۴۸٫۱۱٫۲۷)- هیئت وزیران میتواند ضمن تصویب ترك تابعیت زن ایراني بي شوهر ترك تابعیت فرزندان او را نیز که فاقد پدر و جدّ پدري هستند و کمتر از ۱۸ سال تمام دارند و یا بجهات دیگري محجورند اجازه دهد. فرزندان زن مذکور نیز که بسن ۲۵ سال تمام نرسیده باشند میتوانند بتابعیت از درخواست مادر، تقاضاي ترك تابعیت نمایند.
ماده ۹۸۹	(اصلاحي ۱۴۰۴٫۰۷٫۲۳) - هر تبعه ایراني که بدون رعایت مقررات قانوني بعد از تاریخ ۱۲۸۰ شمسي تابعیت خارجي تحصیل کرده باشد تبعیت خارجي او کان لم یکن بوده و تبعه ایران شناخته میشود و از اشتغال بوزارت و معاونت وزارت و عضویت مجالس مقننه و انجمن هاي ایالتي و ولایتي و بلدي و هر گونه مشاغل دولتي محروم خواهد بود. تبصره (الحاقي ۱۳۳۷٫۱۱٫۱۱)- هیأت وزیران میتواند بنا بمصالحي بپیشنهاد وزارت امور خارجه تابعیت خارجي مشمولین این ماده را برسمیت بشناسند. به اینگونه اشخاص با موافقت وزارت امور خارجه اجازه ورود بایران یا اقامت میتوان داد.
ماده ۹۹۰	از اتباع ایران کسي که خود یا پدرشان موافق مقررات تبدیل تابعیت کرده باشند و بخواهند بتبعیت اصلیه خود رجوع نمایند بمجرد درخواست به تابعیت ایران قبول خواهند شد مگر آنکه دولت تابعیت آنها را صلاح نداند

ماده ۹۹۱	(اصلاحي ۱۳۷۰٫۰۸٫۱۴) - تكاليف مربوط به اجراي قانون تابعيت و اخذ مخارج دفتري در مورد كساني كه تقاضاي تابعيت يا ترك تابعيت دولت جمهوري اسلامي ايران و تقاضاي بقاء بر تابعيت اصلي را دارند به موجب آئين نامه اي كه به تصويب هيأت وزيران خواهد رسيد معين خواهد شد.

کتاب سوم - در اسناد سجل احوال

ماده ۹۹۲	سجل احوال هر كس بموجب دفاتري كه براي اين امر مقرر است معين ميشود.
ماده ۹۹۳	امور ذيل بايد در ظرف مدت و بطريقي كه بموجب قوانين يا نظامات مخصوصه مقرر است بدايره سجل احوال اطلاع داده شود: ۱ - ولادت هر طفل و همچنين سقط هر جنين كه بعد از ماه ششم از تاريخ حمل واقع شود ۲ - ازدواج اعم از دائم و منقطع ۳ - طلاق اعم از بائن و رجعي و همچنين بذل مدت ۴ - وفات هر شخص
ماده ۹۹۴	حكم فوت فرضي غايب كه بر طبق مقررات كتاب پنجم از جلد دوم اين قانون صادر ميشود بايد در دفتر سجل احوال ثبت شود
ماده ۹۹۵	تغيير مطالبي كه در دفاتر سجل احوال ثبت شده است ممكن نيست مگر بموجب حكم محكمه
ماده ۹۹۶	اگر عدم صحّت مطالبي كه بدائره سجل احوال اظهار شده است در محكمه ثابت گردد يا هويت كسي كه در دفتر سجل احوال بعنوان مجهول الهويه قيد شده است معين شود و يا حكم فوت فرضي غايب ابطال گردد مراتب بايد در دفاتر مربوطه سجل احوال قيد شود
ماده ۹۹۷	هر كس بايد داراي نام خانوادگي باشد اتخاذ نام هاي مخصوصي كه بموجب نظامنامه اداره سجل احوال معين ميشود ممنوع است
ماده ۹۹۸	هر كس كه اسم خانوادگي او را ديگري بدون حق اتخاذ كرده باشد ميتواند اقامه دعوي كرده و در حدود قوانين مربوطه تغيير نام خانوادگي غاصب را بخواهد. اگر كسي نام خانوادگي خود را كه در دفاتر سجل احوال ثبت كرده است مطابق مقررات مربوطه باين امر تغيير دهد هر ذي نفع ميتواند در ظرف مدت و بطريقيكه در قوانين يا نظامات مخصوصه مقرر است اعتراض كند.

ماده ۹۹۹	سند ولادت اشخاصيكه ولادت آنها در مدت قانوني بدائره سجل احوال اظهار شده است سند رسمي محسوب خواهد بود.
ماده ۱۰۰۰	ساير مطالب راجع بسجل احوال بموجب قوانين و نظامنامه هاي مخصوصه مقرر است
ماده ۱۰۰۱	مأمورين قنسولي ايران در خارجه بايد نسبت به ايرانيان مقيم حوزه ماموريت خود وظايفي را كه بموجب قوانين و نظامات جاريه بعهده دوايز سجل احوال مقرر است انجام دهند.

کتاب چهارم در اقامتگاه

ماده ۱۰۰۲	اقامتگاه هر شخصي عبارت از محلي است كه شخص در آنجا سكونت داشته و مركز مهم امور او نيز در آنجا باشد اگر محل سكونت شخصي غير از مركز مهم امور او باشد مركز امور او اقامتگاه محسوب است. اقامتگاه اشخاص حقوقي مركز عمليات آنها خواهد بود.
ماده ۱۰۰۳	هيچكس نميتواند بيش از يك اقامتگاه داشته باشد
ماده ۱۰۰۴	تغيير اقامتگاه بوسيله سكونت حقيقي در محل ديگر بعمل ميايد مشروط بر اينكه مركز مهم امور او نيز بهمان محل انتقال يافته باشد.
ماده ۱۰۰۵	اقامتگاه زن شوهر دار همان اقامتگاه شوهر است معذالك زني كه شوهر او اقامتگاه معلومي ندارد و همچنين زنيكه با رضايت شوهر خود و يا با اجازه محكمه مسكن عليحده اختيار كرده ميتواند اقامتگاه شخصي عليحده نيز داشته باشد.
ماده ۱۰۰۶	اقامتگاه صغير و مَحجور همان اقامتگاه وليّ يا قيّم آنها است.
ماده ۱۰۰۷	اقامتگاه مأمورين دولتي، محلي است كه در آنجا مأموريت ثابت دارند.
ماده ۱۰۰۸	اقامتگاه افراد نظامي كه در ساخلو هستند محل ساخلو آنهاست.
ماده ۱۰۰۹	اگر اشخاص كبير كه معمولاً نزد ديگري كار يا خدمت ميكنند در منزل كارفرما يا مخدوم خود سكونت داشته باشند اقامتگاه آنها همان اقامتگاه كارفرما يا مخدوم آنها خواهد بود.

ماده ۱۰۱۰	اگر ضمن معامله يا قراردادي طرفين معامله يا يكي از آنها براي اجراي تعهُّدات حاصله از آن معامله محلي غير از اقامتگاه حقيقي خود انتخاب كرده باشد نسبت به دعاوي راجعه بان معامله همان محلي كه انتخاب شده است اقامتگاه او محسوب خواهد شد و هم چنين است در صورتيكه براي ابلاغ اوراق دعوي و احضار و اخطار محلي را غير از اقامتگاه حقيقي خود معين كند.

كتاب پنجم - در غايب مفقودالاثر

ماده ۱۰۱۱	غايب مفقودالاثر كسي است كه از غيبت او مدت بالنسبه مديدي گذشته و از او بهيچوجه خبري نباشد.
ماده ۱۰۱۲	اگر غائب مفقودالاثر براي اداره اموال خود تكليفي معين نكرده باشد و كسي هم نباشد كه قانوناً حق تصدي امور او را داشته باشد محكمه براي اداره اموال او يكنفر امين معين ميكند. تقاضاي تعيين امين فقط از طرف مُدعي العموم و اشخاص ذينفع در اين امر قبول ميشود.
ماده ۱۰۱۳	محكمه ميتواند از اميني كه معين ميكند تقاضاي ضامن يا تضمينات ديگر نمايد.
ماده ۱۰۱۴	اگر يكي از وُرّاث غايب تضمينات كافيه بدهد محكمه نميتواند امين ديگري معين نمايد و وارث مزبور باين سمت معين خواهد شد.
ماده ۱۰۱۵	وظائف و مسئوليت هاي اميني كه بموجب مواد قبل معين ميگردد، همان است كه براي قيّم مقرر است.
ماده ۱۰۱۶	هرگاه هم فوت و هم تاريخ فوت غايب مفقودالاثر مسلم شود اموال او بين وُرّاث موجود حين الموت تقسيم ميگردد اگرچه يك يا چند نفر آنها از تاريخ فوت غايب به بعد فوت كرده باشد.
ماده ۱۰۱۷	اگر فوت غايب بدون تعيين تاريخ فوت ثابت گردد محكمه بايد تاريخي را كه فوت او در آن تاريخ محقق بوده معين كند در اين صورت اموال غائب بين وُرّاثي كه در تاريخ مزبور موجود بوده اند، تقسيم ميشود.
ماده ۱۰۱۸	مفاد ماده فوق در موردي نيز رعايت ميگردد كه حكم موت فرضي غايب صادر شود.
ماده ۱۰۱۹	حكم موت فرضي غايب در موردي صادر مي شود كه از تاريخ آخرين خبري كه از حيات او رسيده است مدتي گذشته باشد كه عادتاً چنين شخصي زنده نمي ماند.

ماده ۱۰۲۰	موارد ذيل از جمله مواردي محسوب است كه عادتاً شخص غائب زنده فرض نمي شود: ۱ - وقتي كه ده سال تمام از تاريخ آخرين خبري كه از حيات غائب رسيده است گذشته و در انقضاء مدت مزبور سن غائب از ۷۵ سال گذشته باشد. ۲ - وقتي كه يكنفر بعنواني از عناوين جزء قشون مسلح بوده و در زمان جنگ مفقود و سه سال تمام از تاريخ انعقاد صلح بگذرد بدون اينكه خبري از او برسد هرگاه جنگ منتهي بانعقاد صلح نشده باشد مدت مزبوره ۵ سال از تاريخ ختم جنگ محسوب ميشود. ۳ - وقتي كه يكنفر حين سفر بحري در كشتي بوده كه آن كشتي در آن مسافرت تلف شده است سه سال تمام از تاريخ تلف شدن كشتي گذشته باشد بدون اينكه از آن مسافر خبري برسد.
ماده ۱۰۲۱	در مورد فقره اخير ماده قبل اگر با انقضاء مدتهاي ذيل كه مبدأ آن از روز حركت كشتي محسوب ميشود كشتي به مقصد نرسيده باشد و در صورت حركت بدون مقصد به بندري كه از آنجا حركت كرده برنگشته و از وجود آن بهيچوجه خبري نباشد كشتي تلف شده محسوب ميشود: الف - براي مسافرت در بحر خزر و داخل خليج فارس يكسال. ب - براي مسافرت در بحر عمان - اقيانوس هند - بحر احمر - بحر سفيد (مديترانه) - بحر سياه و بحر آزوف دو سال. ج - براي مسافرت در ساير بحار سه سال.
ماده ۱۰۲۲	اگر كسي در نتيجه واقعه اي بغير آنچه در فقره ۲ و ۳ ماده ۱۰۲۰ مذكور است دچار خطر مرگ گشته و مفقود شده و يا در طياره بوده و طياره مفقود شده باشد وقتي ميتوان حكم موت فرضي او را صادر نمود كه پنجسال از تاريخ دچار شدن بخطر مرگ بگذارد بدون اينكه خبري از حيات مفقود رسيده باشد
ماده ۱۰۲۳	در مورد مواد ۱۰۲۰ و ۱۰۲۱ و ۱۰۲۲ محكمه وقتي ميتواند حكم موت فرضي غائب را صادر نمايد كه در يكي از جرائد محل و يكي از روزنامه هاي كثيرالانتشار طهران اعلاني در سه دفعه متوالي هر كدام بفاصله يك ماه منتشر كرده و اشخاصي را كه ممكن است از غائب خبري داشته باشند دعوت نمايد كه اگر خبر دارند باطلاع محكمه برسانند. هر گاه يكسال از تاريخ اولين اعلان بگذرد و حيات غايب ثابت نشود حكم موت فرضي او داده ميشود.
ماده ۱۰۲۴	اگر اشخاص متعدد در يك حادثه تلف شوند فرض بر اين مي شود كه همه آنها در آن واحد مرده اند. مفاد اين ماده مانع از اجراء مقررات مواد ۸۷۳ و ۸۷۴ جلد اوّل اين قانون نخواهد بود.
ماده ۱۰۲۵	وُرّاث غائب مفقودالاثر مي توانند قبل از صدور حكم موت فرضي او نيز از محكمه تقاضا نمايند كه دارائي او را به تصرف آن ها بدهد مشروط بر اينكه اولاً غائب مزبور كسي را براي اداره كردن اموال خود معين نكرده باشد و ثانياً دو سال تمام از آخرين خبر غائب گذشته باشد بدون اينكه حيات يا ممات او معلوم باشد، در مورد اين ماده رعايت ماده ۱۰۲۳ راجع باعلان مدت يكسال حتمي است.

ماده ۱۰۲۶	در مورد ماده قبل وُرّاث بايد ضامن و يا تضمينات كافيه ديگر بدهند تا در صورت مراجعت غائب و يا در صورتيكه اشخاص ثالث حقي بر اموال او داشته باشند از عهده اموال يا حق اشخاص ثالث برآيند تضمينات مزبور تا موقع صدور حكم موت فرضي غائب باقي خواهد بود.
ماده ۱۰۲۷	بعد از صدور حكم فوت فرضي نيز اگر غايب پيدا شود كسانيكه اموال او را به عنوان وراثت تصرف كرده اند بايد آنچه را كه از اعيان يا عِوَض و يا منافع اموال مزبور حين پيدا شدن غائب موجود ميباشد مسترد دارند.
ماده ۱۰۲۸	اميني كه براي اداره كردن اموال غايب مفقودالاثر معين مي شود بايد نفقه زوجه دائم يا منقطعه كه مدت او نگذشته و نفقه او را زوج تعهُّد كرده باشد و اولاد غائب را از دارائي غايب تأديه نمايد در صورت اختلاف در ميزان نفقه تعيين آن بعهده محكمه است.
ماده ۱۰۲۹	هرگاه شخصي چهار سال تمام غايب مفقودالاثر باشد زن او مي تواند تقاضاي طلاق كند در اين صورت با رعايت ماده ۱۰۲۳ حاكم او را طلاق مي دهد.
ماده ۱۰۳۰	اگر شخص غائب پس از وقوع طلاق و قبل از انقضاء مدت عدّه مراجعت نمايد نسبت بطلاق حق رجوع دارد ولي بعد از انقضاء مدت مزبور حق رجوع ندارد.

کتاب ششم - در قرابت

ماده ۱۰۳۱	قرابت بر دو قِسم است قرابت نسبي و قرابت سببي
ماده ۱۰۳۲	قرابت نسبي به ترتيب طبقات ذيل است: طبقه اول - پدر و مادر و اولاد و اولادِ اولاد طبقه دوم - اجداد و برادر و خواهر و اولاد آنها طبقه سوم - اعمام و عمات و اخوال و خالات و اولاد آنها. در هر طبقه درجات قُرب و بُعد قرابت نسبي بعدّه نسلها در آن طبقه معين ميگردد مثلاً در طبقه اول قرابت پدر و مادر با اولاد در درجه اول و نسبت با اولادِ اولاد در درجه دوم خواهد بود و هكذا در طبقه دوم قرابت برادر و خواهر و جدّ و جده در درجه اول از طبقه دوم و اولاد برادر و خواهر و جدّ پدر در درجه دوم از طبقه دوم خواهد بود و در طبقه سوم قرابت عمو و دائي و عمه و خاله در درجه اول از طبقه سوم و درجه اولاد آنها در درجه دوم از آن طبقه است.

ماده ۱۰۳۳	هر كس در هر خط و به هر درجه كه با يك نفر قرابت نسبي داشته باشد در همان خط و بهمان درجه قرابت نسبي [سببي] با زوج يا زوجه او خواهد داشت بنا بر اين پدر و مادر زن يك مرد اقرباي درجه اول آن مرد و برادر و خواهر شوهر يك زن از اقرباي سببي درجه دوم آن زن خواهند بود.

كتاب هفتم - در نكاح و طلاق

باب اول - در نكاح

فصل اول

در خواستگاري

ماده ۱۰۳۴	هر زني را كه خالي از موانع نكاح باشد ميتوان خواستگاري نمود.
ماده ۱۰۳۵	وعده ازدواج ايجاد علقه زوجيت نمي كند اگرچه تمام يا قسمتي از مهريه كه بين طرفين براي موقع ازدواج مقرر گرديده پرداخته شده باشد بنابراين هر يك از زن و مرد مادام كه عقد نكاح جاري نشده مي تواند از وصلت امتناع كند و طرف ديگر نمي تواند بهيچوجه او را مجبور بازدواج كرده يا از جهت صرف امتناع از وصلت، مُطالبه خسارتي نمايد.
ماده ۱۰۳۶	(منسوخه ۱۳۷۰٫۰۸٫۱۴) - اگر يكي از نامزدها وصلت منظور را بدون علت موجهي بهم بزند در حالي كه طرف مقابل يا ابوين او يا اشخاص ديگر باعتماد وقوع ازدواج مغرور شده و مخارجي كرده باشند طرفي كه وصلت را بهم زده است بايد از عهده خسارات وارده برآيد ولي خسارات مزبور فقط مربوط بمخارج متعارفه خواهد بود.
ماده ۱۰۳۷	هر يك از نامزدها مي تواند در صورت بهم خوردن وصلت منظور هدايائي را كه بطرف ديگر يا اَبَوين او براي وصلت منظور داده است مُطالبه كند اگر عين هدايا موجود نباشد مستحق قيمت هدايائي خواهد بود كه عادتاً نگاهداشته مي شود مگر اينكه آن هدايا بدون تقصير طرف ديگر تلف شده باشد.
ماده ۱۰۳۸	مفاد ماده قبل از حيث رجوع بقيمت در موردي كه وصلت منظور در اثر فوت يكي از نامزدها بهم بخورد مجري نخواهد بود.
ماده ۱۰۳۹	(منسوخه ۱۳۷۰٫۰۸٫۱۴) - مدت مرور زمان دعاوي ناشي از بهم خوردن وصلت منظور دو سال است و از تاريخ بهم خوردن آن محسوب مي شود.

ماده ۱۰۴۰	هر يك از طرفين مي تواند براي انجام وصلت منظور از طرف مقابل تقاضا كند كه تصديق طبيب بصحّت از امراض مسريه مهم از قبيل سفليس و سوزاك و سل ارائه دهد.

فصل دوم - قابليت صحّي براي ازدواج

ماده ۱۰۴۱	(جايگزين ۱۳۸۱/۰۴/۰۱) - عقد نكاح دختر قبل از رسيدن به سن ۱۳ سال تمام شمسي و پسر قبل از رسيدن به سن ۱۵ سال تمام شمسي منوط است به اِذن وليّ به شرط رعايت مصلحت با تشخيص دادگاه صالح.
ماده ۱۰۴۲	(منسوخه ۱۳۷۰٫۰۸٫۱۴) - بعد از رسيدن بسن ۱۵ سال تمام نيز اناث نميتوانند مادام كه به ۱۸ سال تمام نرسيده اند بدون اجازه ولي خود شوهر كنند.
ماده ۱۰۴۳	(اصلاحي ۱۳۷۰٫۰۸٫۱۴) - نكاح دختر باكره اگرچه به سن بلوغ رسيده باشد موقوف به اجازه پدر يا جدّ پدري او است و هرگاه پدر يا جدّ پدري بدون علّت موجه از دادن اجازه مُضايقه كند اجازه او ساقط و در اين صورت دختر مي تواند با معرفي كامل مردي كه مي خواهد با او ازدواج نمايد و شرايط نكاح و مَهري كه بين آنها قرار داده شده پس از اخذ اجازه از دادگاه مدني خاص به دفتر ازدواج مراجعه و نسبت به ثبت ازدواج اقدام نمايد.
ماده ۱۰۴۴	(اصلاحي ۱۳۷۰٫۰۸٫۱۴) - در صورتي كه پدر يا جدّ پدري در محل حاضر نباشند و استيذان از آنها نيز عادتاً غيرممكن بوده و دختر نيز احتياج به ازدواج داشته باشد، وي مي تواند اقدام به ازدواج نمايد. تبصره (الحاقي ۱۳۷۰٫۰۸٫۱۴)- ثبت اين ازدواج در دفترخانه منوط به احراز موارد فوق در دادگاه مدني خاص مي باشد.

فصل سوم - در موانع نكاح

ماده ۱۰۴۵	نكاح با اَقارِب نَسَبي ذيل ممنوع است اگر چه قرابت حاصل از شبهه يا زنا باشد: ۱) نكاح با پدر و اجداد و يا مادر و جدّات هر قدر كه بالا برود ۲) نكاح با اولاد هر قدر كه پايين برود ۳) نكاح با برادر و خواهر و اولاد آنها تا هر قدر كه پائين برود. ۴) نكاح با عمّات و خالات خود و عمّات و خالات پدر و مادر و اجداد و جدّات.

ماده ۱۰۴۶	قرابت رضاعي از حيث حرمت نكاح در حكم قرابت نَسَبي است مشروط بر اينكه اولاً - شير زن از حمل مشروع حاصل شده باشد. ثانياً - شير مستقيماً از پستان مكيده شده باشد. ثالثاً - طفل لااقل يك شبانه روز و يا ۱۵ دفعه متوالي شير كامل خورده باشد بدون اينكه در بين غذاي ديگر يا شير زن ديگر را بخورد. رابعاً - شير خوردن طفل قبل از تمام شدن دو سال از تولد او باشد. خامساً - مقدار شيريكه طفل خورده است از يك زن و از يك شوهر باشد بنابراين اگر طفل در شبانه روز مقداري از شير يك زن و مقداري از شير زن ديگر بخورد موجب حرمت نميشود اگرچه شوهر آن دو زن يكي باشد، و همچنين اگر يكزن يكدختر و يك پسر رضاعي داشته باشد كه هر يك را از شير متعلق بشوهر ديگر شير داده باشد آن پسر و يا آن دختر برادر و خواهر رضاعي نبوده و ازدواج بين آن ها از اين حيث ممنوع نميباشد.
ماده ۱۰۴۷	نكاح بين اشخاص ذيل بواسطه مصاهره ممنوع دائمي است. ۱) بين مرد و مادر و جدّات زن از هر درجه كه باشد اعم از نَسَبي و رضاعي. ۲) بين مرد و زني كه سابقاً زن پدر و يا زن يكي از اجداد يا زن پسر يا زن يكي از احفاد او بوده است هر چند قرابت رضاعي باشد. ۳) بين مرد با اناث از اولاد زن او از هر درجه كه باشد ولو رضاعي مشروط بر اينكه بين زن و شوهر زناشوئي واقع شده باشد.
ماده ۱۰۴۸	جمع بين دو خواهر ممنوع است اگرچه بعقد منقطع باشد.
ماده ۱۰۴۹	هيچكس نميتواند دختر برادر زن و يا دختر خواهر زن خود را بگيرد مگر با اجازه زن خود.
ماده ۱۰۵۰	هر كس زن شوهردار را با علم بوجود عُلقه زوجيت و حرمت نكاح و يا زني را كه در عدّه طلاق و يا در عدّه وفات است با علم بعدّه و حرمت نكاح براي خود عقد كند عقد باطل و آن زن مطلقاً بر آن شخص حرام مؤبد مي شود.
ماده ۱۰۵۱	حكم مذكور در ماده فوق در موردي نيز جاري است كه عقد از روي جهل بتمام يا يكي از امور مذكوره فوق بوده و نزديكي هم واقع شده باشد. در صورت جهل و عدم وقوع نزديكي عقد باطل ولي حرمت ابدي حاصل نميشود.
ماده ۱۰۵۲	تفريقي كه با لِعان حاصل مي شود موجب حرمت ابدي است.
ماده ۱۰۵۳	عقد در حال احرام باطل است و با علم به حرمت موجب حرمت ابدي است.

ماده ۱۰۵۴	زناي با زن شوهردار يا زني كه در عدّه رِجعيه است موجب حرمت ابدي است.
ماده ۱۰۵۵	نزديكي بشُبهه و زنا اگر سابق بر نكاح باشد از حيث مانعيت نكاح در حكم نزديكي با نكاح صحيح است ولي مُبطِل نكاح سابق نيست.
ماده ۱۰۵۶	اگر كسي با پسري عمل شَنيع كند نميتواند مادر يا خواهر يا دختر او را تزويج كند.
ماده ۱۰۵۷	زني كه سه مرتبه متوالي زوجه يكنفر بوده و مُطَلّقه شده بر آن مرد حرام ميشود مگر اينكه بعقد دائم به زوجيت مرد ديگري درآمده و پس از وقوع نزديكي با او بواسطه طلاق يا فسخ يا فوت فراق حاصل شده باشد.
ماده ۱۰۵۸	زن هر شخصي كه به نه طلاق كه شش تاي آن عِدّي است مُطَلّقه شده باشد بر آن شخص حرام مُؤبَّد مي شود.
ماده ۱۰۵۹	نكاح مُسلِمه با غيرمُسلِم جايز نيست.
ماده ۱۰۶۰	ازدواج زن ايراني با تبعه خارجه در مواردي هم كه مانع قانوني ندارد موكول به اجازه مخصوص از طرف دولت است.
ماده ۱۰۶۱	دولت ميتواند ازدواج بعضي از مستخدمين و مأمورين رسمي و محصلين دولتي را با زني كه تبعه خارجه باشد موكول باجازه مخصوص نمايد.

فصل چهارم - شرايط صحّت نكاح

ماده ۱۰۶۲	نكاح واقع ميشود بايجاب و قبول به الفاظيكه صريحاً دلالت بر قصد ازدواج نمايد.
ماده ۱۰۶۳	ايجاب و قبول ممكن است از طرف خود مرد و زن صادر شود و يا از طرف اشخاصي كه قانوناً حق عقد دارند.
ماده ۱۰۶۴	عاقد بايد عاقل و بالغ و قاصد باشد.
ماده ۱۰۶۵	توالي عرفي ايجاب و قبول شرط صحّت عقد است.
ماده ۱۰۶۶	هرگاه يكي از متعاقدين يا هر دو لال باشند عقد باشاره از طرف لال نيز واقع مي شود مشروط بر اينكه بطور وضوح حاكي از انشاء عقد باشد.

ماده ۱۰۶۷	تعيين زن و شوهر بنحوي كه براي هيچيك از طرفين در شخص طرف ديگر شبهه نباشد شرط صحّت نكاح است.
ماده ۱۰۶۸	تعليق در عقد موجب بُطلان است.
ماده ۱۰۶۹	شرط خيار فسخ نسبت بعقد نكاح باطل است ولي در نكاح دائم شرط خيار نسبت بصداق جايز است مشروط بر اينكه مدت آن معين باشد و بعد از فسخ مثل آنست كه اصلا مهر ذكر نشده باشد.
ماده ۱۰۷۰	رضاي زوجين شرط نفوذ عقد است و هر گاه مُكره بعد از زوال كُره عقد را اجازه كند نافذ است مگر اينكه اِكراه بدرجه اي بوده كه عاقد فاقد قصد باشد.

فصل پنجم - وكالت در نكاح

ماده ۱۰۷۱	هر يك از مرد و زن ميتواند براي عقد نكاح وكالت بغير دهد.
ماده ۱۰۷۲	در صورتيكه وكالت بطور اطلاق داده شود وكيل نميتواند موكله را براي خود تزويج كند مگر اينكه اين اِذن صريحاً باو داده شده باشد.
ماده ۱۰۷۳	اگر وكيل از آنچه كه موكّل راجع به شخص يا مَهر يا خصوصيات ديگر معين كرده تخلف كند صحّت عقد متوقف بر تنفيذ موكّل خواهد بود.
ماده ۱۰۷۴	حكم ماده فوق در موردي نيز جاري است كه وكالت بدون قيد بوده و وكيل مراعات مصلحت موكّل را نكرده باشد.

فصل ششم - در نكاح منقطع

ماده ۱۰۷۵	نكاح وقتي منقطع است كه براي مدت معيني واقع شده باشد.
ماده ۱۰۷۶	مدت نكاح منقطع بايد كاملاً معين شود.
ماده ۱۰۷۷	در نكاح منقطع احكام راجع به وراثت زن و به مَهر او همان است كه در باب ارث و در فصل آتي مقرر شده است.

فصل هفتم - در مهر

ماده ۱۰۷۸	هر چيزي را كه ماليت داشته و قابل تَمَلُّك نيز باشد ميتوان مَهر قرار داد.
ماده ۱۰۷۹	مَهر بايد بين طرفين تا حدي كه رفع جهالت آن ها بشود معلوم باشد.
ماده ۱۰۸۰	تعيين مقدار مَهر منوط به تراضي طرفين است.
ماده ۱۰۸۱	اگر در عقد نكاح شرط شود كه در صورت عدم تأديه مَهر در مدت معين نكاح باطل خواهد بود نكاح و مَهر صحيح ولي شرط باطل است.
ماده ۱۰۸۲	بمجرد عقد، زن مالك مَهر ميشود و ميتواند هر نوع تصرفي كه بخواهد در آن بنمايد. تبصره (الحاقي ۱۳۷٦٫۰۴٫۲۹)- چنانچه مهريه وجه رايج باشد متناسب با تغيير شاخص قيمت سالانه زمان تأديه نسبت به سال اجراي عقد كه توسط بانك مركزي جمهوري اسلامي ايران تعيين مي گردد محاسبه و پرداخت خواهد شد مگر اينكه زوجين در حين اجراي عقد به نحو ديگري تراضي كرده باشند. آئين نامه اجرايي اين قانون حداكثر ظرف مدت سه ماه از تاريخ تصويب توسط بانك مركزي جمهوري اسلامي ايران با همكاري وزارت دادگستري و وزارت امور اقتصادي و دارائي تهيه و به تصويب هيأت وزيران خواهد رسيد. مادۀ ۱۰۸۳ - براي تأديه تمام و يا قسمتي از مَهر ميتوان مدت يا اقساطي قرار داد. مادۀ ۱۰۸۴ - هر گاه مَهر عين معين باشد و معلوم گردد قبل از عقد معيوب بوده و يا بعد از عقد و قبل از تسليم معيوب و يا تلف شود شوهر ضامن عيب و تلف است.
ماده ۱۰۸۵	زن ميتواند تا مَهر باو تسليم نشده از ايفاء وظائفي كه در مقابل شوهر دارد امتناع كند مشروط بر اينكه مَهر او حالّ باشد و اين امتناع مُسقِط حق نفقه نخواهد بود. مادۀ ۱۰۸٦ - اگر زن قبل از اخذ مَهر باختيار خود بايفاء وظائفي كه در مقابل شوهر دارد قيام نمود ديگر نميتواند از حكم ماده قبل استفاده كند، معذلك حقي كه براي مُطالبه مَهر دارد ساقط نخواهد شد.
ماده ۱۰۸۷	اگر در نكاح دائم مَهر ذكر نشده يا عدم مَهر شرط شده باشد نكاح صحيح است و طرفين ميتوانند بعد از عقد مَهر را بتراضي معين كنند و اگر قبل از تراضي بر مَهر معين بين آن ها نزديكي واقع شود زوجه مستحق مَهرُالمِثل خواهد بود.
ماده ۱۰۸۸	در مورد مادة قبل اگر يكي از زوجين قبل از تعيين مَهر و قبل از نزديكي بميرد زن مستحق هيچگونه مَهري نيست.

ماده ۱۰۸۹	ممکن است اختیار تعیین مَهر به شوهر یا شخص ثالثي داده شود در این صورت شوهر یا شخص ثالث میتواند مَهر را هر قدر بخواهد معین کند.
ماده ۱۰۹۰	اگر اختیار تعیین مَهر بزن داده شود زن نمي تواند بیشتر از مَهرُالمِثل معین نماید.
ماده ۱۰۹۱	براي تعیین مَهرُالمِثل باید حال زن از حیث شرافت خانوادگي و سایر صفات و وضعیت او نسبت به اَماثِل و اَقران و اَقارِب و همچنین معمول محل و غیره در نظر گرفته شود.
ماده ۱۰۹۲	هر گاه شوهر قبل از نزدیکي زن خود را طلاق دهد زن مستحق نصف مَهر خواهد بود و اگر شوهر بیش از نصف مَهر را قبلاً داده باشد حق دارد مازاد از نصف را عیناً یا مِثلاً یا قیمتاً استرداد کند.
ماده ۱۰۹۳	هر گاه مَهر در عقد ذکر نشده باشد و شوهر قبل از نزدیکي و تعیین مَهر زن خود را طلاق دهد زن مستحق مَهرُالمُتعه است و اگر بعد از آن طلاق دهد مستحق مَهرُالمِثل خواهد بود.
ماده ۱۰۹۴	براي تعیین مَهرُالمُتعه حال مرد از حیث غنا و فقر ملاحظه میشود.
ماده ۱۰۹۵	در نکاح منقطع عدم مَهر در عقد موجب بُطلان است.
ماده ۱۰۹۶	در نکاح منقطع موت زن در اثناء مدت موجب سقوط مَهر نمي شود و همچنین است اگر شوهر تا آخر مدت با او نزدیکي نکند.
ماده ۱۰۹۷	در نکاح منقطع هرگاه شوهر قبل از نزدیکي تمام مدت نکاح را ببخشد باید نصف مَهر را بدهد.
ماده ۱۰۹۸	در صورتي که عقد نکاح اعم از دائم یا منقطع باطل بوده و نزدیکي واقع نشده زن حق مَهر ندارد و اگر مَهر را گرفته شوهر مي تواند آن را استرداد نماید.
ماده ۱۰۹۹	در صورت جهل زن بفساد نکاح و وقوع نزدیکي زن مستحق مَهرُالمِثل است.
ماده ۱۱۰۰	در صورتي مهرالمسمي مجهول باشد یا مالیت نداشته باشد یا مِلك غیر باشد در صورت اول و دوم زن مستحق مَهرُالمِثل خواهد بود و در صورت سوم مستحق مثل یا قیمت آن خواهد بود مگر اینکه صاحب مال اجازه نماید.
ماده ۱۱۰۱	هر گاه عقد نکاح قبل از نزدیکي بجهتي فسخ شود زن حق مَهر ندارد در صورتي که موجب فسخ عِنَن باشد که در این صورت با وجود فسخ نکاح، زن مستحق نصف مَهر است.

فصل هشتم - در حقوق و تکالیف

زوجین نسبت بیکدیگر

ماده ۱۱۰۲	همین که نکاح بطور صحّت واقع شد روابط زوجیت بین طرفین موجود و حقوق و تکالیف زوجین در مقابل همدیگر برقرار میشود.
ماده ۱۱۰۳	زن و شوهر مُکَلّف به حُسن معاشرت با یکدیگرند.
ماده ۱۱۰۴	زوجين بايد در تشييد مباني خانواده و تربيت اولاد خود بيكديگر معاضدت نمايند. مادهٔ ۱۱۰۵ - در روابط زوجين رياست خانواده از خصائص شوهر است. مادهٔ ۱۱۰۶ - در عقد دائم نفقه زن بعهده شوهر است.
ماده ۱۱۰۷	(اصلاحي ۱۳۸۱٫۰۸٫۱۹) - نفقه عبارت است از همه نيازهاي متعارف و متناسب با وضعيت زن از قبيل مسكن، البسه، غذا، اثاث منزل و هزينه هاي درماني و بهداشتي و خادم در صورت عادت يا احتياج به واسطه نقصان يا مرض. مادهٔ ۱۱۰۸ - هر گاه زن بدون مانع مشروع از اداي وظائف زوجيت امتناع كند مستحق نفقه نخواهد بود. مادهٔ ۱۱۰۹ - نفقه مُطَلَّقه رِجعيه در زمان عدّه بر عهده شوهر است مگر اينكه طلاق در حال نشوز واقع شده باشد، ليكن اگر عدّه از جهت فسخ نكاح يا طلاق بائن باشد زن حق نفقه ندارد مگر در صورت حمل از شوهر خود كه در اينصورت تا زمان وضع حمل حقّ نفقه خواهد داشت.
ماده ۱۱۱۰	(اصلاحي ۱۳۸۱٫۰۸٫۱۹) - در ايام عدّه وفات، مخارج زندگي زوجه عندالمطالبه از اموال اقاربي كه پرداخت نفقه به عهده آنان است (در صورت عدم پرداخت) تأمين مي گردد. مادهٔ ۱۱۱۱ - زن ميتواند در صورت اِستنكاف شوهر از دادن نفقه بمحكمه رجوع كند در اين صورت محكمه ميزان نفقه را معين و شوهر را بدادن آن محكوم خواهد كرد.
ماده ۱۱۱۲	اگر اجراء حكم مذكور در ماده قبل ممكن نباشد مطابق ماده ۱۱۲۹ رفتار خواهد شد.
ماده ۱۱۱۳	در عقد انقطاع زن حق نفقه ندارد مگر اينكه شرط شده يا آنكه عقد مبني بر آن جاري شده باشد. مادهٔ ۱۱۱۴ - زن بايد در منزلي كه شوهر تعيين ميكند سُكني نمايد مگر آنكه اختيار تعيين منزل به زن داده شده باشد.
ماده ۱۱۱۵	اگر بودن زن با شوهر در يك منزل مُتَضَمِّن خوف ضرر بدني و يا مالي يا شرافتي براي زن باشد زن ميتواند مسكن عليحده اختيار كند و در صورت ثبوت مظنه ضرر مزبور محكمه حكم بازگشت بمنزل شوهر نخواهد داد و مادام كه زن در بازگشتن بمنزل مزبور معذور است نفقه برعهده شوهر خواهد بود.

ماده ۱۱۱۶	در مورد مادة فوق مادام كه محاكمه بين زوجين خاتمه نيافته محل سكناي زن بتراضي طرفين معين مي‌شود و در صورت عدم تراضي محكمه با جلب نظر اَقرباي نزديك طرفين منزل زن را معين خواهد نمود و در صورتيكه اَقربايي نباشد خود محكمه محل مورد اطمينان را معين خواهد كرد.
ماده ۱۱۱۷	شوهر ميتواند زن خود را از حرفه يا صنعتي كه مُنافي مَصالح خانوادگي يا حيثيات خود يا زن باشد منع كند.
ماده ۱۱۱۸	زن مستقلاً ميتواند در دارائي خود هر تصرفي را كه ميخواهد بكند.
ماده ۱۱۱۹	طرفين عقد ازدواج ميتوانند هر شرطي كه مخالف با مقتضاي عقد مزبور نباشد در ضمن عقد ازدواج يا عقد لازم ديگر بنمايند مثل اينكه شرط شود هر گاه شوهر زن ديگر بگيرد يا در مدت معيني غائب شود يا ترك انفاق نمايد يا بر عليه حيات زن سوء قصد كند يا سوء رفتاري نمايد كه زندگاني آن ها با يكديگر غيرقابل تحمل شود زن وكيل و وكيل در توكيل باشد كه پس از اثبات تحقق شرط در محكمه و صدور حكم نهائي خود را مُطَلَّقه سازد.

باب دوم - در انحلال عقد نكاح

ماده ۱۱۲۰	عقد نكاح بفسخ يا بطلاق يا ببذل مدت در عقد انقطاع منحل ميشود.

فصل اول

در مورد امكان فسخ نكاح

ماده ۱۱۲۱	جنون هر يك از زوجين بشرط استقرار اعم از اين كه مستمر يا ادواري باشد براي طرف مقابل موجب حق فسخ است.
ماده ۱۱۲۲	(اصلاحي ۱۳۷۰/۰۸/۱۴) - عيوب زير در مرد موجب حق فسخ براي زن خواهد بود: ۱ – خِصاء ۲ - عِنَن به شرط اينكه ولو يكبار عمل زناشوئي را انجام نداده باشد. ۳ - مقطوع بودن آلت تناسلي به اندازه اي كه قادر به عمل زناشوئي نباشد.

ماده ۱۱۲۳	عيوب ذيل در زن موجب حق فسخ براي مرد خواهد بود. ۱ - قَرَن ۲ - جُذام ۳ - بَرَص ۴- اِفضاء ۵ - زمين گيري ٦- نابينائي از هر دو چشم
ماده ۱۱۲۴	عيوب زن در صورتي موجب حق فسخ براي مرد است كه عيب مزبور در حال عقد وجود داشته است.
ماده ۱۱۲۵	جنون و عِنَن در مرد هر گاه بعد از عقد هم حادث شود موجب حق فسخ براي زن خواهد بود.
ماده ۱۱۲۶	هر يك از زوجين كه قبل از عقد عالم بامراض مذكوره در طرف ديگر بوده بعد از عقد حق فسخ نخواهد داشت.
ماده ۱۱۲۷	هر گاه شوهر بعد از عقد مبتلا بيكي از امراض مقاربتي گردد زن حق خواهد داشت كه از نزديكي با او امتناع كند و امتناع بعلّت مزبور مانع حق نفقه نخواهد بود.
ماده ۱۱۲۸	هر گاه در يكي از طرفين صفت خاصي شرط شده و بعد از عقد معلوم شود كه طرف مذكور فاقد وصف مقصود بوده براي طرف مقابل حق فسخ خواهد بود خواه وصف مذكور در عقد تصريح شده يا عقد متبانياً بر آن واقع شده باشد.
ماده ۱۱۲۹	در صورت استنكاف شوهر از دادن نفقه و عدم امكان اجراء حكم محكمه و الزام او بدادن نفقه زن مي تواند براي طلاق بحاكم رجوع كند و حاكم شوهر او را اجبار بطلاق مينمايد. همچنين است در صورت عَجز شوهر از دادن نفقه.

ماده ۱۱۳۰	(اصلاحي ۱۳۷۰٫۰۸٫۱۴) - در صورتي كه دوام زوجيت موجب عُسر و حرج زوجه باشد، وي مي تواند به حاكم شرع مراجعه و تقاضاي طلاق كند، چنانچه عُسر و حرج مذكور در محكمه ثابت شود، دادگاه مي تواند زوج را اجبار به طلاق نمايد و در صورتي كه اجبار ميسّر نباشد زوجه به اِذن حاكم شرع طلاق داده مي شود. تبصره (الحاقي ۱۳۸۱٫۰۴٫۲۹)- عُسر و حرج موضوع اين ماده عبارت است از به وجود آمدن وضعيتي كه ادامه زندگي را براي زوجه با مشقّت همراه ساخته و تحمل آن مشكل باشد و موارد ذيل در صورت احراز توسط دادگاه صالح از مصاديق عُسر و حرج محسوب مي گردد: ۱ - ترك زندگي خانوادگي توسط زوج حداقل به مدت شش ماه متوالي و يا نه ماه متناوب در مدت يك سال بدون عذر موجه. ۲ - اعتياد زوج به يكي از انواع مواد مخدر و يا ابتلاء وي به مشروبات الكلي كه به اساس زندگي خانوادگي خلل وارد آورد و امتناع يا عدم امكان الزام وي به ترك آن در مدتي كه به تشخيص پزشك براي ترك اعتياد لازم بوده است. در صورتي كه زوج به تعهُّد خود عمل ننمايد و يا پس از ترك، مجدداً به مصرف موارد مذكور روي آورد، بنا به درخواست زوجه، طلاق انجام خواهد شد. ۳ - محكوميت قطعي زوج به حبس پنج سال يا بيشتر. ۴ - ضرب و شتم يا هرگونه سوء رفتار مستمر زوج كه عرفاً با توجه به وضعيت زوجه قابل تحمل نباشد. ۵ - ابتلاء زوج به بيماري هاي صعب العلاج رواني يا ساري يا هر عارضه صعب العلاج ديگري كه زندگي مشترك را مختل نمايد. موارد مندرج در اين ماده مانع از آن نيست كه دادگاه در ساير مواردي كه عُسر و حَرَج زن در دادگاه احراز شود، حكم طلاق صادر نمايد.
ماده ۱۱۳۱	خيار فسخ فوري است و اگر طرفي كه حق فسخ دارد بعد از اطلاع بعلت فسخ نكاح را فسخ نكند خيار او ساقط مي‌شود بشرط اين كه علم بحق فسخ و فوريت آن داشته باشد تشخيص مدتي كه براي امكان استفاده از خيار لازم بوده بنظر عرف و عادت است.
ماده ۱۱۳۲	در فسخ نكاح رعايت ترتيباتي كه براي طلاق مقرر است شرط نيست.

فصل دوم - در طلاق

مبحث اول - در كليات

ماده ۱۱۳۳	(اصلاحي ۱۳۸۱٫۰۸٫۱۹) - مرد مي تواند با رعايت شرايط مقرر در اين قانون با مراجعه به دادگاه تقاضاي طلاق همسرش را بنمايد. تبصره(الحاقي ۱۳۸۱٫۰۸٫۱۹)- زن نيز مي تواند با وجود شرايط مقرر در مواد (۱۱۱۹)، (۱۱۲۹) و (۱۱۳۰) اين قانون، از دادگاه تقاضاي طلاق نمايد.

ماده ۱۱۳۴	طلاق باید بصیغه طلاق و در حضور لااقل دو نفر مرد عادل که طلاق را بشنوند واقع گردد.
ماده ۱۱۳۵	طلاق باید مُنَجَّز باشد و طلاق مُعلَّق بشرط، باطل است.
ماده ۱۱۳۶	طلاق دهنده باید بالغ و عادل و قاصد و مختار باشد.
ماده ۱۱۳۷	وليّ مجنون دائمي ميتواند در صورت مصلحت مولّي عليه، زن او را طلاق دهد.
ماده ۱۱۳۸	ممکن است صیغه طلاق را بتوسط وکیل اجراء نمود.
ماده ۱۱۳۹	طلاق مخصوص عقد دائم است و زن منقطعه بانقضاي مدت يا بذل آن از طرف شوهر از زوجيت خارج مي‌شود.
ماده ۱۱۴۰	طلاق زن در مدت عادت زنانگي يا در حال نفاس صحيح نيست مگر اين كه زن حامل باشد يا طلاق قبل از نزديكي با زن واقع شود يا شوهر غايب باشد بطوري كه اطلاع از عادت زنانگي بودن زن نتواند حاصل كند.
ماده ۱۱۴۱	طلاق در طُهر مواقعه صحيح نيست مگر اينكه زن يائسه يا حامل باشد.
ماده ۱۱۴۲	طلاق زني كه با وجود اقتضاي سن عادت زنانگي نمي شود وقتي صحيح است كه از تاريخ آخرين نزديكي با زن سه ماه گذشته باشد.

مبحث دوم - در اقسام طلاق

ماده ۱۱۴۳	طلاق بر دو قِسم است. بائن و رجعي.
ماده ۱۱۴۴	در طلاق بائن براي شوهر حق رجوع نيست.
ماده ۱۱۴۵	در موارد ذيل طلاق بائن است: ۱ - طلاقيكه قبل از نزديكي واقع شود. ۲- طلاق يائسه. ۳- طلاق خُلع و مُبارات مادام كه زن رجوع بعِوَض نكرده باشد. ۴- سومين طلاق كه بعد از سه وصلت متوالي بعمل آيد اعم از اين كه وصلت در نتيجه رجوع باشد يا در نتيجه نكاح جديد.

ماده ۱۱۴۶	طلاق خُلع آن است که زن بواسطه کراهتي که از شوهر خود دارد در مقابل مالي که بشوهر مي‌دهد طلاق مي گيرد اعم از اينکه مال مزبور عين مَهر يا معادل آن و يا بيشتر و يا کمتر از مَهر باشد.
ماده ۱۱۴۷	طلاق مُبارات آن است که کراهت از طرفين باشد ولي در اين صورت عِوَض بايد زائد بر ميزان مَهر نباشد.
ماده ۱۱۴۸	در طلاق رجعي براي شوهر در مدت عدّه حق رجوع است.
ماده ۱۱۴۹	رجوع در طلاق بهر لفظ يا فعلي حاصل مي‌شود که دلالت بر رجوع کند مشروط بر اينکه مقرون بقصد رجوع باشد.

مبحث سوم - در عدّه

ماده ۱۱۵۰	عدّه عبارت است از مدتي که تا انقضاي آن زني که عقد نکاح او منحل شده است نمي‌تواند شوهر ديگر اختيار کند.
ماده ۱۱۵۱	عدّه طلاق و عدّه فسخ نکاح سه طُهر است مگر اينکه زن با اقتضاي سن عادت زنانگي نبيند که در اين صورت عدّه او ۳ ماه است.
ماده ۱۱۵۲	عدّه فسخ نکاح و بذل مدت و انقضاء آن در مورد نکاح منقطع در غير حامل دو طُهر است مگر اينکه زن با اقتضاي سن عادت زنانگي نبيند که در اين صورت ۴۵ روز است.
ماده ۱۱۵۳	عدّه طلاق و فسخ نکاح و بذل مدت و انقضاء آن در مورد زن حامله تا وضع حمل است.
ماده ۱۱۵۴	عدّه وفات چه در دائم و چه در منقطع در هر حال چهار ماه و ده روز است مگر اين که زن حامل باشد که در اينصورت عدّه وفات تا موقع وضع حمل است مشروط بر اين که فاصله بين فوت شوهر و وضع حمل از چهار ماه و ده روز بيشتر باشد و الّا مدت عدّه همان چهار ماه و ده روز خواهد بود.
ماده ۱۱۵۵	زني که بين او و شوهر خود نزديکي واقع نشده و همچنين زن يائسه نه عدّه طلاق دارد و نه عدّه فسخ نکاح ولي عدّه وفات در هر دو مورد بايد رعايت شود.
ماده ۱۱۵۶	زني که شوهر او غايب مفقودالاثر بوده و حاکم او را طلاق داده باشد بايد از تاريخ طلاق عدّه وفات نگاه دارد.
ماده ۱۱۵۷	زنيکه به شُبهه با کسي نزديکي کند بايد عدّه طلاق نگاهدارد.

کتاب هشتم - در اولاد

باب اول - در نَسَب

ماده ۱۱۵۸	طفل متولد در زمان زوجيت مُلحق بشوهر است مشروط بر اينكه از تاريخ نزديكي تا زمان تولد كمتر از شش ماه و بيشتر از ده ماه نگذشته باشد.
ماده ۱۱۵۹	هر طفلي كه بعد از انحلال نكاح متولد شود مُلحق بشوهر است مشروط بر اينكه مادر هنوز شوهر نكرده و از تاريخ انحلال نكاح تا روز ولادت طفل بيش از ده ماه نه گذشته باشد مگر آنكه ثابت شود كه از تاريخ نزديكي تا زمان ولادت كمتر از ٦ ماه و يا بيش از ده ماه گذشته باشد.
ماده ۱۱۶۰	در صورتيكه عقد نكاح پس از نزديكي منحل شود و زن مجدداً شوهر كند و طفلي از او متولد گردد طفل بشوهري مُلحق ميشود كه مطابق مواد قبل الحاق او بان شوهر ممكن است در صورتيكه مطابق مواد قبل الحاق طفل بهر دو شوهر ممكن باشد طفل مُلحق بشوهر دوم است مگر آنكه امارات قطعيه بر خلاف آن دلالت كند.
ماده ۱۱۶۱	در مورد مواد قبل هرگاه شوهر صريحاً يا ضمناً اقرار به ابوّت خود نموده باشد دعوي نفيِ وَلَد از او مسموع نخواهد بود.
ماده ۱۱۶۲	در مورد مواد قبل دعوي نفي وَلَد بايد در صورتيكه عادتاً پس از تاريخ اطلاع يافتن شوهر از تولد طفل براي امكان اقامه دعوي كافي ميباشد اقامه گردد و در هر حال دعوي مزبور پس از انقضاء دو ماه از تاريخ اطلاع يافتن شوهر از تولد طفل مسموع نخواهد بود.
ماده ۱۱۶۳	درمورديكه شوهر مطلع از تاريخ حقيقي تولد طفل نبوده و تاريخ تولد را بر او مشتبه نموده باشند بنوعي كه موجب الحاق طفل باو باشد و بعدها شوهر از تاريخ حقيقي تولد مطلع شود مدت مرور زمان دعوي نفي دو ماه از تاريخ كشف خُدعه خواهد بود.
ماده ۱۱۶۴	احكام مواد قبل در مورد طفل متولد از نزديكي به شُبهه نيز جاري است اگر چه مادر طفل مشتبه نباشد.
ماده ۱۱۶۵	طفل متولد از نزديكي بشُبهه فقط مُلحق به طرفي ميشود كه در اشتباه بوده، در صورتيكه هر دو در اشتباه بوده‌اند مُلحق بهر دو خواهد بود.

ماده ۱۱۶۶	هر گاه بواسطه وجود مانعي نكاح بين اَبَوين طفل باطل باشد نسبت طفل بهر يك از اَبَوين كه جاهل بر وجود مانع بوده مشروع و نسبت بديگري نامشروع خواهد بود. در صورت جهل هر دو نَسَب طفل نسبت به هر دو مشروع است.
ماده ۱۱۶۷	طفل متولد از زنا مُلحق بزاني نميشود.

باب دوم - در نگاهداري و تربيت اطفال

ماده ۱۱۶۸	نگاه داري اطفال هم حق و هم تكليف اَبَوين است.
ماده ۱۱۶۹	(اصلاحي ۱۳۸۲٫۰۹٫۰۸) - براي حضانت و نگهداري طفلي كه ابوين او جدا از يكديگر زندگي مي كنند، مادر تا سن هفت سالگي اولويت دارد و پس از آن با پدر است. تبصره (الحاقي ۱۳۸۲٫۰۹٫۰۸)- بعد از هفت سالگي درصورت حدوث اختلاف، حضانت طفل با رعايت مصلحت كودك به تشخيص دادگاه مي باشد.
ماده ۱۱۷۰	اگر مادر در مدتي كه حضانت طفل با او است مبتلا به جنون شود يا با ديگري شوهر كند حق حضانت با پدر خواهد بود.
ماده ۱۱۷۱	در صورت فوت يكي از اَبَوين حضانت طفل با آنكه زنده است خواهد بود هر چند متوفي پدر طفل بوده و براي او قيّم معين كرده باشد.
ماده ۱۱۷۲	هيچيك از اَبَوين حق ندارند در مدتي كه حضانت طفل بعهده آنها است از نگاهداري او امتناع كنند، در صورت امتناع يكي از اَبَوين حاكم بايد بتقاضاي ديگري يا به تقاضاي قيّم يا يكي از قرباء و يا بتقاضاي مُدعي‌العموم نگاهداري طفل را بهر يك از اَبَوين كه حضانت بعهده اوست الزام كند و در صورتيكه الزام ممكن يا مؤثر نباشد حضانت را بخرج پدر و هرگاه پدر فوت شده باشد بخرج مادر تامين كند.

ماده ۱۱۷۳	(اصلاحي ۱۳۷٦٫۰۸٫۱۱) - هرگاه در اثر عدم مواظبت يا انحطاط اخلاقي پدر يا مادري كه طفل تحت حضانت اوست، صحت جسماني و يا تربيت اخلاقي طفل در معرض خطر باشد، محكمه مي تواند به تقاضاي اقرباي طفل يا به تقاضاي قيّم او يا به تقاضاي رئيس حوزه قضائي هر تصميمي را كه براي حضانت طفل مقتضي بداند، اتخاذ كند. موارد ذيل از مصاديق عدم مواظبت و يا انحطاط اخلاقي هر يك از والدين است: ۱ - اعتياد زيان آور به الكل، مواد مخدر و قمار. ۲ - اشتهار به فساد اخلاق و فحشاء. ۳ - ابتلا به بيماريهاي رواني با تشخيص پزشكي قانوني. ۴ - سوء استفاده از طفل يا اجبار او به ورود در مشاغل ضد اخلاقي مانند فساد و فحشاء، تكدي گري و قاچاق. ۵ - تكرار ضرب و جرح خارج از حد متعارف.
ماده ۱۱۷۴	در صورتيكه بعلّت طلاق يا بهر علّت ديگر اَبَوين طفل در يك منزل سكونت نداشته باشند هر يك از اَبَوين كه طفل تحت حضانت او نميباشد حق ملاقات طفل خود را دارد. تعيين زمان و مكان ملاقات و ساير جزئيات مربوطه بان در صورت اختلاف بين اَبَوين با محكمه است.
ماده ۱۱۷۵	طفل را نميتوان از اَبَوين و يا از پدر و يا از مادري كه حضانت با او است گرفت مگر در صورت وجود علّت قانوني.
ماده ۱۱۷۶	مادر مجبور نيست كه بطفل خود شير بدهد مگر در صورتيكه تغذيه طفل بغير شير مادر ممكن نباشد.
ماده ۱۱۷۷	طفل بايد مطيع اَبَوين خود بوده و در هر سني كه باشد بايد با [به] آنها احترام كند.
ماده ۱۱۷۸	اَبَوين مُكلَّف هستند كه در حدود توانائي خود بتربيت اطفال خويش بر حسب مقتضي اقدام كنند و نبايد آنها را مُهمَل بگذارند.
ماده ۱۱۷۹	اَبَوين حق تنبيه طفل خود را دارند، ولي باستناد اين حق نميتوانند طفل خود را خارج از حدود تاديب تنبيه نمايند.

باب سوم - در ولايت قهري پدر و جدّ پدري

ماده ۱۱۸۰	طفل صغير تحت ولايت قهري پدر و جدّ پدري خود ميباشد و همچنين است طفل غيررشيد يا مجنون در صورتي كه عدم رشد يا جنون او متّصل بصِغَر باشد.

ماده ۱۱۸۱	هر يك از پدر و جدّ پدري نسبت باولاد خود ولايت دارند.
ماده ۱۱۸۲	هر گاه طفل هم پدر و هم جدّ پدري داشته باشد و يكي از آنها مَحجور يا بعلّتي ممنوع از تصرف در اموال مولّي عليه گردد ولايت قانوني او ساقط ميشود.
ماده ۱۱۸۳	در كليه امور مربوطه باموال و حقوق مالي مولّي عليه، وليّ نماينده قانوني او ميباشد.
ماده ۱۱۸۴	(اصلاحي ۱۳۷۹٫۰۳٫۰۱) - هرگاه وليّ قهري طفل رعايت غبطه صغير را ننمايد و مرتكب اقداماتي شود كه موجب ضرر مُولّي عليه گردد به تقاضاي يكي از اقارب وي و يا به درخواست رئيس حوزه قضايي پس از اثبات، دادگاه وليّ مذكور را عزل و از تصرف در اموال صغير منع و براي اداره امور مالي طفل فرد صالحي را به عنوان قيّم تعيين مي نمايد. همچنين اگر وليّ قهري به واسطه كِبَر سن و يا بيماري و امثال آن قادر به اداره اموال مولّي عليه نباشد و شخصي را هم براي اين امر تعيين ننمايد طبق مقررات اين ماده فردي به عنوان امين به وليّ قهري منضم مي گردد.
ماده ۱۱۸۵	هر گاه وليّ قهري طفل محجور شود مُدعي‌العموم مُكلّف است مطابق مقررات راجعه بتعيين قيّم، قيّمي براي طفل معين كند.
ماده ۱۱۸۶	در مواردي كه براي عدم امانت وليّ قهري نسبت بدارائي طفل اَمارات قويه موجود باشد مُدعي‌العموم مُكلّف است از محكمه ابتدائي رسيدگي بعمليات او را بخواهد محكمه در اين مورد رسيدگي كرده، در صورتيكه عدم امانت او معلوم شد مطابق ماده ۱۱۸۴ رفتار مينمايد.
ماده ۱۱۸۷	هر گاه وليّ قهري منحصر بواسطه غيبت يا حبس بهر علّتي كه نتواند بامور مولّي عليه رسيدگي كند و كسي را هم از طرف خود معين نكرده باشد حاكم يكنفر اَمين به پيشنهاد مُدعي‌العموم براي تصدي و اداره اموال مولّي عليه و ساير امور راجعه باو موقتاً معين خواهد كرد.
ماده ۱۱۸۸	هر يك از پدر و جدّ پدري بعد از وفات ديگري ميتواند براي اولاد خود كه تحت ولايت او ميباشند وصيّ معين كند تا بعد از فوت خود در نگاهداري و تربيت آنها مواظبت كرده و اموال آنها را اداره نمايد.
ماده ۱۱۸۹	هيچيك از پدر و جدّ پدري نميتواند با حيات ديگري براي مولّي عليه خود وصيّ معين كند.
ماده ۱۱۹۰	ممكن است پدر يا جدّ پدري بكسي كه بسمت وصايت معين كرده اختيار تعيين وصي بعد فوت خود را براي مولّي عليه بدهد.

ماده ۱۱۹۱	اگر وصيّ منصوب از طرف وليّ قهري بنگهداري يا تربيت مولّي عليه يا اداره امور او اقدام نكند يا امتناع از انجام وظائف خود بنمايد مُنعَزِل ميشود.
ماده ۱۱۹۲	وليّ مُسلِم نميتواند براي امور مولّي عليه خود وصيّ غيرمُسلّم معين كند.
ماده ۱۱۹۳	همينكه طفل كبير و رشيد شد از تحت ولايت خارج ميشود و اگر بعداً سفيه يا مجنون شود قيّمي براي او معيّن ميشود.
ماده ۱۱۹۴	پدر و جدّ پدري و وصيّ منصوب از طرف يكي از آنان وليّ خاص طفل ناميده شود.

کتاب نهم - در خانواده

فصل اول - در الزام بانفاق

ماده ۱۱۹۵	احكام نفقه زوجه همان است كه بموجب فصل هشتم از باب اول از كتاب هفتم مقرر شده و بر طبق همين فصل مقرر ميشود.
ماده ۱۱۹۶	در روابط بين اَقارِب فقط اَقارِب نَسَبي در خط عمودي اعم از صعودي و يا نزولي ملزم به اتفاق يكديگرند.
ماده ۱۱۹۷	كسي مستحق نفقه است كه ندار بوده و نتواند بوسيله اشتغال بشغلي وسائل معيشت خود را فراهم سازد.
ماده ۱۱۹۸	كسي مُلزم بانفاق است كه متمكن از دادن نفقه باشد يعني بتواند نفقه بدهد بدون اينكه از اين حيث در وضع معيشت خود دچار مضيقه گردد. براي تشخيص تمكّن بايد كليه تعهُّدات و وضع زندگاني شخصي او در جامعه در نظر گرفته شود.
ماده ۱۱۹۹	نفقه اولاد بر عهده پدر است پس از فوت پدر يا عدم قدرت او بانفاق بعهده اجداد پدري است با رعايت اَلاَقرَب فَالاَقرب در صورت نبودن پدر و اجداد پدري و يا عدم قدرت آن ها نفقه بر عهده مادر است. هر گاه مادر هم زنده و يا قادر بانفاق نباشد با رعايت اَلاَقرَب فَالاَقرب بعهده اجداد و جدّاتِ مادري و جدّات پدري واجب‌النفقه است و اگر چند نفر از اجداد و جدّات مزبور از حيث درجه اقربيت مساوي باشند نفقه را بايد بحِصّه متساوي تأديه كنند.
ماده ۱۲۰۰	نفقه اَبَوين با رعايت اَلاقرَب فَالاَقرب بعهده اولاد و اولادِ اولاد است.

ماده ۱۲۰۱	هر گاه يك نفر هم در خط عمودي صعودي و هم در خط عمودي نزولي اَقارِب داشته باشد كه از حيث الزام بانفاق در درجه مساوي هستند نفقه او را بايد اَقارِب مزبور بحِصه متساوي تاديه كنند بنابراين اگر مستحق نفقه، پدر و مادر و اولاد بلافصل داشته باشد نفقه او را بايد پدر و اولاد او متساوياً تأديه كنند بدون اين كه مادر سهمي بدهد و همچنين اگر مستحق نفقه مادر و اولاد بلافصل داشته باشد نفقه او را بايد مادر و اولاد متساوياً بدهند.
ماده ۱۲۰۲	اگر اَقارِب واجب‌النفقه متعدد باشند و منفق نتواند نفقه همه آن ها را بدهد اَقارِب در خط عمودي نزولي مقدم بر اَقارِب در خط عمودي صعودي خواهند بود.
ماده ۱۲۰۳	در صورت بودن زوجه و يك يا چند نفر واجب‌النفقه ديگر زوجه مقدم بر سايرين خواهد بود.
ماده ۱۲۰۴	نفقه اَقارِب عبارت است از مسكن و البسه و غذا و اثاث‌البيت بقدر رفع حاجت با در نظر گرفتن درجه استطاعت منفق.
ماده ۱۲۰۵	(اصلاحي ۱۳۷۰٫۰۸٫۱۴) - در موارد غيبت يا اِستنكاف از پرداخت نفقه، چنانچه الزام كسي كه پرداخت نفقه بر عهده اوست ممكن نباشد دادگاه مي تواند با مُطالبه افراد واجب النفقه به مقدار نفقه از اموال غايب يا مستنكف در اختيار آنها يا متكفل مخارج آنان قرار دهد و در صورتي كه اموال غايب يا مستنكف در اختيار نباشد همسر وي يا ديگري با اجازه دادگاه مي توانند نفقه را به عنوان قَرض بپردازند و از شخص غايب يا مستنكف مطالبه نمايند.
ماده ۱۲۰۶	زوجه در هر حال مي تواند براي نفقه زمان گذشته خود اقامه دعوي نمايد و طلب او از بابت نفقه مزبور طلب ممتازه بوده و در صورت افلاس يا ورشكستگي شوهر، زن مقدم بر غُرما خواهد بود، ولي اَقارِب فقط نسبت باتيه ميتوانند مُطالبه نفقه نمايند .

کتاب دهم - در حَجر و قیمومت

فصل اول - در کلیات

ماده ۱۲۰۷	اشخاص ذيل مَحجور و از تصرف در اموال و حقوق مالي خود ممنوع هستند: ۱- صِغار. ۲ - اشخاص غير رشيد. ۳- مجانين.
ماده ۱۲۰۸	غير رشيد كسي است كه تصرفات او در اموال و حقوق مالي خود عُقَلائي نباشد.

ماده ۱۲۰۹	(منسوخه ۱۳۷۰٫۰۸٫۱۴) - هر كس كه داراي هيجده سال تمام نباشد در حكم غير رشيد است.- معذالك در صورتيكه بعد از پانزده سال تمام رشد كسي كه در محكمه ثابت شود از تحت قيمومت خارج ميشود
ماده ۱۲۱۰	(اصلاحي ۱۳۷۰٫۰۸٫۱۴) - هيچكس را نمي توان بعد از رسيدن به سن بلوغ به عنوان جنون يا عدم رشد مَحجور نمود مگر آنكه عدم رشد يا جنون او ثابت شده باشد. تبصره ۱ (اصلاحي ۱۳۷۰٫۰۸٫۱۴)- سن بلوغ در پسر پانزده سال تمام قمري و در دختر نه سال تمام قمري است. تبصره ۲ (اصلاحي ۱۳۷۰٫۰۸٫۱۴)- اموال صغيري را كه بالغ شده است در صورتي مي توان به او داد كه رشد او ثابت شده باشد.
ماده ۱۲۱۱	جنون بهر درجه كه باشد موجب حَجر است.
ماده ۱۲۱۲	اعمال و اقوال صغير تا حدي كه مربوط باموال و حقوق مالي او باشد باطل و بلااثر است معذالك صغير ممیز ميتواند تَمَلُّك بلاعِوَض كند مثل قبول هِبه و صُلح بلاعِوَض و حِيازت مُباحات.
ماده ۱۲۱۳	مجنون دائمي مطلقاً و مجنون ادواري در حال جنون نميتواند هيچ تصرفي در اموال و حقوق مالي خود بنمايد ولو با اجازة وليّ يا قيّم خود لكن اعمال حقوقي كه مجنون ادواري در حال افاقه مينمايد نافذ است مشروط براينكه افاقه او مُسَلَّم باشد.
ماده ۱۲۱۴	معاملات و تصرفات غيررشيد در اموال خود نافذ نيست مگر با اجازه وليّ يا قيّم او اعم از اينكه اين اجازه قبلاً داده شده باشد يا بعد از انجام عمل. معذالك تملُّكات بلاعِوَض از هر قبيل كه باشد بدون اجازه هم نافذ است.
ماده ۱۲۱۵	هر گاه كسي مالي را بتصرف صغير غير ممیز و يا مجنون بدهد صغير يا مجنون مسئول ناقص يا تلف شدن آن مال نخواهد بود.
ماده ۱۲۱۶	هر گاه صغير يا مجنون يا غير رشيد باعث ضرر غير شود ضامن است.
ماده ۱۲۱۷	اداره اموال صِغار و مجانين و اشخاص غير رشيد بعهدة وليّ يا قيّم آنان است بطوريكه در باب سوم از كتاب هشتم و مواد بعد مقرر است.

فصل دوم - در موارد نصب قيّم و ترتيب آن

ماده ۱۲۱۸	براي اشخاص ذيل نصب قيّم مي شود: ۱- براي صغاريكه وليّ خاص ندارند. ۲- براي مجانين و اشخاص غيررشيد كه جنون يا عدم رشد آنها متّصل بزمان صِغَر آنها بوده و وليّ خاص نداشته باشند. ۳- براي مجانين و اشخاص غيررشيد كه جنون يا عدم رشد آنها متّصل بزمان صِغَر آنها نباشد.
ماده ۱۲۱۹	(اصلاحي ۱۳۷۰/۰۸/۱۴) - هر يك از اَبَوين مُكلَّف است در مواردي كه بموجب ماده قبل بايد براي اولاد آنها قيّم معين شود مراتب را به دادستان حوزه اقامت خود و يا نماينده او اطلاع داده، از او تقاضا نمايد كه اقدام لازم را براي نصب قيّم بعمل آورد.
ماده ۱۲۲۰	در صورت نبودن هيچيك از اَبَوين يا عدم اطلاع آنها انجام تكليف مقرر در ماده قبل بعهدة اَقربائي است كه با شخص محتاج بقيّم در يكجا زندگي مينمايند.
ماده ۱۲۲۱	اگر كسي كه بموجب ماده ۱۲۱۸ بايد براي او نصب قيّم شود زن يا شوهر داشته باشد زوج يا زوجه نيز مُكلَّف بانجام تكليف مقرر در ماده ۱۲۱۹ خواهند بود.
ماده ۱۲۲۲	(اصلاحي ۱۳۷۰/۰۸/۱۴) - در هر موردي كه دادستان بنحوي از انحاء بوجود شخصي كه مطابق ماده ۱۲۱۸ بايد براي او نصب قيّم شود مسبوق گرديد، بايد به دادگاه مدني خاص رجوع و اشخاصي را كه براي قيمومت مناسب مي داند به آن دادگاه معرفي كند. دادگاه مدني خاص از ميان اشخاص مزبور يك يا چند نفر را به سمت قيّم معين و حكم نصب او را صادر مي كند و نيز دادگاه مذكور مي تواند علاوه بر قيّم يك يا چند نفر را به عنوان ناظر معين نمايد در اين صورت دادگاه بايد حدود اختيارات ناظر را تعيين كند. اگر دادگاه مدني خاص اشخاصي را كه معرفي شده اند معتمد نديد، اشخاص ديگري را از دادسرا خواهد خواست.
ماده ۱۲۲۳	(اصلاحي ۱۳۷۰/۰۸/۱۴) - در مورد مجانين دادستان بايد قبلاً رجوع به خبره كرده نظريات خبره را به دادگاه مدني خاص ارسال دارد. در صورت اثبات جنون دادستان به دادگاه رجوع مي كند تا نصب قيّم شود در مورد اشخاص غيررشيد نيز دادستان مُكلَّف است كه قبلاً بوسيله مطلعين اطلاعات كافيه در باب سفاهت او بدست آورده و در صورتي كه سفاهت را مُسلَّم ديد، در دادگاه مدني خاص اقامه دعوي نمايد و پس از صدور حكم عدم رشد براي نصب قيّم به دادگاه رجوع نمايد.

ماده ۱۲۲۴	حفظ و نظارت در اموال صِغار و مجانين و اشخاص غيررشيد مادام كه براي آنها قيّم معين نشده بعهده مُدعي العموم خواهد بود. طرز حفظ و نظارت مُدعي العموم بموجب نظامنامة وزارتعدليه معين خواهد شد.
ماده ۱۲۲۵	همين كه حكم جنون يا عدم رشد يك نفر صادر و بتوسط محكمه شرع براي او قيّم معين گرديد مُدعي العموم ميتواند حَجر او را اِعلان نمايد انتشار حَجر هر كسي كه نظر بوضعيت دارائي او ممكن است طرف معاملات بالنسبه عمده واقع گردد الزامي است.
ماده ۱۲۲۶	اسامي اشخاصي كه بعد از كِبَر و رشد بعلّت جنون يا سفَه مَحجور ميگردند بايد در دفتر مخصوص ثبت شود. مراجعه بدفتر مزبور براي عموم آزاد است.
ماده ۱۲۲۷	(اصلاحي ۱۳۷۰٫۰۸٫۱۴) - فقط كسي را محاكم و ادارات و دفاتر اسناد رسمي به قيمومت خواهند شناخت كه نصب او مطابق قانون توسط دادگاه بعمل آمده باشد.
ماده ۱۲۲۸	(اصلاحي ۱۳۷۰٫۰۸٫۱۴) - در خارج ايران كنسول و يا جانشين وي مي تواند نسبت به ايرانياني كه بايد مطابق ماده ۱۲۱۸ براي آنها قيّم نصب شود و در حوزه مأموريت او ساكن يا مقيم اند موقتاً نصب قيّم كند و بايد تا ۱۰ روز پس از نصب قيّم مدارك عمل خود را به وسيله وزارت امور خارجه به وزارت دادگستري بفرستد. نصب قيّم مزبور وقتي قطعي مي گردد كه دادگاه مدني خاص تهران تصميم كنسول يا جانشين او را تنفيذ كند.
ماده ۱۲۲۹	وظائف و اختياراتي كه بموجب قوانين و نظامات مربوطه در مورد دخالت مدعيان عمومي در امور صغار و مجانين و اشخاص غيررشيد مقرر است در خارج ايران بعهدة مامورين قنسولي خواهد بود.
ماده ۱۲۳۰	اگر در عُهود و قراردادهاي منعقده بين دولت ايران و دولتي كه مأمور قنسولي مأموريت خود را در مملكت آن دولت اجرا مي كند ترتيبي برخلاف مقررات در [دو] ماده فوق اتخاذ شده باشد مأمورين مذكور مفاد آن دو ماده را تا حدي كه با مقررات عهدنامه يا قرارداد مخالف نباشد اجراء خواهند كرد.
ماده ۱۲۳۱	اشخاص ذيل نبايد بسمت قيمومت معين شوند: ۱ - كساني كه خود تحت ولايت يا قيمومت هستند. ۲ - كساني كه بعلّت ارتكاب جنايت يا يكي از جنحه‌هاي ذيل بموجب حكم قطعي محكوم شده باشند: سرقت - خيانت در امانت - كلاه برداري - اختلاس - هتك ناموس يا منافيات عفت - جنحه نسبت به اطفال - ورشكستگي بتقصير. ۳ - كساني كه حكم ورشكستگي آنها صادر و هنوز عمل ورشكستگي آنها تصفيه نشده است. ۴- كسانيكه معروف بفساد اخلاق باشند. ۵- كسيكه خود يا اقرباء طبقهٔ اول او دعوائي بر مَحجور داشته باشد.

ماده ۱۲۳۲	با داشتن صلاحيت براي قيمومت اقرباء مَحجور مقدم بر سايرين خواهند بود.
ماده ۱۲۳۳	زن نمي تواند بدون رضايت شوهر خود سمت قيمومت را قبول كند.
ماده ۱۲۳۴	در صورتي كه محكمه بيش از يك نفر را براي قيمومت معين كند ميتواند وظائف آنها را تفكيك نمايد.

فصل سوم - در اختيارات و وظائف و مسئوليت قيّم و حدود آن نظارت مُدعي العموم در امور صغار و مجانين و اشخاص غيررشيد.

ماده ۱۲۳۵	مواظبت شخص مولّي عليه و نمايندگي قانوني او در كلية امور مربوطه باموال و حقوق مالي او با قيّم است.
ماده ۱۲۳۶	(اصلاحي ۱۳۷۰٫۰۸٫۱۴) - قيّم مُكلَّف است قبل از مداخله در امور مالي مولّي عليه صورت جامعي از كليه دارائي او تهيه كرده يك نسخه از آن را به امضاي خود براي دادستاني كه مولّي عليه در حوزه آن سكونت دارد، بفرستد و دادستان يا نماينده او بايد نسبت به ميزان دارائي مولّي عليه تحقيقات لازمه بعمل آورد.
ماده ۱۲۳۷	مُدعي العموم يا نماينده او بايد بعد از ملاحظه صورت دارائي مولّي عليه مبلغي را كه ممكن است مخارج ساليانه مولّي‌عليه بالغ بر آن گردد و مبلغي را كه براي اداره كردن دارائي مزبور ممكن است لازم شود معين نمايد قيّم نمي تواند بيش از مبالغ مزبور خرج كند مگر با تصويب مُدعي العموم.
ماده ۱۲۳۸	قيّمي كه تقصير در حفظ مال مولّي‌عليه بنمايد مسئول ضرر و خسارتي است كه از نُقصان يا تلف آن مال حاصل شده اگرچه نُقصان يا تلف مستند بتَفريط يا تَعَدّي قيّم نباشد.
ماده ۱۲۳۹	هر گاه معلوم شود كه قيّم عامداً مالي را كه متعلق بمولّي‌عليه بوده جزء صورت دارائي او قيد نكرده و يا باعث شده است كه آن مال در صورت مزبور قيد نشود مسئول هر ضرر و خسارتي خواهد بود كه از اين حيث ممكن است بمولّي‌عليه وارد شود بعلاوه در صورتي كه عمل مزبور از روي سوء نيت بوده قيّم معزول خواهد شد.
ماده ۱۲۴۰	قيّم نمي تواند بسمت قيمومت از طرف مولّي‌عليه با خود معامله كند اعم از اين كه مال مولّي‌عليه را بخود منتقل كند يا مال خود را باو انتقال دهد.
ماده ۱۲۴۱	قيّم نميتواند اموال غيرمنقول مولّي‌عليه را بفروشد و يا رهن گذارد يا معامله كند كه در نتيجه آن خود مَديون مولّي‌عليه شود مگر با لحاظ غبطه مولّي عليه و تصويب مُدعي‌العموم در صورت اخير شرط حتمي تصويب مُدعي العموم ملائت قيّم ميباشد. و نيز نمي تواند براي مولّي‌عليه بدون ضرورت و احتياج قَرض كند مگر با تصويب مُدعي‌العموم.

ماده ۱۲۴۲	قيّم نميتواند دعوي مربوط بمولّي‌عليه را بصلح خاتمه دهد مگر با تصويب مُدعي‌العموم.
ماده ۱۲۴۳	(اصلاحي ۱۳۷۰٫۰۸٫۱۴) - در صورت وجود موجبات موجه دادستان مي تواند از دادگاه مدني خاص تقاضا كند كه از قيّم تضميناتي راجع به اداره اموال مولّي عليه بخواهد. تعيين نوع تضمين به نظر دادگاه است. هرگاه قيّم براي دادن تضمين حاضر نشد از قيمومت عزل مي شود.
ماده ۱۲۴۴	قيّم بايد لااقل سالي يك مرتبه حساب تصدي خود را بمُدعي العموم يا نمايندة او بدهد و هر گاه در ظرف يكماه از تاريخ مُطالبه مُدعي العموم حساب ندهد بتقاضاي مُدعي العموم معزول ميشود.
ماده ۱۲۴۵	قيّم بايد حساب زمان تصدي خود را پس از كِبَر و رشد يا رفع حَجر بمولّي عليه سابق خود بدهد. هر گاه قيمومت او قبل از رفع حَجر خاتمه يابد حساب زمان تصدي بايد بقيّم بعدي داده شود.
ماده ۱۲۴۶	قيّم ميتواند براي انجام امر قيمومت مُطالبه اُجرت كند. ميزان اُجرت مزبور با رعيت كار قيّم و مقدار اشتغالي كه از امر قيمومت براي او حاصل ميشود و محلي كه قيّم در آنجا اقامت دارد و ميزان عايدي مولّي‌عليه تعيين ميگردد.
ماده ۱۲۴۷	مُدعي العموم ميتواند اعمال نظارت در امور مولّي عليه را كلاً يا بعضاً به اشخاص موثق يا هيئت يا مؤسسه واگذار نمايد. شخص يا هيئت يا مؤسسه كه براي اعمال نظارت تعيين شده در صورت تقصير يا خيانت مسئول ضرر و خسارت وارده بمولّي عليه خواهند بود.

فصل چهارم - در موارد عزل قيّم

ماده ۱۲۴۸	در موارد ذيل قيّم معزول ميشود: ۱ - اگر معلوم شود كه قيّم فاقد صفت امانت بوده و يا اين صفت از او سَلب شود. ۲- اگر قيّم مرتكب جنايت و يا مرتكب يكي از جنحه هاي ذيل شده و بموجب حكم قطعي محكوم گردد: سرقت - خيانت در امانت - كلاه برداري - اختلاس - هتك ناموس - منافيات عفت - جنحه نسبت باطفال - ورشكستگي بتقصير يا تقلب. ۳ - اگر قيّم بعلّتي غير از عِلَل فوق محكوم به حبس شود و بدين جهت نتواند امور مالي مولّي عليه را اداره كند. ۴- اگر قيّم ورشكسته اعلان شود. ۵- اگر عدم لياقت يا توانائي قيّم در اداره اموال مولّي عليه معلوم شود. ٦- در مورد مواد ۱۲۳۹ و ۱۲۴۳ و ۱۲۴۴ با تقاضاي مُدعي العموم.
ماده ۱۲۴۹	اگر قيّم مجنون يا فاقد رشد گردد منعزل ميشود.

ماده ۱۲۵۰	هر گاه قيّم در امور مربوطه باموال مولّي عليه يا جنحه يا جنايت نسبت بشخص او مورد تعقيب مُدعي العموم واقع شود محكمه به تقاضاي مُدعي‌العموم موقتاً قيّم ديگري براي اداره اموال مولّي‌عليه معين خواهد كرد.
ماده ۱۲۵۱	(اصلاحي ۱۳٦۱٫۱۰٫۰۸) - هر گاه زن بي شوهري ولو مادر مولّي عليه كه به سمت قيمومت معين شده است اختيار شوهر كند بايد مراتب را در ظرف يكماه از تاريخ انعقاد نكاح به مُدعي العموم بدايت حوزه اقامت خود يا نماينده او اطلاع دهد. در اين صورت مُدعي العموم يا نماينده او مي تواند با رعايت وضعيت جديد آن زن تقاضاي تعيين قيّم جديد و يا ضَمّ ناظر كند.
ماده ۱۲۵۲	در مورد ماده قبل اگر قيّم ازدواج خود را در مدت مقرر بمُدعي العموم يا نماينده او اطلاع ندهد مُدعي العموم ميتواند تقاضاي عزل او را بكند.

فصل پنجم - در خروج از تحت قيمومت

ماده ۱۲۵۳	پس از زوال سببي كه موجب تعيين قيّم شده قيمومت مرتفع ميشود.
ماده ۱۲۵۴	(اصلاحي ۱۳۷۰٫۰۸٫۱۴) - خروج از قيمومت را ممكن است خود مولّي عليه يا هر شخص ذينفع ديگري تقاضا نمايد، تقاضانامه ممكن است مستقيماً يا توسط دادستان حوزه اي كه مولّي عليه در آنجا سكونت دارد، يا نماينده او به دادگاه مدني خاص همان حوزه داده شود.
ماده ۱۲۵۵	در مورد ماده قبل مُدعي العموم يا نماينده او مُكلّف است قبلاً نسبت برفع علت [حجر] تحقيقات لازمه بعمل آورده مطابق نتيجه حاصله از تحقيقات در محكمه اظهار عقيده نمايد. در مورد كساني كه حَجر آنها مطابق ماده ۱۲۲۵ اِعلان ميشود رفع حَجر نيز بايد اِعلان گردد.
ماده ۱۲۵۶	رفع حَجر هر مَحجور بايد در دفتر مذكور در ماده ۱۲۲٦ و در مقابل اسم آن مَحجور قيد شود.

جلد سوم

در ادله اثبات دعوي

ماده ۱۲۵۷	هر كس مُدعي حقي باشد بايد آن را اثبات كند و مُدعي عليه هر گاه در مقام دفاع مدعي امري شود كه محتاج بدليل باشد اثبات امر بر عهده او است.

ماده ۱۲۵۸	دلائل اثبات دعوي از قرار ذيل است: ۱- اقرار. ۲- اسناد كتبي. ۳- شهادت. ۴- اَمارات. ۵- قَسَم.

کتاب اول - در اقرار

باب اول - در شرایط اقرار

ماده ۱۲۵۹	اِقرار عبارت از اخبار بحقي است براي غير بر ضرر خود.
ماده ۱۲۶۰	اِقرار واقع ميشود بهر لفظي كه دلالت بر آن نمايد.
ماده ۱۲۶۱	اشارة شخص لال كه صريحاً حاكي از اِقرار باشد صحيح است.
ماده ۱۲۶۲	اقرار كننده بايد بالغ و عاقل و قاصد و مختار باشد بنابر اين اقرار صغير و مجنون در حال ديوانگي و غير قاصد و مكره مؤثر نيست.
ماده ۱۲۶۳	اِقرار سفيه در امور مالي مؤثر نيست.
ماده ۱۲۶۴	اِقرار مفلس و ورشكسته نسبت باموال خود بر ضرر دُيّان نافذ نيست.
ماده ۱۲۶۵	اِقرار مُدعي افلاس و ورشكستگي در امور راجعه باموال خود بملاحظه حفظ حقوق ديگران منشاء اثر نمي شود تا اِفلاس يا عدم اِفلاس او معيّن گردد.
ماده ۱۲۶۶	در مُقِرٌله اَهليت شرط نيست ليكن بر حسب قانون بايد بتواند داراي انچه بنفع او اقرار شده است بشود.
ماده ۱۲۶۷	اِقرار بنفع متوفي درباره ورثه او مؤثر خواهد بود.
ماده ۱۲۶۸	اقرار مُعلَّق مؤثر نيست.

ماده ۱۲۶۹	اِقرار بامريكه عقلاً يا عادتاً ممكن نباشد و يا برحسب قانون صحيح نيست اثري ندارد.
ماده ۱۲۷۰	اِقرار براي حمل در صورتي مؤثر است كه زنده متولد شود.
ماده ۱۲۷۱	مُقِرُله اگر بكلي مجهول باشد اِقرار اثري ندارد و اگر في‌الجمله معلوم باشد مثل اِقرار براي يكي از دو نفر معين صحيح است.
ماده ۱۲۷۲	در صحّت اِقرار تصديق مُقرله شرط نيست ليكن اگر مفاد اِقرار را تكذيب كند اِقرار مزبور در حق او اثري نخواهد داشت.
ماده ۱۲۷۳	اِقرار به نَسَب در صورتي صحيح است كه اولاً تحقق نَسَب بر حسب عادت و قانون ممكن باشد ثانياً كسيكه به نَسَب او اقرار شده تصديق كند مگر در مورد صغيريكه اِقرار بر فرزندي او شده بشرط آنكه منازعي در پيش نباشد.
ماده ۱۲۷۴	اختلاف مُقِرّ و مُقِرُّله در سبب اِقرار مانع صحّت اِقرار نيست.

باب دوم - در آثار اقرار

ماده ۱۲۷۵	هر كس اِقرار بحقي براي غير كند ملزم باقرار خود خواهد بود.
ماده ۱۲۷۶	اگر كِذب اِقرار نزد حاكم ثابت شود آن اِقرار اثري نخواهد داشت.
ماده ۱۲۷۷	اِنكار بعد از اِقرار مسموع نيست ليكن اگر مُقرّ ادعا كند كه اِقرار او فاسد يا مبني بر اشتباه يا غلط بوده شنيده ميشود و همچنين است در صورتي كه براي اِقرار خود عذري ذكر كند كه قابل قبول باشد مثل اينكه بگويد اِقرار بگرفتن وجه در مقابل سند يا حواله بوده كه وصول نشده ليكن دعاوي مذكوره مادامیكه اثبات نشده مضر باقرار نيست.
ماده ۱۲۷۸	اِقرار هر كس فقط نسبت بخود آنشخص و قائمقام او نافذ است و در حق ديگري نافذ نيست مگر در مورديكه قانون آن را مُلزم قرار داده باشد.
ماده ۱۲۷۹	اِقرار شفاهي واقع در خارج از محكمه را در صورتي ميتوان بشهادت شهود اثبات كرد كه اصل دعوي بشهادت شهود قابل اثبات باشد و يا ادله و قرائني بر وقوع اِقرار موجود باشد.
ماده ۱۲۸۰	اِقرار كتبي در حكم اِقرار شفاهي است.

ماده ۱۲۸۱	قيد دِين در دفتر تجار بمنزله اِقرار كتبي است.
ماده ۱۲۸۲	اگر موضوع اِقرار در محكمه مقيد بقيد يا وصفي باشد مُقرله نميتواند آنرا تجزيه كرده از قسمتي از آنكه بنفع او است بر ضرر مقر استفاده نمايد و از جزء ديگر آن صرف نظر كند.
ماده ۱۲۸۳	اگر اِقرار داراي دو جزء مختلف اثر باشد كه ارتباط تامي با يكديگر داشته باشند مثل اينكه مُدعي عليه اِقرار باخذ وجه از مُدعي نموده و مُدعي رد شود مطابق ماده ۱۱۳۴ اقدام خواهد شد.

كتاب دوم - از جلد سوم -

در اسناد- مصوب هشتم آبانماه ۱۳۱۴

ماده ۱۲۸۴	سند عبارت است از هر نوشته كه در مقام دعوي يا دفاع قابل استناد باشد.
ماده ۱۲۸۵	شهادت نامه سند محسوب نميشود و فقط اعتبار شهادت را خواهد داشت.
ماده ۱۲۸۶	سند بر دو نوع است. رسمي و عادي
ماده ۱۲۸۷	اسنادي كه در اداره ثبت اسناد و املاك و يا دفتر اسناد رسمي يا در نزد ساير مامورين رسمي در حدود صلاحيت آنها و بر طبق مقررات قانوني تنظيم شده باشند رسمي است.
ماده ۱۲۸۸	مفاد سند در صورتي معتبر است كه مخالف قوانين نباشد.
ماده ۱۲۸۹	غير از اسناد مذكوره در ماده ۱۲۸۷ ساير اسناد عادي است.
ماده ۱۲۹۰	اسناد رسمي درباره طرفين و وُرّاث و قائممقام آنان معتبر است و اعتبار آنها نسبت باشخاص ثالث در صورتي است كه قانون تصريح كرده باشد.
ماده ۱۲۹۱	اسناد عادي در دو مورد اعتبار اسناد رسمي را داشته دربارة طرفين و وُرّاث و قائم مقام آنان معتبر است: ۱ - اگر طرفي كه سند بر عليه او اقامه شده است صدور آنرا از منتسبٌ اِليه تصديق نمايد. ۲ - هر گاه در محكمه ثابت شود كه سند مزبور را طرفي كه آنرا تكذيب يا ترديد كرده في الواقع امضاء يا مهر كرده است.

ماده ۱۲۹۲	در مقابل اسناد رسمي يا اسنادي كه اعتبار اسناد رسمي را دارد انكار و ترديد مسموع نيست و طرف ميتواند ادعاي جعليت نسبت به اسناد مزبور كند يا ثابت نمايد كه اسناد مزبور بجهتي از جهات قانوني از اعتبار افتاده است.
ماده ۱۲۹۳	هر گاه سند بوسيله يكي از مامورين رسمي تنظيم اسناد تهيه شده ليكن مامور صلاحيت تنظيم آن سند را نداشته و يا رعايت ترتيبات مقرره قانوني را در تنظيم سند نكرده باشد سند مزبور در صورتيكه داراي امضاء يا مهر طرف باشد عادي است.
ماده ۱۲۹۴	عدم رعايت مقررات راجع بحق تمبر كه به اسناد تعلق مي گيرد سند را از رسميت خارج نمي كند.
ماده ۱۲۹۵	محاكم ايران باسناد تنظيم شده در كشورهاي خارجه همان اعتباري را خواهند داد كه آن اسناد مطابق قوانين كشوري كه در آنجا تنظيم شده دارا ميباشد مشروط بر اينكه: اولاً - اسناد مزبور بعلّتي از علل قانوني از اعتبار نيفتاده باشد. ثانياً - مفاد آنها مخالف با قوانين مربوطه بنظم عمومي يا اخلاق حسنه ايران نباشد. ثالثاً - كشوري كه اسناد در آنجا تنظيم شده به موجب قوانين خود يا عُهود اسناد تنظيم شده در ايران را نيز معتبر بشناسد. رابعاً - نماينده سياسي و يا قونسولي ايران در كشوري كه سند در آنجا تنظيم شده يا نماينده سياسي و يا قونسولي كشور مزبور در ايران تصديق كرده باشد كه سند موافق قوانين محل تنظيم يافته است.
ماده ۱۲۹۶	هر گاه موافقت اسناد مزبور در ماده قبل با قوانين محل تنظيم خود بتوسط نماينده سياسي يا قنسولي خارجه در ايران تصديق شده باشد قبول شدن سند در محاكم ايران متوقف بر اين است كه وزارت امور خارجه و يا در خارج طهران حكام ايالات و ولايات امضاء نماينده خارجه را تصديق كرده باشند.
ماده ۱۲۹۷	دفاتر تجارتي در امور دعواي تاجري بر تاجر ديگر در صورتي كه دعوي از محاسبات و مطالبات تجارتي حاصل شده باشد دليل محسوب ميشود مشروط بر اينكه دفاتر مزبوره مطابق قانون تجارت تنظيم شده باشد.
ماده ۱۲۹۸	دفتر تاجر در مقابل غير تاجر سنديت ندارد فقط ممكن است جزء قرائن و امارات قبول شود ليكن اگر كسي به دفتر تاجر استناد كرد نميتواند تفكيك كرده آنچه را كه بر نفع اوست قبول و آنچه كه بر ضرر اوست رد كند مگر آنكه بي اعتباري آنچه را كه بر ضرر اوست ثابت كند.
ماده ۱۲۹۹	دفتر تجارتي در موارد مفصله ذيل دليل محسوب نمي شود: ۱ - در صورتيكه مدلّل شود اوراق جديدي بدفتر داخل كرده اند يا دفتر تراشيدگي دارد. ۲ - وقتيكه در دفتر بي ترتيبي و اغتشاشي كشف شود كه بر نفع صاحب دفتر باشد. ۳ - وقتيكه بي اعتباري دفتر سابقاً بجهتي از جهات در محكمه مدلّل شده باشد.

ماده ۱۳۰۰	در مواردیکه دفتر تجارتي بر نفع صاحب آن دليل نيست بر ضرر او سنديت دارد.
ماده ۱۳۰۱	امضائيكه در روي نوشته يا سندي باشد بر ضرر امضا كننده دليل است.
ماده ۱۳۰۲	هرگاه در ذيل يا حاشيه يا ظهر سنديكه در دست ابراز كننده بوده مندرجاتي باشد كه حكايت از بي اعتباري يا از اعتبار افتادن تمام يا قسمتي از مفاد سند نمايد مندرجات مزبوره معتبر محسوبست اگر چه تاريخ و امضاء نداشته و يا بوسيله خط كشيدن و يا نحو ديگر باطل شده باشد.
ماده ۱۳۰۳	در صورتيكه بطلان مندرجات مذكوره در ماده قبل ممضي به امضاء طرف بوده و يا طرف بطلان آن را قبول كند و يا آنكه بطلان آن در محكمه ثابت شود مندرجات مزبوره بلااثر خواهد بود.
ماده ۱۳۰۴	هرگاه امضاي تعهُّدي در خود تعهُّد نامه نشده و در نوشته عليحده شده باشد آن تعهُّد نامه بر عليه امضاكننده دليل است در صورتيكه در نوشته مصرح باشد كه بكدام تعهُّد يا معامله مربوط است.
ماده ۱۳۰۵	در اسناد رسمي تاريخ تنظيم معتبر است حتي بر عليه اشخاص ثالث ولي در اسناد عادي تاريخ فقط درباره اشخاصي كه شركت در تنظيم آنها داشته و ورثه آنان و كسيكه بنفع او وصيت شده معتبر است.

کتاب سوم - در شهادت

باب اول - در موارد شهادت

ماده ۱۳۰۶	(منسوخه ۱۳۷۰٫۰۸٫۱۴) - جز در مواردي كه قانون استثناء كرده است هيچ يك از عقود و ايقاعات و تعهدات را كه موضوع آن عينا يا قيمتا بيش از پانصد ريال باشد نمي توان فقط به وسيله شهادت شفاهي يا كتبي اثبات كرد ولي اين حكم مانع از اين نيست كه محاكم براي مزيد اطلاع و كشف حقيقت باظهارات شهود رسيدگي كنند.
ماده ۱۳۰۷	(منسوخه ۱۳۶۱٫۱۰٫۰۸) - در مورد عقود و ايقاعات و تعهدات مذكوره در ماده فوق كسي هم كه مدعي است بتعهد خود عمل كرده يا بنحوي از انحاء قانوني بري شده است نمي‌تواند ادعاي خود را فقط به وسيله شهادت ثابت كند.
ماده ۱۳۰۸	(منسوخه ۱۳۷۰٫۰۸٫۱۴) - دعوي سقوط حق از قبيل پرداخت دين - اقاله - فسخ - ابراء و امثال آنها در مقابل سند رسمي يا سندي كه اعتبار آن در محكمه محرز شده ولو آن كه موضوع سند كمتر از پانصد ريال باشد به شهادت قابل اثبات نيست.

ماده ۱۳۰۹	(منسوخه ۱۳۶۷٫۰۸٫۰۸) - در مقابل سند رسمي يا سنديكه اعتبار آن در محكمه محرز شده دعوي كه مخالف با مفاد يا مندرجات آن باشد به شهادت اثبات نمي گردد.
ماده ۱۳۱۰	(منسوخه ۱۳۷۰٫۰۸٫۱۴) - اگر موضوع دعوي عقد يا ايقاع و يا تعهدي بيش از پانصد ريال باشد نمي توان آن را فقط به وسيله شهود اثبات كرد اگر چه مدعي دعوي خود را به پانصد تقليل داده يا از مازاد آن صرف نظر كند.
ماده ۱۳۱۱	(منسوخه ۱۳۷۰٫۰۸٫۱۴) - قيمت پانصد ريال در زمان عقد يا ايقاع و يا تعهد مناط است نه موقع مطالبه . ولي نسبت به آن چه كه قبل از اجراي اين قانون واقع شده مناط قيمت روز مطالبه است.
ماده ۱۳۱۲	احكام مذكور در فوق در موارد ذيل جاري نخواهد بود. ۱ - در مواردیکه اقامه شاهد براي تقويت يا تكميل دليل باشد مثل اين كه دليلي بر اصل دعوي موجود بوده ولي مقدار يا مبلغ مجهول باشد و شهادت بر تعيين مقدار يا مبلغ اقامه گردد. ۲ - در مواردیکه بواسطه حادثه، گرفتن سند ممكن نيست از قبيل حريق و سيل و زلزله و غرق كشتي كه كسي مال خود را بديگري سپرده و تحصيل سند براي صاحب مال در آن موقع ممكن نيست. ۳- نسبت بكليه تعهُّداتيكه عادتاً تحصيل سند معمول نميباشد مثل امواليكه اشخاص در مهمانخانه ها و قهوه خانه ها و كاروانسراها و نمايشگاه ها ميسپارند و مثل حق الزحمه اطباء و قابله همچنين انجام تعهُّداتيكه براي آن عادتاً تحصيل سند معمول نيست مثل كارهائيكه بمقاطعه و نحو آن تعهُّد شده اگر چه اصل تعهُّد بموجب سند باشد ۴- در صورتيكه سند بواسطه حوادث غير منتظره مفقود يا تلف شده باشد. ۵ - در موارد ضَمان قهري و امور ديگري كه داخل در عقود و ايقاعات نباشد.
ماده ۱۳۱۳	(اصلاحي ۱۳۷۰٫۰۸٫۱۴) - در شاهد بلوغ، عقل، عدالت، ايمان و طهارت مولد شرط است. تبصره ۱ (الحاقي ۱۳۷۰٫۰۸٫۱۴)- عدالت شاهد بايد با يكي از طرق شرعي براي دادگاه احراز شود. تبصره ۲ (الحاقي ۱۳۷۰٫۰۸٫۱۴)- شهادت كسي كه نفع شخصي بصورت عين يا منفعت يا حق رد دعوي داشته باشد و نيز شهادت كساني كه تكدي را شغل خود قرار دهند پذيرفته نمي شود.
ماده ۱۳۱۳ مكرر	(منسوخه ۱۳۷۰٫۰۸٫۱۴) - در شاهد بلوغ - عقل - عدالت - ايمان و طهارت مولد شرط است . تبصره (منسوخه ۱۳۶۱٫۱۰٫۰۸)- عدالت شاهد بايد با يكي از طرق شرعي براي دادگاه احراز شود .
ماده ۱۳۱۴	شهادت اطفالي را كه بسن ۱۵ سال تمام نرسيده اند فقط ممكن است براي مزيد اطلاع استعمال نمود مگر در مواردیکه قانون شهادت اين قبيل اطفال را معتبر شناخته باشد.

تحلیف
پایگاه خبری
www.tahleif.ir

باب دوم - در شرایط شهادت

ماده ۱۳۱۵	شهادت بايد از روي قطع و يقين باشد نه بطور شك و ترديد.
ماده ۱۳۱۶	شهادت بايد مطابق با دعوي باشد ولي اگر در لفظ مخالف و در معني موافق يا كمتر از ادعا باشد ضرري ندارد.
ماده ۱۳۱۷	شهادت شهود بايد مفاداً متحد باشد بنابراين اگر شهود به اختلاف شهادتدهند قابل اثر نخواهد بود مگر در صورتيكه از مفاد اظهارات آنها قدر متيقني بدست آيد.
ماده ۱۳۱۸	اختلاف شهود در خصوصيات امر اگر موجب اختلاف در موضوع شهادت نباشد اشكالي ندارد.
ماده ۱۳۱۹	در صورتيكه شاهد از شهادت خود رجوع كند يا معلوم شود بر خلاف واقع شهادت داده است بشهادت او ترتيب اثر داده نميشود.
ماده ۱۳۲۰	شهادت بر شهادت در صورتي مسموع است كه شاهد اصل وفات يافته يا بواسطه مانع ديگري مثل بيماري و سفر و حبس و غيره نتواند حاضر شود.

کتاب چهارم - در اَمارات

ماده ۱۳۲۱	اَماره عبارت از اوضاع و احوالي است كه بحكم قانون يا در نظر قاضي دليل بر امري شناخته ميشود.
ماده ۱۳۲۲	اَمارات قانوني اَماراتي است كه قانون آن را دليل بر امري قرار داده مثل امارات مذكوره در اين قانون از قبيل مواد ۳۵ و ۱۰۹ و ۱۱۰ و ۱۱۵۸ و ۱۱۵۹ و غير آنها و ساير امارات مصرحه در قوانين ديگر.
ماده ۱۳۲۳	اَمارات قانوني در كليه دعاوي اگرچه از دعاوي باشد كه بشهادت شهود قابل اثبات نيست معتبر است مگر آنكه دليل بر خلاف آن موجود باشد.
ماده ۱۳۲۴	اَماراتيكه بنظر قاضي واگذار شده عبارت است از اوضاع و احوالي در خصوص مورد و در صورتي قابل استناد است كه دعوي بشهادت شهود قابل اثبات باشد يا ادله ديگر را تكميل كند.

کتاب پنجم - در قَسَم

ماده ۱۳۲۵	در دعاوي كه بشهادت شهود قابل اثبات است مُدعي ميتواند حكم بدعوي خود را كه مورد اِنكار مُدعي عليه است منوط بقَسَم او نمايد.
ماده ۱۳۲۶	در مورد ماده فوق مُدعي عليه نيز ميتواند در صورتيكه مُدعي سقوط دين يا تعهُّد يا نحو آن باشد حكم بدعوي را منوط بقَسَم مُدعي كند.
ماده ۱۳۲۷	مُدعي يا مُدعي عليه در مورد ۲ ماده قبل در صورتي مي تواند تقاضاي قَسَم از طرف ديگر نمايد كه عمل يا موضوع دعوي منتسب بشخص آن طرف باشد. بنابراين در دعاوي بر صغير و مجنون نميتوان قَسَم را بر وليّ يا وصيّ يا قيّم متوجه كرد مگر نسبت باعمال صادره از شخص آن ها آنهم مادامي كه بولايت يا وصايت يا قيمومت باقي هستند و همچنين است در كلية مواردیكه امر منتسب بيكطرف باشد.
ماده ۱۳۲۸	(اصلاحي ۱۳۷۰٫۰۸٫۱۴) - كسي كه قَسَم به او متوجه شده است در صورتيكه بطلان دعوي طرف را اثبات نكند يا بايد قَسَم ياد نمايد يا قسم را به طرف ديگر رد كند و اگر نه قَسَم ياد كند و نه آن را به طرف ديگر رد نمايد با سوگند مُدعي، به حكم حاكم مُدعي عليه نسبت به ادعائي كه تقاضاي قَسَم براي آن شده است، محكوم مي گردد.
ماده ۱۳۲۸ مکرر	(اصلاحي ۱۳۷۰٫۰۸٫۱۴) - دادگاه مي تواند نظر به اهميت موضوع دعوي و شخصيت طرفين و اوضاع و احوال مؤثر مقرر دارد كه قَسَم با تشريفات خاص مذهبي ياد شود يا آن را بنحو ديگري تغليظ نمايد. تبصره (اصلاحي ۱۳۷۰٫۰۸٫۱۴)- چنانچه كسي كه قسم به او متوجه شده تشريفات تغليظ را قبول نكند و قسم بخورد ناكل محسوب نمي شود.
ماده ۱۳۲۹	قَسَم بكسي متوجه ميگردد كه اگر اِقرار كند اقرارش نافذ باشد.
ماده ۱۳۳۰	تقاضاي قَسَم قابل توكيل است و وكيل در دعوي مي تواند طرف را قَسَم دهد ليكن قسم ياد كردن قابل توكيل نيست و وكيل نميتواند بجاي موكّل قسم ياد كند.
ماده ۱۳۳۱	قَسَم قاطع دعوي است و هيچ گونه اظهاري كه مُنافي با قسم باشد از طرف پذيرفته نخواهد شد.
ماده ۱۳۳۲	قَسَم فقط نسبت باشخاصيكه طرف دعوي بوده اند و قائم مقام آنها مؤثر است.

ماده ۱۳۳۳	در دعوي بر متوفي در صورتيكه اصل حق ثابت شده و بقاء آن در نظر حاكم ثابت نباشد حاكم ميتواند از مدعي بخواهد كه بر بقاء حقّ خود قسم ياد كند. در اين مورد كسي كه از او مُطالبه قسم شده است نمي تواند قَسَم را بمُدعي عليه رد كند. حكم اين ماده در موردیكه مدرك دعوي سند رسمي است جاري نخواهد بود.
ماده ۱۳۳۴	در مورد ماده ۱۲۸۳ كسيكه اِقرار كرده است ميتواند نسبت به انچه كه مورد ادعاي اوست از طرف مقابل تقاضاي قسم كند مگر اينكه مدرك دعوي مُدعي سند رسمي يا سندي باشد كه اعتبار آن در محكمه محرز شده است.
ماده ۱۳۳۵	(اصلاحي ۱۳۷۰٫۰۸٫۱۴) - توسل به قسم وقتي ممكن است كه دعواي مدني نزد حاكم به موجب اقرار يا شهادت يا علم قاضي بر مبناي اسناد يا امارات ثابت نشده باشد، در اين صورت مدعي مي تواند حكم به دعوي خود را كه مورد انكار مدعي عليه است، منوط به قسم او نمايد. اين قانون كه مشتمل بر يكهزار و سيصد و سي و پنج ماده در ده مرحله كه از تاريخ ۱۳۰۷/۰۲/۱۸ الي ۱۳۱۴/۰۸/۰۸ توسط مجلس شوراي ملي به تصويب رسيده است. رييس مجلس شوراي ملي - حسن اسفنديار